

جزوه پیاده شده درس:

خارج فقه

(بانکداری بدون ربا)

توسط حضرت استاد:

آیت الله محمد تقی شهیدی پور

خرداد ماه ۱۳۹۷

منتشر شده در:

 @taghrirat_shahidi

طرح بحث

جلسه ۱

یکشنبه - ۹۷/۰۴/۰۳

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الارضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

موضوع بحث فقه البنوك هست و یا بانکداری بدون ربا.

محور معاملات بانکی بر دو بخش هست: بخشی که به مردم سود می‌دهند، بخشی که از مردم سود می‌گیرند و الا اصل قرض الحسنه که شخصی به دیگری قرض بدهد بدون هیچگونه سود، این ماهیت بانکداری را تشکیل نمی‌دهد. و لذا ماهیت بانکداری بر اساس سوددهی و سودگیری است که در کشورهایی که تابع نظام سرمایه‌داری هستند بر اساس سود پول بانکداری‌شان شکل گرفته که از نظر تاریخی نحوه پیدایش بانک‌ها را بعداً عرض می‌کنم.

ما در این بحث می‌خواهیم بررسی کنیم که آنچه به نام اسلام بناء است اجراء بشود و یا اجراء می‌شود که بانکداری چه در بخش سوددهی آن، چه در بخش سودگیری آن، مطابق با موازین شرعی باشد تا چه اندازه موفق است و تخریج‌های فقهی آن چه هست.

و لذا ما ابتداء مواد بحث را دنبال می‌کنیم:

یکی بحث سپرده مردم در بانک هست. که ما فعلاً از بخش سوددهی بانک‌ها شروع می‌کنیم و بعد به سودگیری بانک‌ها در ضمن معاملاتی که انجام می‌شود پرداخت می‌شود. سپرده‌های مردم در بانک که مشهور بین فقهاء آن را قرض می‌دانند، البته برخی بر اساس تعبیر رایج که می‌گویند ودیعه بانکی، سپرده‌های بانکی، می‌خواهند بگویند که آنچه مردم در بانک‌ها سپرده می‌گذارند قرض به بانک نیست و لذا

ماهیتا خارج از بحث ربا خواهد بود و لکن باید بررسی کنیم ببینیم آیا آن سپرده‌هایی که مردم در بانک می‌گذارند قرض هست یا قرض نیست، به بانک قرض می‌دهند یا یک عقد دیگری است؟

و بعد بحث سود در قرض که از آن تعبیر می‌شود به ربا بررسی کنیم که حقیقتش چیست.

و بحث سوم هم این است که آیا راه‌هایی هست برای این که به نتیجه سوددهی در این سپرده‌های بانکی برسیم بدون این که مبتلا بشویم به محذور شرعی قرض ربوی.

پس ما فعلا بخش سوددهی بانک به مردم را بررسی می‌کنیم و در ضمن آن سه بحث را دنبال باید بکنیم: بحث اول از این که آیا این سپرده‌های بانکی حقیقتش قرض است یا چیز دیگری؟ بخش دوم این است که سود در قرض که از آن تعبیر به ربا می‌شود حقیقتش چیست. و بخش سوم این است که آیا می‌شود عملا به نتیجه سود در سپرده‌های بانکی مردم برسیم و محذور قرض ربوی پدید نیاید؟

در بخش اول که آیا سپرده‌های بانکی که مردم در بانک‌ها می‌گذارند حقیقتش چیست، ادعای مشهور فقهاء این است که حقیقت آن قرض است.

امام قدس سره فرمودند: یا حقیقت سپرده‌های بانکی این است که شخصی که پولش را در بانک می‌گذارد به بانک قرض می‌دهد و همانجا آن متصدی شعبه به عنوان وکیل از سرپرست بانک قبول می‌کند و قبض می‌کند یا این که این شخص فعلا قرض نمی‌دهد به بانک، اذن می‌دهد که بعدا بانک یا خودش قرض بردارد یا به دیگران قرض بدهد. در تحریر الوسیله در مسائل مستحدثه امام فرمودند دو احتمال هست در معاملات بانکی، در آن بخش سپرده‌گذاری مردم در بانک، ودائع بنکیه تعبیر می‌کنند، یکی این که خود این پول گذاشتن این پول در حساب و لو حساب جاری قبض به بانک باشد و همان وقتی که آن متصدی شعبه این مبلغ را گرفت از ملک آن شخص سپرده‌گذار خارج می‌شود و ملک بانک می‌شود و یا این که نه، فعلا اذن می‌دهد سپرده‌گذار در قرض برداشتن بانک بالمباشرة یا بالوساطة یعنی یا خودش قرض بردارد یا به دیگران قرض بدهد.

که این را باید بررسی کنیم.

..... طرح بحث

ما ادعای مان همان طور که مشهور گفتند این است که حقیقت سپرده‌های بانکی که از آن تعبیر می‌شود به حساب جاری، این قرض به بانک هست. مگر این که تصریح کند به این که ما در ضمن یک قرارداد دیگر مثل مضاربه با بانک قرارداد ببندیم و یا آنچه فعلاً رائج است در بخش سپرده‌های بانکی که بانک می‌گوید من وکیل هستم که با پول شما قراردادهای شرعی سودآور ببندم، در بخش سپرده‌گذاری کوتاه‌مدت یا درازمدت یا میان‌مدت، اگر تصریح بشود که الان تصریح می‌شود که ما این پول را به عنوان قرض بر نمی‌داریم، بانک وکیل شماست که یک قرارداد شرعی سودآور با پول شما ببندد یا طرف قرارداد شما هستید و خود بانک یا طرف قرارداد شما هستید و یک شخص دیگری که از بانک پول دریافت می‌کند. اما حساب جاری که الان مطرح هست این حقیقتش قرض به بانک هست نه ودیعه. بنابراین ما ادعای مان این است که ظهور اولی پول گذاشتن در بانک قرض دادن به بانک هست نه آنچه که برخی مطرح می‌کنند می‌گویند این امانت‌گذاری و ودیعه‌سپاری در بانک است.

اما آن بخشی که الان مرسوم است در بانک به عنوان سپرده‌گذاری، عملاً ادعای بانک‌ها این است، قانون‌شان این است، حالا در مقام اجراء پایبند این قانون هستند نیستند، بحث دیگری است و اگر ما بدانیم پایبند قانون نیستیم چه باید بکنیم، شک داریم چه باید بکنیم بحثی است که بعداً مطرح خواهد شد، قانون بانکداری فعلاً این است که یک بخش صریحاً به عنوان قرض الحسنه مطرح می‌شود، آن حساب قرض الحسنه. و لذا برای این که مردم تشویق بشوند در این حساب قرض الحسنه سپرده‌گذاری کنند می‌گویند گاهی ما بر اساس قرعه جایزه می‌دهیم. اگر هیچ التزامی نداشته باشد بانک در ضمن قرارداد قرض الحسنه‌ای که بین او و بین این شخص مراجعه‌کننده و سپرده‌گذار محقق می‌شود، دفترچه حساب قرض الحسنه باز می‌کند هیچ تعهدی نباشد که من بانک قرعه خواهم زد و کسی که قرعه به نام او اصابت کند به او جایزه خواهم داد، این بخش هیچ اشکالی ندارد، قرض الحسنه است. و لو انگیزه سپرده‌گذار با امید دست‌یابی به همان جایزه باشد؛ این مهم نیست. مهم این است که در ضمن قرارداد شما سپرده‌گذار با بانک تعهدی بین تان مطرح نیست که باید بانک به شما جایزه بدهد و لو بعد از این که قرعه به نام شما اصابت کند.

فقه البنوک ۵

حتی اگر بانک بگوید من طبق قانون خودم متعهدم که هر چند مدت یک بار قرعه بزنم و متعهدم به شما اگر قرعه به نامتان اصابت کرد سود بدهم، شما که دفترچه حساب قرض الحسنه را افتتاح می کنید و پول در آن می گذارید که مقرض هستید، شما در ذهنتان متعهد نمی کنید، انشاء نمی کنید که باید بانک متعهد باشد به این جایزه دادن، مشکل حل است. مهم این نیست که بانک که مقرض است متعهد می شود به جایزه دادن بعد از اصابت قرعه به اسم شما. ما کار به او نداریم، وظیفه شما حل است و مشکلی در آن نیست که شما بگویید من در ذهن خودم هیچ تعهدی انشاء نمی کنم برای بانک یعنی من انشاء شرط بر علیه بانک نمی کنم که به من جایزه بدهد. عمل شما می شود حلال و لو به داعی این است که بعدا اگر قرعه به نام شما اصابت کرد جایزه را بگیرید و اگر این نبود این حساب را باز نمی کردید، این مهم نیست، مهم این است در ذهن شما اعتبار نمی شود شرط بر علیه بانک، یعنی شما می گوئید من در نفسم فقط این پول را قرض می دهم به بانک، هیچ شرط نمی کنم به من سود بدهد یا جایزه بدهد اما بانک هر چه در نفسش هست، آن متصدی بانک می گوید من طبق قانون خودم انشاء متعهد هستم به شما جایزه بدهم، سود بدهم، مهم نیست. او فعل شما را حرام نمی کند حتی اگر متعهد به شما بشود فعل شما حرام نیست.

[سؤال: ... جواب:] اگر متعهد به شما نیست که هیچ، اگر متعهد به شما هست فعل شما خالی از انشاء شرط است، شما انشاء شرط نمی کنید حلال است. ... ببینید! شما که دفترچه حساب قرض الحسنه باز می کنید اگر صرف امضاء صوری باشد مشکل ندارد که، امضاء صوری است دیگه. حقیقت انشاء به این است که انسان قصد جدی بکند ایجاد این معامله را و ایجاد این شرط در ضمن معامله را و الا صرف لقلقه لسان، لقلقه امضاء، این که ارزشی ندارد. قرض به شرط سود یا به شرط جایزه قرض ربوی است. شما می گوئید من همچون شرطی نمی کنم، از نظر من و در اعتبار من بانک ملزم نیست که به من جایزه بدهد حتی اگر قرعه به نام من اصابت کند، مشکل شما حل می شود و شما هیچ حرامی را مرتکب نشدید.

پس آنچه الان رایج است در بانکداری موجود که به نام بانکداری اسلامی معروف است، به لحاظ سپرده گذاری مردم در بانک که موضوع فعلی بحث ما هست، سه بخش هست: یکی بخش حساب قرض الحسنه که عرض کردم اگر شما ملزم بدانید در هنگام انشاء، در هنگام افتتاح حساب قرض الحسنه، در

هنگام ریختن پول به حساب قرض الحسنه، ملزم بدانید بانک را که به شما جایزه بدهد بعد از این که قرعه به نام شما اصابت کرد این می شود قرض ربوی. اما راه حل این است که شما همچون انشاء شرطی نکنید در نفس تان و لو در امضاء، قانونش را امضاء نکنید، هیچ مشکلی نیست.

[سؤال: ... جواب:] ایجاب از ناحیه مقرض هست، شما دارید ایجاب می کنید، یعنی شما دارید تملیک می کنید این یک ملیون را به ضمان که حقیقت قرض است بدون این که شرط کنید به شما جایزه بدهند، او فکر می کند شما طبق روال شرط جایزه هم کردید و قبول می کند، مهم نیست، حالا فوقش فعل او ایراد دارد، فعل شما بی ایراد است چون شما هیچ شرطی نکردید.

معامله هم صحیح است. چرا؟ برای این که این مثل این می ماند، البته مورد بحث هست، ما وفاقاً لجماعه از جمله مرحوم آقای صدر در تعلیقه منهاج الصالحین، این را عرض کردیم که اگر مشروط علیه شرط را بپذیرد ولی مشروط له الغاء کند شرط را، این مشکل ایجاد نمی شود. شما می گوئید به شخصی که اشتریت ملک هذا الكتاب و لك علیّ ان اخیط ثوبك، شما می شوید مشروط علیه چون به بایع دارید می گوئید و لك علیّ ان اخیط ثوبك، او می گوید بعتك هذا الكتاب بلا شرط، مشکلی ندارد، مشکلی نیست. چرا؟ برای این که متفاهم عرفی در این موارد این است که مشتری که شما هستید بیع و شراء را معلق نمی کنید بر این که او شرط بکند خیاطت ثوب را بر علیه شما. بایع اگر می گفت بعتك هذا الكتاب علیّ ان تخیط ثوبی، او ظاهرش این بود که اگر شما نپذیرید این شرط را انشاء بیع، انشاء تملیک نمی کند، معلق می کند انشاء تملیک کتاب را بر این که شما شرط را بپذیرید. اما اگر بر عکس بشود، شما مشتری بگوئید اشتریک منك هذا الكتاب علیّ ان اخیط ثوبك، بایع می گوید بعتك هذا الكتاب بلا شرط، مشکلی نیست. مانحن فیه از این قبیل است، مقترض که بانک است می گوید اقترضت هذا المبلغ علیّ ان اعیطك جائزة بعد اصابة القرعة باسمك، شما می گوید مقترض هستید اقترضت هذا المبلغ بلا شرط، مشکلی نیست.

این نظر مشهور است که ما می گوئیم و الا امام قدس سره در همان عکس مسأله که ما گفتیم اگر بایع بگوئید بعتك هذا الكتاب علیّ ان تخیط ثوبی ولی مشتری بگوئید اشتریت هذا الكتاب بلا شرط که ما گفتیم تطابق ایجاب و قبول محفوظ نیست و بیع باطل است، این نظر مشهور است و الا امام قدس سره می فرمودند

همین هم صحیح است. نتیجه فرمایش امام چیه؟ نتیجه فرمایش امام این است، خوب دقت کنید که این مربوط به بحث آینده است ولی چون از نظر فقهی نیاز هست که بررسی بشود الان اشاره می‌کنم، امام می‌فرمودند حتی اگر مقرض بگوید اقرضتک هذا المليون بشرط ان تدفع لی کل شهر کذا، شما می‌مقرض بگویند اقرضت بلاشرط، این بلاشرط را به طرف نمی‌گویند چون اگر بگویند پول را به شما نمی‌دهد، در دلت می‌گویند من امضائم نسبت به این شرط صوری است، من اصل قرض را قبول دارم، شرطش را قبول ندارم، امام می‌فرمود قرض صحیح است و شما هیچ خلاف شرعی مرتکب نشدید. حالا بعداً آن مقرض به زور می‌آید سود از تو می‌گیرد آن یک بحث دیگر است، اگر توانستید سودش را نده، قرضت صحیح است.

خب این بحثی است که باید بعداً بکنیم و ما این فرمایش امام را اشکال داریم. اما آن مطلبی که عرض کردیم مورد قبول مشهور هم هست که مشروط‌علیه قبول می‌کند، مشروط‌له الغاء می‌کند شرط را مثل همین مثالی که زدیم، شما مقرض به بانک اگر باشید در این حساب قرض الحسنه، بانک مقرض شما است، او بر اساس قوانین خودش می‌گوید ما هر چند مدت یک بار اصلاً شاید نوشته باشد، یا بناء عملی بر این هست که هر چند مدت یک بار قرعه‌کشی می‌کنیم و به افرادی که قرعه به نام‌شان اصابت کرده جایزه می‌دهیم اما شما وقتی که در حساب قرض الحسنه پول پرداخت می‌کنید نیت نمی‌کنید این شرط را بر علیه بانک، هیچ مشکلی نیست و بعد حالا آن جایزه‌ای که به شما می‌دهند چون که آن‌ها راضی هستند که شما این جایزه را بگیرید آن جایزه گرفتن هم بی‌اشکال خواهد بود.

پس این یک بخش از سپرده‌گذاری مردم در بانک هست.

[سؤال: ... جواب:] یعنی هر چه بیشتر می‌گذارید امکان برندگی‌تان بیشتر می‌شود این اشکال ندارد وقتی که اصلش ایرادی ندارد چون شما هیچ شرطی نمی‌کنید. دیگه مربوط می‌شود به انگیزه شما، شما انگیزه‌های قوی‌تری دارید که جایزه‌های بیشتر یا بهتری گیرتان بیاید بیشتر سپرده‌گذاری می‌کنید. ... این‌ها همه امید است، داعی است، انگیزه است. شما در ضمن پول گذاشتن به بانک اگر از شما بپرسد دوست‌تان که آقا شما هم شرط می‌کنید بانک به شما جایزه بدهد؟ می‌گویند نه، اگر شرط می‌کردم که حرام بود، هیچ شرطی نمی‌کنم اما انگیزه‌ام این است. مثل این می‌ماند که شما به کسی قرض می‌دهید که یک نفعی برای‌تان

..... طرح بحث
 داشته باشد. این آقا آمده به شما می‌گوید داری یک ملیون به من قرض بدهی؟ می‌گویی حالا ببینم چی می‌شود، توریه هم ممکن است بکنید بگویید حالا پول ندارم. بعد از چند دقیقه یک آقایی که امید هست که بعدا اگر مشکل پیدا کنی او به شما قرض بدهد، لااقل گاهی سور به شما می‌دهد، می‌گوید آقا فلان مبلغ پول داری به ما قرض بدهی، می‌گویید چشم، همین الان می‌آورم، خب این چیه؟ اشکال ندارد؛ این‌ها انگیزه است. شما به این آقا قرض می‌دهی به انگیزه این که این آقا بعدا به شما قرض بیشتری بدهد، سور بدهد اما شرط در ضمن عقد قرض نمی‌کنید، این هیچ اشکال ندارد.

بخش دوم از سپرده‌گذاری بانکی رایج، حساب جاری است که حساب جاری می‌گذارند، بر اساسش چک می‌کشند. ما این بخش را داریم بحث می‌کنیم که برخی می‌گویند ودیعه و امانت‌گذاری در بانک است، مشهور می‌گویند این قرض به بانک است که نظر ما هم همین است. یک بخش سوم هم که صریحا می‌گویند سپرده‌گذاری‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت، درازمدت که اصلا قانون بانکی این است که این نه قرض است، نه فعلا قراردادی بین بانک و بین شما برقرار می‌شود؛ بانک وکیل شما می‌شود که با پول شما قراردادی سودآور ببندد و بر اساس آن قرارداد به شما سود بدهد که باید ببینیم این قانون که در بانک فعلا رایج است شرعی هست یا شرعی نیست، این بحثی است که باید به تدریج دنبال بکنیم.

[سؤال: ... جواب:] آن حساب قرض الحسنه که همه می‌گویند قرض. این بخش سوم هم که قانونش این است، یعنی انشائش این است که قرض نیست، یعنی صریحا می‌گویند قرض نیست، یعنی صریحا می‌گویند بانک وکیل شماست. حالا برای این که احتمال می‌دهند این سپرده‌گذار فوت بکند در اثناء این مدت سپرده‌گذاری، می‌گویند بانک در فرض فوت این سپرده‌گذار وصی اوست که حالا احکام وصیت باید بار بشود، وصی اوست و در فرض فوت او وصی اوست که طبق عقود شرعی سودآور پول او را به جریان بیندازند. که این بعدا باید بحث شود که آیا واقعا این‌ها موفقند در این قانون‌شان یا نه؟ در مقام خود قانون‌گذاری اشکال شرعی ندارد؟ و در مقام اجراء باید ببینیم آن‌ها عملا آنچه اجراء می‌شود صحیح است یا صحیح نیست؟ فعلا بحث ما در آن مورد شبهه است که حساب جاری است که آیا قرض است یا ودیعه؟ یکی از ثمراتش این

است که اگر ودیعه باشد از بحث قرض ربوی خارج می‌شود چون که قرض نیست. خیلی از مشکلات حل می‌شود.

برخی ادعا می‌کنند می‌گویند ارتکاز عرف این است که این، ودیعه است.

[سؤال: ... جواب:] بهر حال ربا نیست اگر قرض نباشد. بالاخره آنی که پول می‌دهد لابد یک نفعی می‌برد. ... ودیعه منع هم نمی‌کند از این که ودیعه‌گذار یک سودی بگیرد، از خود این ودیعه‌سپاری سود می‌برد. ببینید! بانک همین که حسابش برود بالا، مثلاً اینقدر در حسابش باشد و لو از پول مردم، خود این اعتبار می‌آورد برای بانک و او سود می‌برد، می‌گوید خب من هم یک سودی به شما می‌دهم بخاطر این ودیعه‌گذاری. مثل این که شما یک مقدار طلا دارید بردید گذاشتید در این مغازه طلافروشی، می‌گوید رفیق! من اصلاً این طلاهای شما را نمی‌فروشم، می‌گذارم در این ویترین، منتها ویترین خالی مشتری نمی‌آید در مغازه، می‌گوید این چیزی ندارد، شما بیا ویترین مغازه ما را با طلاهای خودت، با سکه‌های خودت پر کن من ماهی اینقدر به تو می‌دهم. ... می‌تواند قرارداد هم بسته بشود. بالاخره پول گرفتن بی‌اشکال می‌شود، حالا الزام‌آور هست الزام‌آور نیست این قرارداد، بحث دیگری است.

ما در اینجا باید هر سه بخش را بررسی کنیم:

بخش اول که بررسی شد عملاً، بخش قرض الحسنه، نکته خاصی ندارد با آن بیانی که ما عرض کردیم. اما بخش حساب جاری و بخش سپرده‌های کوتاه‌مدت یا میان‌مدت یا درازمدت، آن‌ها بررسی بشود. بخش حساب جاری بررسیش همین است که ببینیم این قرض است یا ودیعه.

ما قبل از این که این را بررسی کنیم و اثبات کنیم این قرض است، حقیقت قرض ببینیم چیه تا این شبهه‌ای که در ذهن برخی از بزرگان هست که می‌گویند آقا! ما که نمی‌توانیم، شبهه این است: ما که نمی‌توانیم از پیش خودمان بیاییم بگوییم شما قراردادتان قرض است، باید برویم از خودش بپرسیم. به قول یکی از بزرگان، بحث سرقفلی، در کتاب‌شان نوشتند، فرمودند که شما می‌آیید می‌گویید حقیقت سرقفلی چیه؟ آنی که در ذهن خودتان است مطرح می‌کنید بعد می‌گویید اشکال شرعی ندارد، بابا! ببینید این سرقفلی که مردم انشاء می‌کنند، خرید و فروش می‌کنند، او چیه نه این که بیایید از پیش خودتان تحلیل

..... طرح

10 بحث

کنید بگوئید سرقفلی این است و اشکال ندارد. سرقفلی که مردم بین خودشان برقرار کردند باید ببینیم این چیه بعد ببینیم اشکال دارد یا نه. این را در کتاب مبانی منهج الصالحین در آخر بحث اجاره مطرح کردند که ما سرقفلی رایج را نمی‌توانیم توجیه شرعی کنیم و این توجیه‌هایی که کردند توجیه سرقفلی رایج نیست، یک چیزی است که خود این بزرگان درست می‌کنند اسمش را می‌گذارند سرقفلی، ربطی به خرید و فروش سرقفلی در بازار ندارد.

اینجا هم همین است. گفته می‌شود آقا! شما می‌گویید که می‌شود پول را به بانک به عنوان قرض داد اما مردم این کار را می‌کنند؟ الان کسی که می‌رود حساب جاری باز می‌کند، چند ملیون در حساب جاریش می‌گذارد، می‌گوید آقا! بانک به من اینقدر بدهکار است؟ می‌گوید آقا! تو قرض دادی به بانک؟ تو که به بابایت حاضر نیستی قرض بدهی چه جور رفتی به بانک قرض بدهی. شبهه این است که این اصلاً قرض نیست؛ غیر از این است که العقود تابعه للقصود؟ نه تابعه لتوجيه الفقهاء، تابعه للقصود. این مردمی که حساب باز می‌کنند، حالا آن حساب جاری، اصلاً در ذهن‌شان نیست که دارند قرض می‌دهند به بانک، چه جور شما می‌گویید قرض است؟ این شبهه قوی است که برای حل این شبهه ما اول باید ببینیم حقیقت قرض چیه؟ حقیقت قرض ببینیم اینجا منطبق است؟ لفظ قرض مهم نیست، حقیقت قرض چیست؟

حقیقت قرض سه نظر مهم در آن هست. ان شاء الله جلسه آینده بررسی می‌کنیم، نظر اول نظر مرحوم شیخ انصاری است و برخی از بزرگان معاصر مثل مرحوم آقای خوئی، مرحوم آقای تبریزی و آقای سیستانی دام‌ظله. می‌گویند قرض تملیک به ضمان است یعنی شما یک ملیون می‌دهی قرض، تملیک می‌کنید یک ملیون را به مقترض لا علی وجه المجان بل علی وجه تضمین به بدل آن، یک ملیون را شما مالکی به این نحو که در ذمه شما بدل این یک ملیون بیاید، بدهکار بشوی به بدل این یک ملیون. و لذا تا شما یک ملیون را گرفتی مالک یک ملیون می‌شوی و اگر وقت اداء دین هم رسید، این یک ملیون موجود بود لازم نیست این یک ملیون را بدهی به مقرض. می‌گویند این اسکناس‌های نو بود، حیف است، می‌روید از آن اسکناس کهنه می‌دهی به او، مقرض چون می‌گوید من ضامن به بدل یک ملیون هستم، دیگه آن یک ملیون عینش برای

من است. بر خلاف غاصب که حق ندارد بگوید: آن یک ملیونی که از تو غصب کردم خودش هست ولی نمی‌دهم خودش را، بدلش را می‌دهم. القرض هو التملیک بضمان.

و لذا مرحوم آقای خوئی فرموده این‌هایی که می‌گویند ما یک ملیون را می‌فروشیم به یک ملیون و دویست هزار تومان مثلاً شش ماهه، اسمش را می‌گذارند خرید و فروش اسکناس، این حقیقتش قرض است. چرا؟ برای این که شما یک ملیون را تملیک کردی به این آقا علی وجه الضمان و در این ضمان زیاده شرط کردی، گفתי شش ماه دیگه بدل آن یک ملیون که یک ملیون است بده، دویست تومان هم اضافه بده. این مبنای اول است.

مبنای دوم این است، مرحوم ایروانی فرموده، قرض عبارت است از تملیک عین مع ایداع المالیة. عین، مال شمای مقترض اما مالیت این عین ودیعه است نزد شما. تملیک العین مع ایداع المالیة.

مبنای سوم مبنای مرحوم آقای صدر است. می‌گویند حقیقت قرض تملیک نیست، حقیقت قرض اذن است در حیازت علی وجه الضمان. اصلاً مقرض تملیک نمی‌کند یک ملیون را به مقترض. می‌گویند من اذن می‌دهم تو تملک کنی این یک ملیون را، اذن در حیازت می‌دهد. مثل اعراض است. شما این ظرفیت را نیاز نداری می‌گذاری دم درب، اذن در حیازت می‌دهی، اذن می‌دهی هر کی بیاید حیازت کند. اعراض، اذن در حیازت است علی وجه المجان. قرض اذن در حیازت است علی وجه الضمان است. می‌گوید من اذان می‌دهم شما حیازت کنی و استیلاء مالکانه بر این مال من پیدا کنی اما لا علی وجه المجان، علی وجه الضمان.

ببینیم این سه مبنی کدامیک درست است و نتایجش چیه. من یک اشاره کنم بحث امروز را تمام کنم. مرحوم آقای صدر از شواهد عقلانی یکی این است که در قرض از نظر عقلاء و شرع قبض شرط صحت است، تا قبض نکنید شمای مقترض مالک نمی‌شوید، صحیح نیست، شرط صحت و تمامیت عقد قرض قبض المقرض است. مرحوم آقای صدر می‌گوید این با توجیه ما می‌سازد چون که اذن در حیازت می‌دهد علی وجه الضمان شما تا حیازت نکنی مالک نمی‌شوی. این را انشاء دنبال کنیم.

پس بحث ما فردا راجع به حقیقت قرض است و بررسی این سه مبنا و آیا در این سپرده‌گذاری‌های بانکی که حالا بخش حساب جایش این حقیقت قرض هم محقق نیست یا نیست ان شاء الله فردا بررسی می‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۲

دوشنبه - ۹۷/۰۴/۰۴

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به فقه البنوک به اینجا رسید که عرض کردیم یک بخش از معاملات بانکی پول‌هایی هست که مردم در بانک می‌گذارند و معمولاً بر اساس آن گاه‌ها جایزه یا فایده و سود بگیرند که این قسم اول هست که فعلاً موضوع بحث ما هست. و قسم دوم پول‌هایی است که بانک‌ها به مردم می‌دهند و بر اساس آن از مردم سود می‌گیرند.

در رابطه با قسم اول، ما عرض کردیم آنچه که رایج شده فعلاً سه بخش است: بخش حساب قرض‌الحسنه که ماهیتش مشخص است و اشکال شرعی هم ندارد. فقط نباید شرط بکند شخص مراجعه‌کننده به بانک که افتتاح حساب قرض‌الحسنه می‌کند، نباید شرط بکند که به من جایزه بدهید و لو بعد از این که قرعه به نام من اصابت کرد. صوری هم امضاء بکند این شرط‌های موجود در آن ورقه افتتاح حساب را مهم نیست، مهم این است که در نیتش شرط نکند اعطاء جایزه را بعد از اصابت قرعه به اسمش.

حالا یک اختلافی بین فقهاء در جایی که بانک، بانک دولتی هست وجود دارد که فعلاً تاثیرگذار نیست در بحث ما. و آن اختلاف این است که برخی از فقهاء که مرحوم آقای حکیم، مرحوم آشیخ حسین حلی در کتاب بحوث فقهیه، مرحوم آقای خوئی، مرحوم استاد آقای تبریزی و در معاصرین آقای سیستانی، معتقدند اموالی که در بانک‌های دولتی هست مجهول المالك است. چون کسانی که سرپرست بانک‌های دولتی هستند ولایت شرعیه ندارند بر این قراردادهایی که با مردم می‌بندند.

و لذا در رساله آقای سیستانی اگر ملاحظه کرده باشید می‌گویند در بانک دولتی پول که می‌خواهید بگذارید اول خمس آن را بگذارید بعد پول بگذارید. چرا؟ چون شما با گذاشتن پول که دیروز بدست آوردید

و متعلق خمس است، به مجرد تحصیل ربح، نباید این ربح را قبل از تخمیس اتلاف بکنید و این گذاشتن این پول در حساب بانک دولتی عملاً اتلاف این پول است چون این پول گم می‌شود در بین پول‌های دیگر و عملاً اتلاف می‌شود یا اتلاف حقیقی که دیگر پول شما در دسترس شما نیست یا اتلاف عرفی که اگر هم باشد آنقدر گم است که عملاً به نظر عرف، دیگر شما به عین پول‌تان نمی‌رسید. بله، الان شما از آقای سیستمی بپرسید که شما که فرمودید اول خمس این ربح را بدهید بعد این ربح را در بانک دولتی بگذارید، چون این اتلاف است و اتلاف ربح قبل از تخمیس جایز نیست، بر خلاف این که این پول را در بانک خصوصی بگذارید، این اتلاف نیست این اقراض است به بانک و اقراض صحیح است چون که سرپرست بانک خصوصی شخص حقیقی است، او مالک می‌شود اما در بانک دولتی آن سرپرست به عنوان متولی یک شخصیت حقوقی قرارداد با شما می‌بندد و او ولایت شرعیه ندارد بر این شخصیت حقوقی، الان اگر از آقای سیستمی بپرسید الان وظیفه ما چیست ایشان می‌فرمایند ما بخاطر مصلحت عموم مردم امضاء کردیم این قرض‌هایی که شما به بانک دولتی می‌دهید. و با اعمال ولایتی که این آقایان مراجع برای خود قائلند عملاً قرضی که به بانک دولتی دادید دیگره مصداق اتلاف نیست چون ذمه شخصیت حقوقی بانک دولتی مثل بانک ملی بدهکار می‌شود به شما؛ کانه این پول را در بانک خصوصی گذاشتید.

خب این بحثی است در عین حالی که بحث مهمی هست و منشأ ثمراتی هست و لکن در مشروعیت سپرده‌گذاری در بانک دولتی تاثیر ندارد. بله، بحث این که شما خمس آن را ندادید اگر خمس آن را ندادید در بانک دولتی بگذارید و حاکم شرع امضاء نکند اتلاف است نسبت به مال متعلق خمس و لو قبل از رسید سال خمسی و این کار جایز نیست، این بحث دیگری است، مربوط به بحث خمس است. اما این بحث در جاهای دیگر و در مباحث آینده ثمرات زیادی دارد.

نظر برخی از بزرگان مثل امام این بود که فرقی بین سپرده‌گذاری در بانک خصوصی یا بانک دولتی نیست و حتی حکومت‌های طاغوتی هم اگر شرائط شرعیه را مراعات کنند در معاملات، معاملات‌شان صحیح است. در نظام طاغوتی اگر کسی از حکومت زمان طاغوت ماشین خریداری می‌کرد، از نظر امام این معامله صحیح بود بدون احتیاج به امضاء حاکم شرع. ولی از نظر مرحوم آقای خوئی صحیح نبود چون آن کسی که متصدی

..... طرح

14 بحث

اداره امور هست ولایت شرعیه نداشت بر این اموال، این اموال شخصی او که نبود، ملک پدری او که نبود، اموال عمومی بود و با امضاء حاکم شرع قابل تصحیح بود معاملات آن.

این دو نظر هست. برخی از بزرگان معاصر که طرفدار همان نظر اول هستند در منهج الصالحین که نوشتند، گفتند ما طرفدار همین نظریه مجهول المالک هستیم ولی حکومتی که زعیم آن حاکم شرعی است استثناء می‌کنیم. ولی بزرگان دیگر که نام‌شان را بردیم، مرحوم آقای خوئی، مرحوم آقای تبریزی، آقای سیستمانی تفصیل ندادند.

برخی نسبت دادند به مرحوم آقای خوئی می‌گویند از مرحوم آقای خوئی سؤال کردیم که چرا شما مجهول المالک می‌دانید اموال بانک‌های دولتی را؟ ایشان گفتند اصلاً این بانک‌ها قابلیت تملک ندارند. یعنی اشکال را طبق این نقل در اهلیت تملک بانک‌های دولتی می‌بینند نه این که اهلیت سرپرست این بانک‌های دولتی را منشأ اشکال بدانند. طبق این نقل، حاکم شرع هم امضاء کند بدرد نمی‌خورد. مثل این دیوار. اهلیت ندارد مالک مالی بشود، حالا حاکم شرع وقتی شما می‌بخشید مالی را به این دیوار بگوید امضیت، فایده ندارد. این نقلی است که برخی از فضلاء در کتاب‌شان که به نام فقه البنوک هست می‌گویند ما از مرحوم آقای خوئی پرسیدیم این جور جواب دادند.

[سؤال: ... جواب:] بله، بالاخره اگر شما هم این صدهزار تومان را بگذارید کنار این دیوار بگویید مال این دیوار، بگذارید بروید، خب من که شما را دیگه نمی‌شناسم، این صدهزار تومان که مالکش مجهول است، مالکش شما هستید که دیگه برای من مجهول هستید، باز مجهول المالک می‌شود و لکن نتیجه‌اش این است که حاکم شرع هم نمی‌تواند بگوید من هبه شما را نسبت به این دیوار تنفیذ کردم. این مال چون مالکش شمایی هستید که دیگه مجهول هستید برای من و قابل این نیستید که شما را شناسایی کنم چون پول را گذاشتید و رفتید، خب مجهول المالک می‌شود، احکام مجهول المالک می‌شود اما این بیان نتیجه‌اش این است که حاکم شرع هم نمی‌تواند امضاء کند معاملات بانک دولتی را.

اما آنچه که ما از مرحوم آقای تبریزی شنیدیم و با مبانی آقای خوئی سازگار است و آقای سیستمانی صریحاً همین را نسبت می‌دهد به آقای خوئی این است که ایشان در اهلیت شخصیت حقوقی بانک دولتی

نسبت به مالک شدن اشکال نمی‌کرد، شخصیت حقوقی قابل مالک شدن هست. مثل عنوان فقراء که مالک زکات هستند، شخصیت حقوقی است دیگر، انما الصدقات للفقراء، یعنی عنوان فقیر مالک است. مسجد قابل تملک است. شما قند و شکر و چایی می‌خرید می‌آورید برای مسجد، خب این ملک کیست؟ ملک عنوان مسجد است که شخصیت حقوقی است. اشکال مرحوم آقای خوئی به نظر ما و طبق آنچه که آقای سیستانی و آقای تبریزی به ایشان می‌دهند این نیست که اهلیت ندارد بانک دولتی برای مالک شدن، این سرپرست در آنجا که سرپرست بانک هست به نظر آقای خوئی فرقی با مردم دیگر که در کوچه و بازار است نمی‌کند شرعا. عرفا بله، سرپرست عرفی بانک است، امضاء می‌کند کلی اموال بانک جابجا می‌شود اما سرپرست عرفی که کافی نیست، در مصادیق باید به شرع رجوع کرد نه به عرف. ولی حق تصرف دارد، اما این که این شخص ولی است یا اجنبی است، باید از شرع، ما سؤال کنیم. عرف مرجع در تشخیص مفاهیم است، مفهوم ماء بر این مایع صادق است یا صادق نیست به عرف رجوع می‌کنیم اما این که برادر بزرگ، مادر بعد از فوت پدر ولی است نسبت به این طفل یا ولی نیست عرف بگوید ولی است به چه درد می‌خورد، در مصادیق که به عرف رجوع نمی‌کند در مفاهیم به عرف رجوع می‌کند.

و لذا اشکال این است که از نظر شرعی یا ما دلیلی نداریم بر ولایت شرعیه این سرپرست بانک یا دلیل بر عدم آن داریم.

از اینجا شروع می‌شود آن فرمایش حالا نام ببریم و دعا هم کنیم برای شفای ایشان، آقای هاشمی شاهرودی در منهج الصالحین طبق این مبنای دوم می‌بینید که می‌گویند اموال البنوک الحکومیة مجهولة المالک الا بنوک حکومت شرعیة.

[سؤال: ... جواب:] آن وارد یک بحث دیگری می‌شود که عملا استثناء نکردند حالا چرا استثناء نکردند باید این را سؤال کرد. ... اجازه بدهید وارد این بحث نشویم چون فعلا بحث در این نیست. ممکن است در بخش سپرده‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت که همین قسم اول هست که مردم پول در بانک می‌گذارند نیاز پیدا کنیم به این بحث ولی عمده نیاز ما به این بحث در سودگرفتن از بانک‌های دولتی هست که با نظریه مجهول المالک یک مقدار حل می‌شود. این را می‌گذاریم برای آن بحث.

..... طرح

16 بحث

پس فعلا در قسم اول که مردم پول در بانک می‌گذارند عرض کردیم یک بخش، بخش حساب قرض الحسنه است، یک بخش هم حساب سپرده‌های کوتاه‌مدت و درازمدت و میان‌مدت است که عملا طبق قانون در بانک‌ها به صراحت می‌گویند ما قرضی نمی‌گیریم از شما، ما پول را که می‌ریزید به حساب ما وکیل شما هستیم در این که قرارداد شرعی ببندیم که بر اساس آن به شما علی الحساب این مقدار سود می‌دهیم. حالا آیا این بازگشتش شرعا قرض هست یعنی فعلا این پول رفت به این حساب، بانک هم هنوز قرارداد شرعی با کسی نبسته است، وکیل هست اما هنوز به وکالت عمل نکرده است، خب این پول که در حساب شما رفت، الان ملک کیست؟ اگر بگویید ملک بانک شد، عملا معنایش این است که بانک تملک کرد این پول را و لو به اسم سپرده در حساب‌های کوتاه‌مدت یا درازمدت بود و گرفت ولی هنوز که به کسی نداده است و با کسی قرارداد شرعی سودآور نبسته است با پول شما، فعلا پول شما رفت در گاوصندوق بانک.

[سؤال: ... جواب:] فعلا ملک شما است که پول گذاشتید در بانک، حالا اگر شب یک دزدی آمد کل این اموال را دزدید، بانک می‌گوید من امین شما هستم و ضامن نیستم یا این پول‌ها را ملک خود می‌داند که اگر ملک خود بداند عملا پذیرش این است که قرض گرفته است منتها فعلا قرض است و وکیل شده است که با این قرضی که از شما گرفته است و ذمه‌اش به شما بدهکار شده است قرارداد شرعی سودآور ببندد که این مشکل قرض در او به وجود می‌آید.

[سؤال: ... جواب:] قرض که خمس ندارد. ... زکات می‌گویید یا خمس؟ زکات که اینجا بحثش نیست. ... برگشتید به بحث مجهول المالک. اگر قرارداد قرض را امضاء کند حاکم شرع بناء بر نظر مجهول المالک و این معنایش این است که شما مالک معادل این مبلغ هستید در ذمه بانک، خب آن فایده‌ای است که ملک شما هست و خمس به آن تعلق می‌گیرد و اگر امضاء نشود این قرض شما به بانک شما اتلاف کردید این مال را و اتلاف مصداق صرف در مؤنه نیست، فایده‌ای بوده که صرف در مؤنه نکردید و اتلاف کردید. مثل این که شما یک مالی را که به دست آوردید بریزید در دریا.

این‌ها را گذاشته بودم بعدا بحث کنم ولی حالا شما چون اشکال می‌کنید، بحث مجهول المالک را پیش می‌کشید که آقای سیستانی گفتند که پول که می‌گذارید در بانک اگر ما امضاء بکنیم قرض صحیح است و

اتلاف نیست، لازم نیست تخمیس کنید فعلاً ولی اگر امضاء نشود اتلاف است که این پول را در بانک دولتی می‌گذارید و اتلاف ربح قبل از تخمیس آن صرف در مؤنه نیست و حرام هست، این دو تا اشکال دارد:

یک اشکال، اشکالی است که از فرمایشات مرحوم آقای تبریزی ما استفاده می‌کردیم، ایشان می‌فرمود این اتلاف نیست، یک مالی است فرض کنید در یک بیابان، یک بسته اسکناس شما گذاشتید، یک بسته اسکناس دوستان گذاشته، همه با هم مخلوط شده، من هم می‌آیم یک بسته قاطی این‌ها می‌گذارم، من مالم را اتلاف نکردم، من مالم را مخلوط کردم با اموال دیگر، این اتلاف نیست، مال خودم است، مخلوط کردم با اموال دیگر. و حاکم شرع اذن می‌دهد به من می‌گوید برو بانک دفترچه‌ات را ببر این پولی که می‌گیری من اذن می‌دهم به عنوان سهم مشاع خودت افراز کنی و جدا کنی. این احکام تملک مجانی مجهول المالک را ندارد؛ این در واقع مال مشاعی است یا مال مختلطی است با اموال دیگران، گم شده اموال، پخش شده اموال شما و مخلوط شده با اموال دیگر، می‌روید از حاکم شرع اذن می‌گیرید که یک بسته اسکناس را به عنوان سهم مشاع خودتان افراز کنید.

این مبنا را دارم می‌گویم برای این که شبهه در ذهن‌تان برطرف بشود که این مباحث هست و اینی که در ذهن شما می‌آید مطرح است و باید بحث بشود. که البته ما این را بعداً بحث می‌کنیم و اشکال می‌کنیم.

اشکال دیگر فرمایش آقای سیستانی این است که ما دلیل نداریم که اتلاف مالی که متعلق خمس است قبل از تخمیس آن، این حرام باشد. خب این مبنایی است در بحث خمس. آقای سیستانی نظرشان این است که ربحتی که بدست می‌آید به مجرد تعلق ربح، به مجرد صدق ربح، مصداق خمس است و ما مجازیم فقط صرفش کنیم در مؤنه یا با آن تجارت بکنیم، طبق سیره قطعیه. اما این که بیاییم صرفش کنیم در غیر مؤنه قبل از تخمیس جایز نیست. شما یک ملیون ربح بدست آوردید، می‌خواهید هبه کنید به همسرتان، [اگر] در شأن‌تان است عیب ندارد، صرف در مؤنه است. می‌خواهید با آن تجارت بکنید بروید چیزی بخرید سودی بکنید آخر سال تخمیس بکنید، این هم اشکال ندارد. و اگر می‌دانید تا آخر سال صرف در مؤنه نمی‌شود احتیاط واجب این است که فوراً خمسش را بدهید. اما یک وقت می‌خواهید این یک ملیون تومان را صرف کنید در غیر مؤنه، هیه زاید بر شأن، این دلیل نداریم بر جوازش، یک پنجم این ربح مال شما نیست، تصرف

..... طرح

18 بحث

در مال غیر است، وقتی تصرف در مال غیر است، بدون اذن مالک جایز نیست. و لذا می‌گفتند اول تخمیس کنید بعد بگذارید در بانک.

[سؤال: ... جواب:] بنا بر نظر آقای سیستانی اگر حاکم شرع امضاء نکند آنی که می‌گیرید ملک شما نیست، آن مجهول المالك است. هیچ فرقی شما با دیگران ندارید. منتها قانون بانک به شما اذن می‌دهد که بر اساس موجودی حساب‌تان پول دریافت کنید اما شرعا آن پولی که می‌گیرید شرعا ملک شما نیست و استحقاق شرعی شما ندارید. اگر قرض به بانک دولتی امضاء نشود شما پول‌تان را اتلاف کردید، تمام شد، الان یک پول جدیدی می‌گیرید که استحقاق شرعی ندارید منتها حاکم شرع بر اساس این‌که طبق قانون دارید عمل می‌کنید، خلاف قانون نیست که شما بیایید این پول را بگیرید می‌گوید که من بر اساس مجهول المالك اذن می‌دهم. و اگر هم قرض به بانک صحیح بشود، خوب دقت کنید! اگر قرض به بانک دولتی امضاء بشود که آقای سیستانی فرمودند من امضاء می‌کنم، بله. اما وقتی می‌خواهید از حساب‌تان پول برداشت کنید، خب این پولی که شما می‌گیرید که مجهول المالك است، چون این ملک کیست؟ اگر این پول ملک بانک بود، حاکم شرع می‌گفت من امضاء می‌کنم که این بانک ذمه خودش را با پرداخت این یک میلیون تومان به شما بری بکند اما یک میلیون تومان که ملک بانک نیست. چرا؟ برای این‌که یک سری از این پول‌ها که در بانک هست ملک بانک نیست، به زور از مردم گرفته‌اند، جریمه‌های دیرکرد است که از نظر مشهور فقهاء نامشروع است. یک سری از این پول‌ها که در بانک هست، طبق معاملات ربوی و غیر شرعی در اختیار بانک قرار گرفته. پس این پول مال بانک نیست. عملاً قرض‌تان به بانک هم که رفتید پول گذاشتید در بانک، امضاء بشود ولی این پولی که الان دریافت می‌کنید می‌گویید می‌خواهم یک میلیون از حسابم دریافت کنم این پول مجهول المالك است، عملاً شما مستحق این پول نیستید. مثل این‌که بدهکار بیاید پول دزدی به شما بدهد.

[سؤال: ... جواب:] این پول همان پول است؟ ... در بانک خصوصی قاعده ید جاری می‌کنیم، می‌گوییم ان شاء الله این یک میلیون مال این سرپرست بانک خصوصی است. مثل کسی که اموالش مشتبّه است، قاعده ید می‌گوید این آقای که از شما یک میلیون گرفت دو روز بعد آمد پس داد ان شاء الله ملک شرعی اوست، من

استولی علی شیء فهو له. اما در بانک دولتی که قاعده ید جاری نمی‌شود چون فرض این است که این سرپرست ولایتی ندارد بر این اموال. آن وقت این یک ملیون که شما از بانک می‌گیرید، این دلیل نداریم، اصلا اماره‌ای نداریم که بگویید این پول ملک این بانک است، خب این مجهول المالک است. ... می‌دانید مثل چی می‌ماند؟ مثل این می‌ماند که یک آقای از شما یک ملیون قرض گرفت بعد در خیابان دیدیش، گفتید آقا یک ملیون من را پس بده، این هم گفت این یک ملیونی که این گوشه مسجد مثلاً هست، هیچ یدی ندارد این آقا، گفت برو او را بردار، من نمی‌دانم این یک ملیون مال این آقا است یا مال کس دیگر است، قاعده ید هم نداریم که بگویید این یک ملیونی که گوشه مسجد است مال این آقا است. این مثل این می‌ماند. پس عملاً پولی که شما پس می‌گیرید از بانک عملاً شد مجهول المالک طبق نظریه این مجموعه از فقهاء نه طبق نظر امام با شخصیت‌های حقوقی و سرپرست‌های شخصیت حقوقی معامله شخص‌های حقیقی می‌کردند، نه، ایشان قاعده ید جاری می‌کند، دیگه فرقی نمی‌کند بانک خصوصی یا بانک دولتی اما طبق نظر مجموعه دیگر از فقهاء عملاً قرضی هم که شما به بانک می‌دهید، امضاء بشود که آقای سیستانی می‌گویند ما امضاء کردیم، آقایان دیگر هم نوعاً می‌گفتند اگر قرض ربوی نباشد ما امضاء می‌کنیم عملاً پولی که بعد برداشت می‌کنید مجهول المالک است. آقای تبریزی می‌فرمود مال مشاع خودتان است، ما اذن می‌دهیم در افراز آن. بقیه می‌گویند نه، آن مال شما عرفاً اتلاف شد یا حقیقتاً اتلاف شد، احتمال این که مال خودتان باشد که به شما بر می‌گردد خیلی ضعیف است، پس این پولی که دارید می‌گیرید مجهول المالک است.

در رابطه با مجهول المالک چون رفقا نمی‌گذارند ما از این بحث برویم بیرون، مبانی را مطرح کنیم و استدلال‌اتش بماند برای آینده. راجع به مجهول المالک دو نظر وجود دارد: یک نظر این که مصرف مجهول المالک صدقه بر فقراء است. یک نظر که نظر آقای سیستانی هست و آقای تبریزی به آن تمایل داشتند این است که مصرف خاصی ندارد، اختیارش به ید حاکم شرع است که امام علیه السلام در روایت فرمود و الله ما له صاحبٌ غیري. طبق این نظر که نظر آقای سیستانی است خیلی دست حاکم شرع باز است. الان آقای سیستانی آمدند گفتند جایزه‌های قرض الحسنه حلال است اما فایده‌ها یعنی آن‌هایی که سود بانکی است که مثلاً می‌گویند سود سیزده درصد علی الحساب که ایشان می‌فرمایند این‌ها حکم ربا را دارد، صحیح نیست

..... طرح

20 بحث

این قرارداد، خب آنجا می‌گویند نه، من مصلحت تشخیص می‌دهم بگویم نصفش را صدقه بده به فقراء، نصفش را حق دارید تملک کنید. بستگی دارد به این که حاکم شرع چه مقدار دلش بسوزد برای حال امت. این حج که پول می‌گذارند، عمره که پول می‌گذارند بعد می‌گویند این مقدار سود به شما تعلق گرفته، فرمودند عیب ندارد.

[سؤال: ... جواب:] شما با این کارتان باعث شدید که بخشی از مجهول المالک از حساب خارج شد. شما می‌توانید با سودهای بانکی همین کار را بکنید بروید قبض آب و برق و تلفن و این مالیات و این‌ها را پرداخت کنید؟ ولی من که چیزی گیرم نیامد. ... بالاخره، به هر جهتی باشد ایشان می‌فرمایند ما ارفاق می‌کنیم هیچ چیزی نمی‌گوییم که لازم است به فقراء داده شود.

اما برخی مثل آقای خوئی، آقای تبریزی، عرض کردم آقای تبریزی ظاهر فتاوی‌شان و الا ایشان هم اخیراً تمایل پیدا کرده بودند به آن نظر آقای سیستانی، حالا آقای خوئی که مسلم است، مصرف مجهول المالک صدقه بر فقراء است، قسّمه بین اخوانیک یا تصدق. خب آن وقت تازه افتاد مشکل‌ها. آقا میلیارد است، این پول‌هایی که از بانک می‌گیرد می‌گذارد در جیب مبارکش، مگه مجهول المالک نیست؟ چه جوری تملک می‌کند، مگه مصرفش صدقه بر فقراء نیست؟ خانه دارد، مغازه دارد. آن وقت مدام توجیه کردند به انحاء مختلفی تا این مشکل حل بشود، چه جوری مجهول المالک مصرفش صدقه بر فقراء است ولی این اغنیاء بیشتر بهره می‌برند، بیشتر پول از بانک‌ها می‌گیرند، آن فقیر بیچاره که لای متکایش، زیر لحافتش، زیر تشکش یک پولی پس‌انداز می‌کند، اغنیاء که روز و شب سرکارشان با بانک است، پول می‌دهند پول می‌گیرند آن‌ها را چه جور مشکل‌شان را حل می‌کنیم، از اینجا مشکلات شروع شده و یک کارهایی خواستند بکنند.

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم اولاً آقای سیستانی گفتند ما امضاء کردیم، پول گذاشتن در بانک دولتی را ما امضاء کردیم. حالا که امضاء کرد شد قرض صحیح، شما قطع نظر از امضاء را بفرمایید و الا الان که امضاء کردند. ... بحث در این است که آن ربحی که بدست آورد صرف در مؤنه نکرد، الخمس فیما افاد الناس من قليل او كثير، بله الخمس بعد المؤنه، خب این هم که صرف در مؤنه نشد. مثل این می‌ماند که شما مدام

پولی که گیرت می‌آید هبه کنی به برادرت، برادرت هم هبه کند به شما، عیب ندارد و مقلد کسی باشید که می‌گوید هبه خمس ندارد، بگویید نه من خمس می‌دهم نه برادرم. نه هم شما باید خمس بدهید هم برادرت.

چرا؟ برای این که این هبه زاید بر شأنت است، عملاً داری ائتلاف می‌کنی ریح را. این که بحث ندارد.

[سؤال: ... جواب:] دیگه حالا لابد نمی‌گذاشتند در بانک‌های دولتی یا می‌گفتند با امضاء تصحیح می‌شود،

امضاء قرض به بانک.

باز آقا اشاره می‌کنند به یک مطلبی، می‌گویند الان دیگه خیلی جاها پول رد و بدل نمی‌شود، کارت به کارت است، پولی اصلاً دریافت نمی‌کند طرف. این یک بحث دیگری است، یعنی قبض نمی‌کند، بنا بر نظر برخی مثل آقای سیستانی می‌گویند کارت به کارت کردن، از یک حساب به یک حساب دیگر جابجا کردن پول، این‌ها قبض نیست. بنا بر این نظر، نظر قابل توجهی هم هست، بعضی‌ها می‌گویند همان قبض است، مرحوم آقای تبریزی می‌فرمود عرفاً این قبض است، بنا بر این نظر که این قبض نیست شما می‌گویید من اصلاً چیزی را قبض نکردم، مجهول المالکی را قبض نکردم، خب حالا یک مقدار کار آسان‌تر می‌شود اگر پولی قبض نکنند. اما اجازه بدهید بیشتر از این ما این بخش را دنبال نکنیم بگذاریم یک مقدارش هم برای آینده.

فعلاً عرض کردم ما دنبال این هستیم که آن حساب قرض الحسنه که روشن شد قرض به بانک، حالا طبق نظر امام که قرض به بانک چه دولتی چه خصوصی صحیح است بدون احتیاج به اجازه حاکم شرع یا به نظر برخی از مراجع دیگر که قرض به بانک دولتی اگر حاکم شرع امضاء کند صحیح می‌شود، بالاخره مشکل حل می‌شود. حساب سپرده‌های درازمدت و کوتاه‌مدت را هم که مشککش را عرض کردیم.

حساب جاری

حقیقت قرض

اما بحث حساب جاری که بعضی آقایان می‌گویند که حساب جاری هم نوشته شده حساب قرض الحسنه جاری، من نمی‌دانم، واقعا همه جا این جور نوشته شده؟

[سؤال: ... جواب:] همان بعض بانک‌ها به مردم که نمی‌گویند. مردم می‌آیند حساب باز می‌کنند پول می‌گذارند به حساب.

بحث در این بود که این آیا ودیعه است نزد بانک یا قرض است؟ ما عرض کردیم حقیقت قرض را بررسی کنیم تا ببینیم اینجا حقیقت قرض محقق می‌شود که به نظر ما می‌شود و امروز یک نکته‌ای بگویم، ادامه بحث بشود برای جلسه آینده.

و آن این است که این تعبیر ودیعه، الودائع البنکیة، خب حالا لابد معادله فارسیش ودیعه‌سپاری به بانک می‌گویند.

[سؤال: ... جواب:] سپرده‌گذاری یک معنای عامی است. ودیعه‌گذاری گاهی تعبیر می‌کنند که برخی از بزرگان نظرشان این بود که این قرض نیست، این ودیعه است.

این به تعبیر مرحوم آقای صدر ریشه تاریخی دارد این تعبیر. ایشان هم فرمودند همان مطلبی که ما عرض خواهیم کرد، حقیقت پول گذاشتن در بانک قرض است. علت این که می‌گویند ودائع بنکیه، این تعبیر ریشه تاریخی دارد، ریشه تاریخی را که بررسی کنیم می‌فهمیم چرا این جور تعبیر می‌کنند و عامل پیدایش بانک‌ها هم روش می‌شود:

صراف‌های زمان قدیم، برای این که مردم درهم می‌آوردند جایش دینار می‌خواستند بگیرند، درهم هم گاهی مختلف بود: درهم صیرفی بود، درهم بغلی بود، درهم دمشقی بود، درهم بصری بود، این‌ها فرق می‌کرد، گاهی دینار رومی بود، دینارهای قبل از اسلام، این دینارهای اسلامی بود که ضرب اسلامی می‌شد که

خلفاء اسم‌شان را می‌نوشتند روی این‌ها، ممکن بود لا اله الا الله رویش می‌نوشتند که معلوم بود ضرب اسلام است. خب این‌ها مختلف بود دیگه، صراف بودند این‌ها. این‌ها برای این که یک سرمایه داشتند، بتوانند طرف وقتی درهم آورد به او دینار بدهند، باید یک مقدار خودشان داشته باشند، با جیب خالی و دست خالی که نمی‌شد طرف صراف بشود و لذا یک مقدار سکه داشتند. خب این‌ها در معرض خطر بود، حالا به تعبیر امروز گاوصندوق، گاوصندوق‌های بزرگی تهیه می‌کردند که این سکه هایشان را آنجا بگذارند، هر کس آمد خواست سکه‌اش را تصرف کند باز می‌کردند آنجا را و جابجا می‌کردند.

یواش یواش مردم دیدند که این اموالی هم که دست آن‌ها هست، این آقا هزار درهم دارد، این آقا صد دینار دارد، خب این در خانه امنیت ندارد که، دزد می‌زند، آمدند به این صراف‌های معتبر، آشنا که رسید هم می‌دادند گفتند می‌شود این اموال‌مان را پیش شما امانت بگذاریم؟ شما هم که گاوصندوق‌های بزرگ زیاد دارید، بعضی هایش هم خالی است، ما امانت بگذاریم این اموال‌مان را در گاوصندوق‌های شما که محفوظ بماند. آن‌ها هم گفتند حرفی نیست ولی باید یک اجرتی بدهید، این‌ها گفتند باشه. صراف‌ها اول کرایه می‌گرفتند، اجرت می‌گرفتند برای این که اموال مردم را نگه دارند.

بعد این صراف‌ها آمدند دیدند اکثر این اموالی که امانت هست از مردم پیش‌شان، محفوظ می‌ماند، ده درصدش جابجا می‌شود یعنی خیلی‌ها امانت می‌گذارند می‌روند، دیگه از این صد نفر که امانت گذاشتند، مثلاً شده صد هزار درهم، ده هزار درهمش جابجا می‌شود، نود هزار درهمش می‌ماند اینجا. گفتند چرا بی‌استفاده بماند این‌ها؟ اول خودشان تصمیم گرفتند یا افرادی که دنبال سرمایه بودند آمدند به این‌ها گفتند این نود درصد را بیکار نگذارید، با آن‌ها تجارت کنید. این صراف‌ها یا خودشان تجارت می‌کردند سود می‌کردند یا می‌دادند به سرمایه‌دارها آن‌ها تجارت می‌کردند یک بخشی از سود را به این صراف‌ها می‌دادند. بعد این صراف‌ها دیدند عجب سود خوبی دارد، آن‌هایی هم که پول هایشان را نمی‌گذارند در صراف‌خانه، برویم آن‌ها را تشویق کنیم پول هایشان را بگذارند در این صراف‌خانه، پول سود خوبی دارد. خب چکار کنند؟ مردم را به تذکر به آخرت که نمی‌شود تشویق کرد به این که پول‌شان را بگذارند، آمدند گفتند سود به شما می‌دهیم. تا چند مدت قبل کرایه می‌گرفتند از این مردم بابت امانت‌نگه داشتن اموال که دزد می‌زد به

24 جاری

خانه‌های مردم، اموال‌شان تلف نشود، از این به بعد اصلاً سود دادند به مردم. گفتند مردم! بیاید اموال‌تان را بگذارید پیش ما، نه تنها کرایه‌ای از شما نمی‌گیریم بلکه سود هم به شما می‌دهیم.

بعد این اموال را می‌دادند به سرمایه‌دارها یک سود بیشتری از آن‌ها می‌گرفتند. سود این صراف‌ها چی بود؟ اختلاف درصد سودی که به مردم می‌دادند، مثلاً نه درصد به مردم می‌دادند ده درصد سود از تجار می‌گرفتند. این یک درصد می‌ماند برای صراف‌ها. این صراف‌ها یواش یواش شدند کانتربهای بزرگ. بانک‌ها با این اختلاف بین سودی که به مردم می‌دهند و سودی که از مردم می‌گیرند، این‌ها که گاهی یک درصد است گاهی هم بیشتر، شما نمی‌دانید این‌ها به چه آلف و الوفی می‌رسند، آن وقت در هر میدانی یک شعبه می‌زنند.

از اینجا بانک‌ها شروع شد. خب یواش یواش پیشرفت کردند مردم، بانک تشکیل شد. دارند بانک‌ها الان انجام می‌دهند. اموال مردم را نگه می‌دارند، مثلاً با درصد کمتری سود به مردم می‌دهند، با درصد بیشتری سود از مردم می‌گیرند و از این اختلاف سود پول‌شان به آلف و الوفی می‌رسد.

ودائع که اسمش است بخاطر این ریشه تاریخی است و الا این حقیقتش ودیعه نیست. الان هم نتایج ودیعه بر آن بار نمی‌شود. این را بیشتر در جلسات آینده توضیح می‌دهیم.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۳

سه‌شنبه - ۹۷/۰۴/۰۵

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در معاملات بانکی بود که عرض کردیم در قسم اول که سپرده‌گذار به دنبال سودگرفتن از بانک هست در سه بخش می‌توان این معاملات را مطرح کرد: بخش اول حساب قرض‌الحسنه است که حکمش را عرض کردیم. بخش دوم حساب جاری هست که در عرف مردم یک نحلّیت روشنی که این هم قرض باشد

وجود ندارد. کما این که ذهنیت مردم در بخش سوم که سپرده‌های سرمایه‌گذاری هست این نیست که این قرض به بانک هست و در این بخش سوم قانون هم این نیست بلکه طبق قانون بانک وکیل می‌شود در اجراء عقود سودآور با پولی که مردم سپرده‌گذاری می‌کنند در بانک. که بعداً راجع به آن‌ها بحث خواهیم کرد ان شاء الله.

این بخش دوم که از آن تعبیر می‌شود به حساب جاری و یا مؤسساتی که خصوصی هست که مردم پول می‌گذارند و یک قانون روشنی چه بسا ندارد، بحث در این بود که آیا حقیقت این گذاشتن پول در بانک قرض به بانک است یا ودیعه در بانک هست، منتها ودیعه با احکام خاص که برخی مطرح می‌کنند. ما برای بررسی این مطلب ابتداء عرض کردیم تعبیر رایج که در عربی می‌گویند الودائع البنکیه و در فارسی هم مشابه آن را تعبیر گاهی می‌کنند ودیعه‌گذاری در بانک، این نباید منشأ این مطلب بشود که ما بگوییم پس معلوم می‌شود که این قرض نیست در ارتکاز مردم، این ودیعه است، خود مردم تعبیر می‌کنند الودائع البنکیه. نه، همان‌طور که مرحوم آقای صدر مطرح کردند این تعبیر بیشتر از این که بیانگر حقیقت سپرده‌گذاری رایج در بانک‌ها باشد ناشی است از یک سیر تاریخی که دیروز توضیح دادیم که اصلاً عامل شکل‌گیری بانک‌ها همین بود که در زمان‌های قدیم صراف‌ها صندوق‌هایی داشتند اموال خودشان را در آنجا نگهداری می‌کردند، مردم اموال جزئی که داشتند برای این که دزدی نشود و محفوظ بماند و گم نشود می‌آمدند امانت می‌گذاشتند در این صندوق‌هایی که صراف‌ها داشتند و حتی مزد هم می‌دادند، کرایه هم می‌دانند بابت نگهداری اموال‌شان ولی به مرور زمان این صراف‌ها دیدند چون بخش عمده از این ودائع مردم در این صندوق‌ها می‌ماند و بخش کمی از این اموال جابجا می‌شود لذا آمدند گفتند این ودائع مردم بی‌مصرف نماند، با این‌ها تجارت بکنیم، یا خودمان تجارت بکنیم یا واسطه بشویم تجار از ما قرض بگیرند و به ما سود بدهند و بعد برای این که مردم تشویق بشوند به سرمایه‌گذاری در این صندوق صراف‌ها دیگه به جای این که این صراف‌ها مزد بگیرند برای نگهداری اموال‌شان سود دادند به مردم که آن‌ها تشویق بشوند اموال خردشان را بگذارند در این صندوق‌ها و این صندوق‌ها پر بشود از اموال مردم و این صراف‌ها می‌دیدند بخشی از این ودائع مردم را اگر بدهند به تجار با آن کار بکنند هیچ مشکلی به وجود نمی‌آید، هر کس هر

..... حساب

26 جاری

روز بخواهد امانت خودش را پس بگیرد اینقدر در صندوق هست که به او بدهند. و لذا آمدند آن‌ها را دادند به تجار با سود بیشتر و بخشی از این سود را هم دادند به صاحبان اصلی این سرمایه‌ها. فکر بانک‌داری از اینجا شروع شد.

این مؤسسات و بانک‌هایی که تشکیل شد از مردم سرمایه‌های جزئی‌شان را می‌گرفتند جمع می‌کردند می‌دادند به سرمایه‌دارها با درصد سود بیشتر ولی به مردم درصد سود کمتری می‌دادند. این اختلاف بین درصد سودها مثل ده درصد سود از آن تجار که پول به آن‌ها می‌دادند، قرض به آن‌ها می‌دادند، نه درصد به صاحبان اصلی سرمایه سود می‌دادند، یک درصد می‌ماند برای خود این بانک‌ها و سود کلانی نصیب بانک‌ها می‌شد. الان هم که می‌گویند الودائع البنکیه ریشه تاریخی این است که قبلاً مردم که پول می‌گذاشتند به اسم ودیعه می‌گذاشتند. ولی الان ادعای ما این است و مشهور هم همین را می‌گویند که اگر خصوصیات را که از مردم و از بانک‌ها سؤال می‌کنیم و جواب مثبت می‌دهند که این خصوصیات وجود دارد در این ودائع بنکیه می‌بینیم این خصوصیات عرفاً خصوصیات قرض است.

حالا امکان این‌که هم ودیعه باشد و هم آن خصوصیات حفظ بشود مثل این‌که پولی که مردم ودیعه می‌گذارند بانک ضامن باشد، در عین حالی که این‌ها ودیعه است، آیا امکان همچون چیزی هست یا نیست که آن هم بحث خوبی است.

ارتکاز مردم ادعای ما این است که این پول‌هایی که مردم در بانک می‌گذارند قرض به بانک است. چرا نمی‌گویند قرض؟ چون در قرض یک نوع منت بر قرض‌گیرنده اشراک شده در حالی که الان اینی که پول در بانک می‌گذارد قصدش خدمت به بانک نیست و لذا الان تعبیر نمی‌کنند به بانک قرض دادیم چون در ذهن مردم از قرض این است که قرض یک نوع خدمت‌رسانی قرض‌دهنده است به قرض‌گیرنده و چون این‌ها که نمی‌خواهند به بانک خدمت بکنند، به خودشان می‌خواهند خدمت بکنند این مردم حتی در مؤسسات قرض‌الحسنه که مردم پول می‌گذارند، پول می‌گذارند وام بگیرند، پول نمی‌گذارند که یک خدمتی به این مؤسسه بکنند، نیاز این مؤسسه را برطرف بکنند. و لذا اباء دارند مردم تعبیر کنند ما به بانک قرض دادیم، ما به بانک یا به این مؤسسه قرض‌الحسنه وام می‌دهیم.

[سؤال: ... جواب:] عرض می‌کنم این که تعبیر عرفی رایج این نیست که قرض دادیم به بانک یا به مؤسسه قرض الحسنه نکته‌اش این است که در معنای عرفی قرض یک نوع خدمت‌رسانی قرض‌دهنده به قرض‌گیرنده اشرا ب شده، این حالت در پول‌گذاشتن در بانک نیست و لذا تعبیر نمی‌کنند قرض.

اما قرض یک خصوصیتی دارد که به عرف وقتی بگوییم آن ماهیت قرض در این موارد سپرده‌گذاری در بانک هست، این منشأ شده که بگویند این هم قرض به بانک است دیگه. اما آیا امکان این نیست که قانون تصویب بشود بگویند ما دیگر قرض به بانک نمی‌دهیم و بانک بگوید ما قرض نمی‌گیریم، ما همان ودیعه‌گذاری را انتخاب می‌کنیم در بانک، شما بیا بید در بانک ودیعه بگذارید و به آن نتایج مورد نظرتان هم می‌رسید، آیا امکانش هست یا نیست؟ این بحثی است که می‌شود مطرح کرد.

مرحوم آقای صدر فرمودند امکانش هست که ما بیا بیم قانونی تصویب کنیم که بگوییم بانک از مردم که پول می‌گیرد به عنوان ودیعه است نه به عنوان قرض، خب مردم می‌خواهند پول‌شان تضمین بشود، تضمین می‌کند بانک پول مردم را. با این که حکم ودیعه این است که اگر تلف بشود شخص ودعی ضامن نیست اما مرحوم آقای صدر فرموده امکانش هست ما یک قانونی، قانون کشوری یا قانون این مؤسسه، قانونی قرار بدهیم که در عین حالی که این مؤسسه یا این بانک می‌گوید من قرض نمی‌گیرم از مردم که حکم را در آن مطرح بشود، ودیعه می‌گیرم از مردم، تضمین هم می‌کنم سرمایه مردم را و سود هم می‌دهم به این ودیعه، امکان ثبوتی این مطلب هست. این یک ادعا که امکان ثبوتی این که این سپرده‌گذاری به بانک قرض نباشد، ودیعه باشد و لکن اهداف مردم که سود بگیرند، سرمایه‌شان تضمین بشود، این اهداف را می‌شود محقق کرد. این یک بحث است.

یک بحث این است که آنی که الان رایج است بدون این که ما بخواهیم تغییر بدهیم ماهیت آنچه که در خارج رایج است، آنی که الان رایج است چیه؟ ودیعه‌گذاری است یا قرض به بانک است؟

این دو تا مطلب است که از هم باید تفکیک بشود. یعنی یک بحث، بحث ثبوتی است که آیا ممکن است پول‌هایی که مردم در بانک می‌گذارند قرض به بانک نشود، مردم بیا بید بگویند ما ودیعه می‌گذاریم در بانک و تضمین هم بشود سرمایه ما، سود هم به ما بدهند، این امکان دارد ثبوتاً یا امکان ندارد؟ بحث دیگر این

..... حساب

28 جاری

است که آنچه که در خارج الان دارد واقع می‌شود، آیا ودیعه‌گذاری است یا قرض به بانک است؟ که بحث اثباتی می‌شود.

ما اینجا مطالب مرحوم آقای صدر را نقل کنیم با برخی از ملاحظات که در اینجا هست در رابطه با فرمایش ایشان عرض کنیم.

ایشان ادعای‌شان این است که از نظر اثباتی ارتکاز مردم این است که مردم حقیقت قرض را انشاء می‌کنند به مردم و لو از نام قرض اجتناب می‌کنند اما حقیقت آن قرض به بانک است. این ادعای اول مرحوم آقای صدر است. ادعای دوم این است که بله، ثبوت می‌شود مردم را توجیه کنیم، قانون تصویب کنیم، به مردم بگوییم بیاید از امروز به بعد برای این که مشکلات قرض پیدا نشود، انشاء ودیعه‌گذاری کنیم، اهدافی که شما دارید که سرمایه شما تضمین بشود، بانک نگوید که من ودعی هستم و ودعی ضامن تلف ودیعه نیست، بانک نگوید که من برای چه به شما سود بدهم و مردم نگویند که این ودیعه ما در دست بانک است، چرا بانک با آن تجارت کرد، مرحوم آقای صدر فرموده از نظر ثبوتی امکان این که هم ودیعه باشد و هم مردم به اهداف خودشان برسند، تضمین سرمایه و استحقاق بخشی از سود و هم بانک‌ها به اهدافشان برسند، بتوانند با این ودیعه مردم تجارت کنند، استفاده کنند از این ودیعه مردم، امکان این هست.

[سؤال: ... جواب:] بحث حساب جاری را ما داریم مطرح می‌کنیم. قبلا هم که این تقسیم‌بندی‌های حساب قرض‌الحسنه، حساب جاری، حساب سپرده‌های سرمایه‌گذاری که نبود، یک حساب ثابت بوده، یک حساب جاری. این تقسیم‌بندی بعدا در بانک‌داری اسلامی مطرح شد. حالا همان حساب جاری را ما مطرح می‌کنیم. این که از نظر اثباتی یعنی آنچه فعلا رایج است بین مردم، تحلیل این است که این حقیقتش قرض به بانک است که ادعای مشهور فقهاء هست از جمله مرحوم آقای صدر، راجع به این بخش ما عرض کردیم اول حقیقت قرض را حساب کنیم بعد تطبیقش کنیم ببینیم این پول‌هایی که مردم می‌گذارند در بانک‌ها، در مؤسسات خصوصی، این‌ها حقیقت قرض در آن هست یا نیست؟ چون حقیقت قرض که عبارت نیست از خدمت‌رسانی قرض‌دهنده به قرض‌گیرنده. اصلا شما وقتی که خودت نیاز داری به این که سرمایه‌ات را به کار بیندازی و سود بگیری مثل یا کسانی که ملتزم نیستند به احکام دین یا جاهایی که قرض ربوی حلال است.

مثل ربا بین زن و شوهر، ربا بین پدر و فرزند، لاربا بین الوالد و الولد و لا بین الرجل و زوجته. یک خانمی هست می گوید من یک مقدار ارث دارم، شوهرش می گوید این یک ملیون را به من قرض بده، ماهی سه درصد سود به تو می دهم، این خانم که نمی خواهد خدمت کند به این آقا، می خواهد به خودش خدمت کند سود بگیرد و لذا چه بسا این خانم اصرار می کند، هر چه شوهرش بگوید که من دیگه نیاز ندارم به پول تو، من به اندازه کافی سرمایه دارم، مدام خواهش می کند که من چکار کنم، پولم را به کی بدهم، با اصرار پولش را می دهد به شوهرش که سود بگیرد. پس حقیقت قرض خدمت رسانی مقرض به مقرض نیست. حقیقت قرض را ببینیم چیه بعد تطبیق کنیم آیا پول هایی که مردم به بانک ها می دهند حقیقت قرض در آن هست یا نیست.

عرض کردم سه مبنای اساسی هست در حقیقت قرض:

مبنای اول این است که القرض هو التملیک مع الضمان. که مرحوم شیخ انصاری در اول مکاسب مطرح می کند. مشهور هم این را پذیرفتند از جمله مرحوم آقای خوئی در مصباح الفقاهه.

مبنای دوم مبنای محقق ایروانی بود که می فرمود: القرض هو هبة المال مع ايداع المالیة. قرض این است که انسان می آید این یک ملیون را مثلاً می گوید عین این یک ملیون ملک مجانی شمای مقرض است و لکن مالیت این یک ملیون را نزد تو ودیعه می گذارم و هر وقت خواستم باید پس بدهی. خصوصیت عین در اختیار مقرض است ولی مالیت آن امانت نزد اوست، هر وقت مقرض خواست حالا اگر دین مدت دار است بعد از رسیدن مدت خواست باید مقرض مالیت را که ودیعه است در نزد او به مقرض پس بدهد.

مبنای سوم هم مبنای خود مرحوم آقای صدر بود که می گفت: قرض دادن یعنی اذن در حیازت این مال؛ منتها حیازت مع الضمان نه حیازت مجانیه.

این سه مبنا را توضیح بدهیم و فرق این ها را بگوییم بعد ببینیم کدامیک از این سه مبنا مطابق با واقع

قرض هست:

اما مبنای اول:

..... حساب

30 جاری

مبنای اول می‌گوید که حقیقت قرض این است که یک وقت شما این یک میلیون را تملیک می‌کنید به طرف مقابل مجانا که از آن تعبیر می‌کنند به هبه، یک وقت تملیک می‌کنید این یک میلیون را به طرف مقابل به نحوی که او ضامن بدل آن باشد، این می‌شود قرض. و لذا گفتند القرض هو التملیک مع الضمان در مقابل التملیک مجانا که هبه است. شما چه بسا هبه‌تان هبه مشروطه هم هست ولی حقیقتش تملیک مجانی است، قرض حقیقتش تملیک مع الضمان است.

این را توضیح بدهم:

هبه که تملیک مجانی است، خب گاهی در ضمنش شرط می‌شود که آقا! من به شما الان یک میلیون تومان هبه می‌کنم به شرط این که شما شش ماه بعد به من یک میلیون و نیم هبه کنید. یکی از حیل ربا که خیلی‌ها قبول دارند، از جمله آقای سیستانی این حيله را قبول دارند، هبه مشروطه است. می‌گوید آقا! یک میلیون داری به من قرض بدهی؟ می‌گوید خب من که می‌دانی به بابایم هم قرض نمی‌دهم، باید در آن سود باشد. خب چکار کنیم که ربا هم نشود؟ راه مقبول نزد خیلی‌ها هبه مشروطه است. می‌گوید من یک میلیون را به تو می‌بخشم به شرط این که شما شش ماه بعد به من یک میلیون و نیم ببخشی. ضمانت اجرائی هم دارد، از او چک می‌گیرد بابت همان یک میلیون و نیم شش ماه بعد، مالک چیزی نیست، آن موهوب‌له که یک میلیون را از شما گرفت بدهکار به شما نیست، شرط است، شرط یعنی صرف التزام و تعهد، تعهد به فعل. اما این که مهم نیست، مهم این است که شش ماه بعد می‌روید سراغ آن آقا، می‌گویید خب این یک میلیون و نیم شما وقتش رسید که تعهد داده بودی که به ما بدهی، چرا نمی‌دهی؟ می‌گویی حالا ما یک شرطی کردیم، حالا واجب است وفاء به شرط؟ این همه گناه کردیم این هم رویش. شما می‌گویید نخیر، می‌روم دادگاه شکایت می‌کنم. دادگاه الزام می‌کند این آقای موهوب‌له را که شما باید یک میلیون و نیم که شرط کرده بودید که به این آقای واهب بدهی پرداخت کنید. اگر گفت نه من پرداخت نمی‌کنم، الحاکم ولی الممتنع، طبق سیره عقلائی حاکم از اموال موهوب‌له یک میلیون و نیم تومان جدا می‌کند می‌دهد به آن واهب ولایتاً، می‌گوید یک میلیون و نیم را بردار ببر، یک میلیون و نیم را من از طرف این موهوب‌له به تو هبه می‌کنم از باب ولایت حاکم بر ممتنع.

ما می‌خواهیم بگوییم دین نیست اما حق الناس هست. خدا نکند که این موهوب‌له فوت بکند، آن وقت بعد که فوت کرد تازه مشکل درست می‌شود که چکار کنیم؟ برخی از فقهاء از جمله مرحوم آقای خوئی ظاهر کلام‌شان این است که این وفاء به شرط در اموال این میت به عنوان یک حقی بر علیه میت محفوظ است و ورثه باید اداء کنند این شرط را از ترکه میت. و لکن برخی مثل آقای سیستانی معتقدند نه، میت شرط کرده بود او هم که مرد، ورثه که شرط نکرده بودند. حق بود که آن آقای موهوب‌له یک ملیون و نیم پرداخت کند، نکرد و مرد. دین که نیست که از ترکه میت خارج بشود. خب این هم یک مشکل فقهی هست. در این ضمانت‌های بانکی هم همین اختلاف هست. شما وقتی ضامن شدید، دوست‌تان وام می‌خواست بگیرد، شما هم رفتید ضامن شدید، این ضمانت‌های بانکی الان تعهد است نه بدهکاری. یک مقدار گاهی بحث به حاشیه می‌رود ولی احساس می‌کنم برای روشن شدن بحث مفید است. ضمان گاهی نقل ذمه‌الی ذمه‌است، یعنی ضامن بدهکار می‌شود. می‌گویید بدهی او را من ضامنم، قدیم معنا می‌کردند و رایج این جور بود یعنی من از امروز به بعد بدهکارم، الضمان نقل ذمه‌الی ذمه‌است. این ضمانت‌هایی که الان رایج است این نیست، صرف تعهد است. یعنی شما ضامن متعهدید راجع به این دینی که دوست‌تان می‌گیرد که اگر او پرداخت نکرد شما پرداخت کنید. شما ضامن متعهد می‌شوید اگر بدهکار به بانک اداء نکرد دینش را شما اداء کنید، یک تعهد به فعل است. حالا اگر این ضامن هر چه اخطار فرستادند به خانه‌اش که آقا! بدهکار که گذاشت فرار کرد رفت خارج، ما هستیم و تو، بیا طبق تعهدت بدهی آن آقا را پرداخت کن، اخطار پشت اخطار، بالاخره آن ضامن هم فوت کرد.

مرحوم آقای خوئی می‌فرمود که این بانک می‌آید از ترکه این ضامن مقدار ضمان را خارج می‌کند چون دین می‌شود. بعد از این که بدهکار اصلی اداء نکرد دین را، این ضامن بدهکار می‌شود به معادل آن و منتقل می‌شود به ترکه این ضامن بعد از فوت. آقای سیستانی می‌گویند نه، این ضامن یک تعهدی التزامی داشت به اداء دین آن مدیون، به تعهد عمل نکرد تا فوت کرد، دلیل نداریم که از ترکه او خارج می‌کنند.

شرط هم همین است، همین اختلاف در شرط هم هست.

..... حساب

32 جاری

و لکن ما حالا چرا مشکلات را ببینیم، با نگاه خوشبینانه حساب کنیم برای آن بحث خودمان هبه مشروطه، یک میلیون به شما می‌بخشد به شرط این که شما شش ماه بعد یک میلیون و نیم به او ببخشید. حالا فعلاً شما الحمدلله زنده هستید، او می‌رود شما را الزام می‌کند، یک میلیون و نیم را از شما می‌گیرد. و می‌توانست وکالت بگیرد بگوید من یک میلیون را به شما هبه می‌کنم به شرط این که وکیل شما باشم در این که شش ماه دیگر یک میلیون و نیم از طرف شما به خودم ببخشم. این می‌شود وکالت در ضمن عقد و این لازم هست، قابل عزل نیست به نظر مشهور فقهاء که درست هم هست. و لذا واهب می‌شود وکیل موهوبه در این که بعد از شش ماه یک میلیون و نیم از اموال موهوبه را به خودش هبه کند. و لکن هبه بهر حال تملیک مجانی است در ضمنش شرط شده است که بعد از شش ماه یک میلیون و نیم پرداخت بشود، این اشکال ندارد.

فقط مثل امام قدس سره که معتقدند هر کاری که غرض شخصی انسان رسیدن به نتیجه ربا باشد این حرام است. امام نظرشان این بود دیگه. می‌گفتند غرض شخصی این مالک مهم است. آقای مالک! شما یک میلیون داشتی، می‌خواستی سود بگیری، پانصد تومان اضافه بر یک میلیون حرام است، این قرض ربوی حرام است رفتی سراغ جایگزین، هبه مشروطه. و لذا این مصداق حیل ربا است که امام می‌فرماید حرام است.

ولی امام می‌فرمایند شخص شمای مالک هدف است دیگه، من کار ندارم یک مالک دیگری است چه بسا غرضش هبه مشروطه است، اصلاً از اول دنبال هبه مشروطه بوده، دنبال سود پولش نبوده، این عیب ندارد. چون شما خودت هم می‌دانی، الانسان علی نفسه بصیره، شما دنبال این بودی یک میلیون بدهی شش ماه بعد پانصد تومان سود پولت را بگیری، منتها گفتند راه قرض ربوی بسته است شرعاً رفتی سراغ راه جایگزین. این حرام است و باطل.

اما همه که نظر امام را قائل نیستند. در مقابل این نظر امام، مشهور قائلند که نه، مشکلی نیست. حالا یا خیلی توسعه می‌دهند در جواز حيله ربا یا فی الجملة حيله ربا را قبول دارند، گاهی بخاطر یک مشکلات جنبی می‌گویند حيله ربا ممنوع است.

این را توضیح بدهم بعد وارد مبنای دوم بشوم:

فقه البنوک ۳۳

ببینید! ما راجع به همین تطبیق حیلہ ربا بر ہبہ مشروطہ دارم عرض می‌کنم، یک مبنا مبنای امام است، هر کاری که صاحب پول غرض شخصیش رسیدن به سود پول باشد و بخواهد از راه‌های جایگزین به این هدف برسد حرام است. اگر تحریر الوسیلۃ را دیده باشید زیاد این مطلب به چشم‌تان می‌خورد. اجارہ به شرط قرض، بیع العینۃ، در تحریر مطرح کردند، می‌گویند اشکال ندارد به شرط این‌که شما قصدتان احتیال در ربا نباشد.

ما اتفاقاً یکی از اشکالات‌مان همین بود که بیع العینۃ که در روایات تجویز شده، من ماشینم را که ده ملیون می‌ارزد نقداً به شما می‌فروشم ده ملیون، ده ملیون را می‌گیرم می‌گذارم در جیبم، خب ماشین شد مال شما، ده ملیون شد مال من که من می‌خواهم قرض بگیرم. بعد می‌گویم آقا! شما این ماشین را که به شما فروختم به خودم بفروش یک ساله دوازده ملیون، می‌گویید باشه، من ده ملیون را نقد گرفتم گذاشتم در جیبم، یک چک دوازده ملیونی یک ساله می‌نویسم می‌دهم دست شما ماشین را پس می‌گیرم. خب نوع فقہاء فرمودند اگر در ضمن آن بیع اول شرط نشود این بیع دوم، در روایت هم هست که ان شاء باع و ان شاء لم یبع، ان شاء اشری و ان شاء لم یشر که در بیع اول هیچ الزامی نسبت به بیع ثانی وجود نداشته باشد اشکال ندارد. امام می‌فرمایند بله من هم می‌گویم اشکال ندارد اما به شرط این‌که قصد شما احتیال در ربا و رسیدن به نتیجہ قرض ربوی نباشد. که ما می‌گفتیم این عادتاً فرض ندارد؛ پس برای چی این کار را کرد؟ از اول نظرش این هست که ماشین را به شما بفروشد نقد ده ملیون، شرط نمی‌کند اما قصدش این است که از شما مجدداً نسبیہ بخرد دوازده ملیون یک ساله، برای چی این کار را می‌کند؟ که مورد روایات است. خب غیر از این است که می‌خواهد ده ملیون نقد بگیرد دوازده ملیون یک ساله پس بدهد.

[سؤال: ... جواب:] امام قدس سرہ روایات بیع العینۃ را مطرح نکرده در کتاب البیع، اصلاً متعرض این روایات نشده ولی در تحریر دارد که بیع العینۃ جایز است به این شرط که قصد این بایع و مشتری حیلہ ربا نباشد.

این یک نظر.

..... حساب

34 جاری

مشابه این نظر نظر مرحوم آقای صدر است با این فرق: می‌گویند غرض نوعی افراد مهم است نه غرض شخصی. یعنی چی؟ یعنی این غرض معاملی مهم است. در همین مثال بیع العینة آقای صدر می‌گوید اشکال ندارد، چرا؟ برای این که در ضمن بیع اول شرط که نشده بیع دوم، غرض شخصی با بیع این است که دومرتبه این ماشین را از آن مشتری بخرد نسیه، ولی در معامله که شرط نشده. نتیجه معاملی این بیع العینة نتیجه معامله ربویه نیست. بله، غرض شخصی هست اما نتیجه معاملیه یعنی روح این معامله روح معامله ربویه نیست. چرا؟ برای این که در معامله ربویه شرط می‌کنند سود را اما در این بیع العینة که شرط نکردند. اما آقای صدر هم در این مثال هبه مشروطه می‌گوید این جایز نیست. چرا؟ برای این که شرط کرد. نتیجه معاملیه و غرض نوعی معاملی در این هبه مشروطه همان نتیجه قرض ربوی است چون الزام و التزام در آن هست.

و لکن مشهور فقهاء می‌گویند اشکال ندارد. آقای سیستانی هم می‌گویند اشکال ندارد هبه مشروطه به این نحو. اگر هم می‌بینید بعضی‌ها اشکال می‌کنند آن اشکال‌های جنبی است. اجازه به شرط قرض می‌گویند اشکال دارد، این اشکال‌های خاص خودش را دارد. هبه مشروطه ایشان اشکال نمی‌کند. این نکته‌ای است که امروز می‌خواستیم بگوییم. مبنای اول این است که قرض تملیک مع الضمان است در مقابل هبه که تملیک مجان است و هبه گاهی هبه مشروطه است ولی از تملیک مجان نمی‌شود، یک شرطی است در ضمن آن که باید بعد از شش ماه بجای یک میلیون یک میلیون و نیم بدهی که مشهور می‌گویند اشکال ندارد. اما قرض تملیک مع الضمان است. ان شاء الله دو مبنای دیگر را فردا بررسی می‌کنیم.

جلسه ۴

چهارشنبه - ۹۷/۰۴/۰۶

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الارضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

...

بازگشتش به قرض است یا بازگشتش به ودیعه‌گذاری است که با تعبیر الودائع البنکیه یا حساب پس‌انداز مناسب‌تر هست که برخی قائل به آن هستند. ما عرض کردیم که مشهور این است که حساب پس‌انداز که معمولاً در زمان حاضر در حساب جاری نمودار هست قرض به بانک هست و احکام قرض را دارد.

مرحوم آقای صدر فرمودند امکان این که ودیعه باشد هم هست یعنی می‌شود کاری کرد که مردم پس‌اندازشان را به عنوان ودیعه در بانک بگذارند، احکام قرض را نداشته باشد و لکن اهداف مردم هم تامین بشود که اصل پول‌شان تضمین می‌شود و بانک‌ها حق استفاده از آن پول‌ها را دارند. و لکن اثباتا ایشان فرمود آنچه که رایج هست در بین مردم همان قرض به بانک هست.

ما عرض کردیم برای بررسی این مطلب اول ببینیم حقیقت قرض چیه. حقیقت قرض را اگر تشخیص دادیم بعد بررسی کنیم که آیا منحصر است پس‌انداز در بانک و لو به حسب ارتکاز و مقام اثبات در قرض یا منحصر به آن نیست؟ عرض کردیم حقیقت قرض سه مبنا در آن هست: مبنای اول مبنای شیخ انصاری است که برخی از بزرگان از جمله مرحوم آقای خوئی به آن قائل هستند می‌گویند القرض هو التملیک مع الضمان در مقابل هبه که التملیک مجانا هست. و لذا فرمودند که اگر کسی بگوید من این یک میلیون تومان را به شما می‌فروشم به یک میلیون و دویست هزار تومان شش ماهه، این قرض است و لو تعبیر کند به بیع. چرا؟ برای این که لفظ که مهم نیست، مهم حقیقت یک عقد هست، خب شما وقتی که می‌گویید من فروختم این یک میلیون تومان را به یک میلیون و دویست هزار تومان شش ماهه، تملیک کردید یک میلیون را مع الضمان. ضمان چیست؟ ضمان این است که ذمه طرف مقابل مشغول می‌شود به بدل این یک میلیون تومان، حالا اگر مع زیاده باشد می‌شود قرض ربوی.

به نظر ما این نتیجه‌گیری که مرحوم آقای خوئی کردند و مرحوم آقای تبریزی هم مثل ایشان به همین مطلب قائل بودند نتیجه‌گیری صحیحی نیست. قرض اگر تملیک مع الضمان هم باشد با بیع فرق می‌کند. بیع در او انشاء تبدیل هست یعنی وقتی می‌گوید بعتک میلیون تومان بمليون و مأتین لسته اشهر انشاء می‌کند که من تبدیل می‌کنم، البیع تبدیل مال بمال، تبدیل می‌کنم یک میلیون را به یک میلیون و دویست نسیه، انشاء می‌کند، یک میلیون معوض است، عوضش یک میلیون و دویست هست و لذا عرف به این می‌گوید

..... حساب

36 جاری

بیع. این غیر از این است که کسی بگوید من تملیک می‌کنم یک ملیون را به شما مع ضمان بدله، در اینجا انشاء تبدیل مال بمال نیست. و لذا خود مرحوم آقای خوئی در بحث بیع مکیل و موزون، یک من گندم موجود را بفروشد به یک من گندم یک ماهه، می‌گوید این بیع ربوی است، صریحا در منهاج الصالحین در جلد دو بحث ربای معاوضی این را مطرح کرده، ربای معاوضی در مقابل ربای قرضی است. ربای قرضی روشن است، قرض به شرط زیاده. ربای معاوضی یعنی بیع مکیل و موزون به جنسش مثلا بیع گندم به گندم، بیع برنج به برنج مع زیاده حالا زیاده گاهی زیاده عینیه است، یک کلیو گندم درجه یک را می‌فروشد در مقابل دو کلیو گندم درجه دو، این بیع مکیل و موزون است بجنسه مع زیاده عینیه. این ربای معاوضی است. گاهی زیاده، زیاده حکمیه است بخاطر شرط می‌گوید یک من گندم به تو می‌فروشم در مقابل یک من گندم به شرط این که خیاطت کنی ثوب من را، این هم می‌شود ربای معاوضی بخاطر زیاده حکمیه. زیاده حکمیه ناشی از شرط است، زیاده عینیه نیست، ثمن و مضمن مساوی هستند با هم. شرطی را یکی از این دو بر دیگری قرار داد، این زیاده حکمیه پیدا کرد. مرحوم آقای خوئی فرمود کسی که یک من گندم نقد می‌فروشد به یک من گندم شش ماهه، خب اینجا مشتری شرط اجل کرده بر بایع، می‌گوید من شرط می‌کنم تا شش ماه ثمن را حق دارم ندهم. این می‌شود ربای معاوضی چون ثمن مشتمل بر زیاده حکمیه است و زیاده حکمیه هم شرط اجل است. ملاحظه فرمایید منهاج الصالحین جلد دوم را.

ما این نقض را به مرحوم استاد آقای تبریزی مطرح کردیم به امید این که ایشان بپذیرند که این به نظر آقای خوئی و مرحوم استاد قرض است چون دارد تملیک می‌کند یک من گندم را مع الضمان، چه فرق می‌کند با یک ملیون بفروشد در مقابل یک ملیون و دویست شش ماهه که مرحوم آقای خوئی و مرحوم استاد می‌فرمودند قرض ربوی است چون تملیک مع الضمان است، شرط زیاده هم شده. ما این نقض را از خود فتوی آقای خوئی پیدا کردیم، به مرحوم استاد هم عرض می‌کردیم که طبق مبنای شما این یک من گندم بفروشد به یک من گندم شش ماهه بازگشتش به قرض است، خب هر قرضی هم اجل می‌تواند داشته باشد، این که ربوی نمی‌شود.

مرحوم استاد تغییر داد منهاج الصالحین را، فرمود بله، درست است، این بیع مثلاً یک من گندم به یک من گندم صحیح است فانه قرضٌ حقیقتاً و ان کان بیعا صوراً. در حالی که ما هدفمان چیز دیگری بود، هدفمان این بود که می‌خواستیم بگوییم خود شما هم با ارتکازتان دارید احساس می‌کنید که این بیع یک من گندم به یک من گندم شش ماهه بیع است و لذا می‌گویید این زیادی حکمیه در او هست چون اجل قرار دادند برای ثمن. ما می‌خواستیم منبّه‌ی بر ارتکاز این بزرگان ذکر کنیم که روشن بشود که بابا! خود شما هم این را بیع می‌دانید نه قرض. مرحوم استاد نتیجه بر خلاف خواسته ما حاصل شد فرمودند نه، آقای خوئی اشتباه کرده، اینجا هم ما ملتزم می‌شویم قرضٌ حقیقتاً و ان کان بیعا صوراً و هیچ اشکالی ندارد.

در حالی که انصاف این است که عرف به ارتکازشان این را قرض نمی‌دانند، بیع است دیگر، اینجا هم همین را می‌گوییم. یک من گندم نقداً به یک من گندم شش ماهه چه جور آقای خوئی درست فرمود که هذا بیعٌ و لذا بیع مکمل و موزون بجنسه مع زیاده حکمیّه شده و حرام است، یک میلیون تومان نقد به یک میلیون و دویست هزار تومان شش ماهه او هم بیع است، قرض نیست.

و لذا عرض من این است که این نتیجه‌گیری مرحوم آقای خوئی که فرمود چون قرض تملیک مع الضمان است هرکدام منطبق شد تملیک مع الضمان او قرض است، یک میلیون تومان نقد به یک میلیون و دویست هزار تومان نسیه این قرض ربوی است، چرا؟ برای این که شما تملیک کردید مع الضمان اسمش را گذاشتید بیع، این تملیک مع الضمان است، قرض است، مشتری یک میلیون شما را می‌گیرید، عین این یک میلیون هم موجود باشد و با این هیچ کاری نکرد، گذاشت در گاوصندوق به امید این که کاری نکند و نکرد، شش ماه گذشت، شما می‌گویید آقا! می‌شود همان یک میلیون خودم را پس بدهی؟ حالا مع زیاده او بدون زیاده. مشتری می‌تواند بگوید نه، من ضامن بدل آن هستم. و لذا آقای خوئی گفته التملیک مع الضمان بر این صادق است و این قرض است اما این خلاف ارتکاز عرفی است چون که در قرض انشاء تبدیل مال بمال نیست.

پس التملیک مع الضمان اگر قرض باشد این نتیجه‌گیری آقای خوئی را ما قبول نداریم، باید بگوییم من دون انشاء تبدیل، التملیک مع الضمان من دون انشاء تبدیل مال بمال.

..... حساب

38 جاری

ما اجازه بدهیم یک نکته را عرض کنم به مرحوم استاد (که می گفت یک میلیون تومان نقد در مقابل یک میلیون و دویست هزار تومان نسیه، این قرض است و لو صورتاً بگویند بیع مثل مرحوم آقای خوئی) اشکال می کردیم، می گفتیم خب آقا! اولاً که این عرفاً بیع است، قرض نیست، چون که انشاء تبدیل مال بمال در او شده. ثانیاً: خب انسان می تواند چاره اندیشی بکند، بگوید من این یک میلیون تومان را که در دستم هست به تو می فروشم در مقابل یک میلیون و دویست هزار تومان شش ماهه که غیر از این یک میلیون است. یک میلیون تومانی که دارم به شما می فروشم، این بسته اسکناس یک میلیون تومانی، بعثتک هذا المليون بمليون و مأتین غیر هذا المليون. دیگه اینجا که نمی توانید بگویید این قرض است چون شما گفتید قرض هو التملیک مع الضمان ببدله که آن بدلش یک کلی است که هم قابل انطباق بر این فرد است هم قابل انطباق بر افراد دیگر، قرض این است دیگه. یک میلیون تومان به شما که قرض می دهد، ضامن بدلش هستید، ضامن کلی یک میلیون تومان که هم می تواند منطبق بشود بر این یک میلیون تومانی که به شما قرض دادم هم می تواند منطبق بشود بر یک میلیون های دیگر. خب ما می توانیم یک کاری بکنیم بیع میلیون به میلیون و مأتین این جوری نشود، یک قیدی می زنیم به آن ثمن که دیگه قابل انطباق بر این مثنی نباشد. اینجا که دیگه نمی توانید بگویید بازگشتش به قرض است.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است آقای خوئی فرمودند قرض عبارت است از تملیک یک عین مع ضمان بدلش که کلی است. ... آخه ضمان بدل، بدل یعنی ماهیت دیگه که قابل انطباق بر او و قابل انطباق بر افراد دیگر هم هست. خود آقای خوئی این جوری گفته. اگر بگوید یک میلیون تومان به شما فروختم در مقابل یک میلیون و دویست هزار تومانی که غیر از این یک میلیون است، اصلاً یک میلیون بسته اسکناس ده هزاری به شما فروختم در مقابل یک میلیون و دویست هزار بسته پنج هزاری که تفاوت پیدا می کند، خود آقای خوئی قبول باید بکند طبق توجیهش که این دیگه قرض نیست چون که کلی، مثلاً وقتی که یک کسی مالی را اتلاف می کند و مثلی است، مثل او به ذمه اش می آید، بدلش مثل او است. ... کلی قابل انطباق بر این فرد نیست. شد یک میلیون و دویست هزار تومان بسته اسکناس پنج هزاری، این قابل انطباق بر این یک میلیون

که الان بایع دارد تحویل مشتری می‌دهد که بسته اسکناس ده هزاری است، قابل انطباق بر او نیست. این دیگه بازگشتش به قرض که نیست.

[سؤال: ... جواب:] شرط ضمن العقد با قید فرق می‌کند. اینی که شما می‌گویید من یک میلیون به تو قرض می‌دهم به شرط این که موقع پرداخت یک میلیون دیگر به من بدهید این شرط ضمن العقد است. شرط ضمن العقد در ماهیت قرض شما اخذ نمی‌شود، این یک شرطی است در ضمن قرض. آن، شرط زاید است، یک شرط فعل است در حقیقت، یک میلیون به شما قرض می‌دهم شرط الفعل است که شما موقع پرداخت یک میلیون اسکناس نو به من بدهید. ... حالا این ربا هست یا نیست چه بسا گفته شود ربا نیست چون فایده مالیه نیست، فقط او دوست دارد اسکناس نو در جیبش باشد، فایده مالیه نیست و لذا ربا هم نیست. حالا بحث در او نیست. بحث در این است که این مطلب شرط زاید است، شرط الفعلی است که در کنار قرض، شما شرط کردید، این ماهیت قرض را عوض نمی‌کند. اما وقتی می‌گویید من یک میلیون تومان نقد که بسته اسکناس ده هزاری است به شما می‌فروشم، ثمنش یک میلیون و دویست هزار تومانی که وصفش و قیدش این است که بسته اسکناس پنج هزاری است، این اصلاً قید ثمن است نه شرط الفعل، این اصلاً ثمن و مضمن مبین هم شد. ثمن کلی نشد که قابل انطباق بر مضمن باشد تا شما ادعا کنید که بازگشتش به قرض است.

مرحوم آقای صدر هم در کتاب البنك اللاربوی فی الاسلام در آن مناحل فقهیه همین اشکال را به آقای خوئی کردند و اشکال واردی هم هست.

یک نکته عرض کنم:

آقای سیستانی هم یک میلیون تومان بفروسیم به ازاء یک میلیون و دویست هزار تومان شش ماهه، به این اشکال دارد، احتیاط واجب این است که این را ترک کنید. آقای خوئی فتوی می‌داد می‌گفت فانه قرض ربوی حقیقتاً و ان کان بیع صوراً، ولی آقای سیستانی احتیاط واجب می‌کند. ولی فکر نکنید منشأ اشکال آقای سیستانی همان اشکال مرحوم آقای خوئی است، نه. آقای سیستانی پذیرفته که این بیع است، قرض نیست، یک میلیون تومان نقد به ازاء یک میلیون و دویست هزار تومان شش ماهه، این بیع است و از آن طرف بیع مکیل و موزون هم که نیست تا بشود ربای معاوضی، چون اسکناس معدود است نه مکیل است نه موزون، با

..... حساب

40 جاری

وزن نمی فروشند با اسکناس را، با عدد می فروشند و لذا مقتضای قاعده این است که اشکال نداشته باشد. مثل این که قدیم ها که دو ریالی پول تلفن بود، دو ریالی خیلی ها نیاز پیدا می کردند، بعضی ها این دو ریالی را می فروختند پنج ریال. آقا! دو ریالی داری؟ بله، پنج ریال بده دو ریال بگیر، چون خواست تلفن بزند. اشکال ندارد چون بیع معدود است، بجنسه مع زیاده، اشکال ندارد.

پس چرا شما ی آقای سیستانی احتیاط می کنید که یک میلیون نقد را به یک میلیون و دویست هزار تومان نسیه نفرروشند با این که قبول دارید این بیع است، خب این هم که بیع معدود است بجنسه مع زیاده، شما نباید اشکال کنید. آقای سیستانی می گویند بله، تا اینجایش را خوب گفتی، اما روایاتی داریم مفادش این است: بیع معدود به جنسش نه نقدا [بلکه] نسیه، این نباید مشتمل بر زیاده باشد. ما کان من طعام مختلف او شیء یتبادل فلأبأس بیعه نقدا یدا بید فاما نظره فلا یصلح. این روایت صحیح است. ما کان من طعام مختلف، شما ده من گندم فرض کنید می فروشید بیست من عدس مثلاً، طعام مختلف الجنس است دیگه، أو متاع او شیء یتفاضل، شیء یتفاضل یک مصداقش فروش یک میلیون تومان نقد است به یک میلیون و دویست هزار تومان شش ماهه است، فلأبأس بیعه نقدا یدا بید، فاما نظره (نظره یعنی نسیه) فلا یصلح، یک میلیون نقد می خواهی به یک میلیون و دویست نظره نسیه، این درست نیست.

حالا شما می فرمایید چرا با وجود این روایت صحیح ایشان احتیاط می کند، فتوی نمی دهد به بطلان فروش یک میلیون تومان نقد به یک میلیون و دویست هزار تومان نسیه؟ چون مشهور فتوی به مضمون این روایت ندادند ولی مقتضای این روایت صحیح است و منشأ احتیاط واجب می شود.

[سؤال: ... جواب:] یک میلیون نقد فروخت به شخصی به یک میلیون و دویست هزار تومان نسیه بعد معلوم شده مغبون شده، خیار غبن داشت، فهمید که نرخ بازار بیشتر از این است. فرق کرد، وجه فرق این است که یک میلیونش موجود است، می گوید یک میلیون خودم را می خواهم. می گوید آقا! چه فرق می کند یک میلیون با یک میلیون دیگر؟ می گوید نه، مال خودم است، همین را می خواهم. حق دارد. می گوید پول من خمس داده بوده، من این را می خواهم، من چی می دانم پول های تو چیه. حق دارد. حالا مردم گیر نمی دهند به این پول

و آن پول، از حق‌شان استفاده نمی‌کنند و الا من حق دارم، عین پولم موجود است همان را می‌خواهم. ... کل اسنادش را نگاه کنید، ان شاء الله بعدا سند را هم بررسی می‌کنیم، روایت، صحیحه است.

یک نکته‌ای بگویم، چون بحث یک مقدار فشرده است، زمان به نفع ما نیست و لذا باید از هر فرصتی استفاده کنیم:

مرحوم آقای صدر هم این بیع یک میلیون به یک میلیون و دویست را جایز نمی‌داند. اما نه مثل آقای خوئی است که بگوید که هذا قرضٌ حقیقتاً، نه مثل آقای سیستانی است که به استناد این حدیث شریف که معرض عنه مشهور هست که ما کان من طعام مختلف او متاع او شیء یتفاضل فلأبأس ببیعه یدا بید فاما نظره فلا یصلح، بلکه می‌گوید طبق مبنای ما که هر معامله‌ای نتیجه معاملیه‌اش نتیجه قرض ربوی باشد، عرف از دلیل تحریم ربا تحریم آن معامله را هم می‌فهمد. یعنی عرف وقتی بشنود که آقا! یک میلیون تومان قرض می‌دهید، یک میلیون و دویست هزار تومان می‌خواهید بگیرید این ظلم است، الذین یأکلون الربا لایقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس، بعد بیایند بگویند که آقا! پس چکار بکنیم؟ یکی پیشنهاد می‌کند یک میلیون بفروش در مقابل یک میلیون و دویست هزار تومان شش ماهه. عرف می‌گوید چه فرقی می‌کند؟! روح این دو یکی است. عرف از دلیل تحریم ربای در قرض یک معنای اوسع می‌فهمد، می‌فهمد ما کانت نتیجتہ نتیجۃ القرض الربوی فهو حرام. منتها نتیجه معاملیه یعنی حقیقت معامله نتیجه‌اش نتیجه قرض ربوی باشد که اینجا هست.

این قید برای چی عرض می‌کنم؟ این قید برای این عرض می‌کنم که امام قدس سره می‌فرمودند مهم غرض شخصی است نه این که روح معامله چیست. روح معامله را ما کار نداریم، غرض شخصی شما چیست؟ شما غرض شخصی‌تان از فروش یک میلیون تومان نقد به یک میلیون و دویست هزار تومان نسیه چیه؟ دنبال قرض ربوی بودید، دیدید حرام است، از در بیرون‌تان کردند، از پنجره می‌خواهید وارد بشوید؟ امام فرمودند عرف می‌گوید که این کار شما از ظلم بودن خارج نمی‌کند کار شما را، این‌ها حيله است که از ظلم بودن کار شما را خارج نمی‌کند. مرحوم آقای صدر می‌گویند نه، من کار به غرض شخصی افراد ندارم، این معامله یک میلیون تومان نقد به یک میلیون و دویست هزار تومان نسیه حالا به هر غرضی باشد این عرفا با این که یک

..... حساب

42 جاری

ملیون قرض بدهی در مقابل یک ملیون و دویست هزار تومان شش ماهه فرق نمی‌کند. اگر شرع مقدس بیايد بگويد اين ربا است و حرام است، عرف هم تعدی می‌کند، این بیع یک ملیون به یک ملیون و دویست هزار تومان شش ماهه هم ربا است و حرام است. این مطالبی است که در وقت خودش باید بررسی کند.

پس مبنای اول شد القرض هو التملیک مع الضمان، این نتیجه‌گیری آقای خوئی را ما اشکال کردیم که بیع یک ملیون به یک ملیون و دویست هزار تومان شش ماهه قرض حقیقی و آن کان بیع صوره، نخیر هذا بیع و لم یکن قرضا چون که انشاء تملیک مال بمال است. بعد تملیک مع الضمانی است که در او انشاء تبدیل مال به مال نشود. این مبنای اول که به نظر ما مبنای عرفی هم همین است. با بیان دو مبنای دیگر و اشکالات آن دو مبنای دیگر روشن می‌شود که ما چرا این مبنای اول را با این اصلاح که یک وقت مثل آقای خوئی تعدی نکنیم به بیع المليون بمليون و مأتین نسیه و این را هم بگوییم هو تملیک مع الضمان، نه.

[سؤال: ... جواب:] انشاء تبدیل نمی‌کنیم در قرض. فرق است بین انشاء یک مطلب و این که مثلا مثال بزمن: هر عقدی مصداق تراضی است، مصداق صلح است، اما فرقی با صلح چیه؟ در صلح انشاء می‌شود عنوان تراضی. و الا واقع الصلح در هر عقدی هست، تصالح می‌کنید شما در بیع. آنقدر چانه می‌زنید، ماشین را می‌خواهید بفروشید، می‌گویید آقا! ماشین گران شده، من ضرر می‌کنم، او می‌گوید ان شاء الله ضرر نمی‌کنید، بالا پایین، آخر دست به دست هم می‌دهید و راضی می‌شوید. خب واقع التراضی هست اما چون عنوان تراضی و تصالح را انشاء نکردید احکام صلح را ندارد. یکی از احکام صلح این است که جهل به مقدار ثمن و مثنی مبطل صلح نیست اما مبطل بیع هست. جهل به اجل، تصالح بکنید که وقتی که ثمن این خانه آماده شد، بقیه پول را تحویل بدهید، صلحت صحیح است اما بیع می‌گویند اجل ذکر نشده، این که نشد هر وقت ثمن آماده شد، چه تاریخی؟ بقیه ثمن وقتی که ثمن آمده شد در محضر تحویل بدهیم، بیع باطل است، اما صلح صحیح است. صلح انشاء تصالح است و تراضی در آن هست. و لذا این که شما می‌فرمایید هر عقدی معاملی تبدیل هست، واقع التبدیل غیر از انشاء تبدیل است. در بیع انشاء تبدیل می‌کنیم، انشاء می‌کنیم بعثک هذا بذاک یعنی جعلت ذاک بدله عن هذا المبيع اما در تملیک مع الضمان واقع التبدیل

هست یعنی یک میلیون من مقرر ملک شما می‌شود و کلی یک میلیون تومان در ذمه شما هم ممکن می‌شود، واقع التبدیل است ولی انشاء تبدیل نکردید. خب این مبنای اول.

اما مبنای دوم:

مبنای دوم مبنای محقق ایروانی است. فرمود القرض هو هبة العین مع ايداع المالیة. این را در اول کتاب البیع در حاشیه مکاسب فرموده. می‌گویند آقا! قرض هبه عین است، چون هبه عین است تا قبض نکنید شما می‌مقترض، قرض محقق نمی‌شود و صحیح نمی‌شود. اما یک فرقی با هبه می‌کند: در هبه تملیک مالیت هم می‌شود، یک میلیون را می‌دهند به شما، خدا پدرش را بیامزد، هم تملیک می‌کند عین را مجاناً هم تملیک می‌کند مالیه العین را مجاناً اما در قرض یک میلیون را به شما هبه می‌کند [و لکن] مالیت یک میلیون را ایداع می‌کند در ذمه شما.

انصاف این است که این مبنا مبنای درستی نیست. ایداع المالیة یعنی چه؟ ما یک مالیت عین، مالیت اضافه به عین، یک مالیت داریم. این را ما باید فرقی را بیان کنیم: مالیت اضافه به عین با مثال روشن کنم، مثل شرکت زوجه در ارث بناء. یک ساختمانی است ارث رسید، یک پسر دارد فرض کنید این میت و یک همسر. همسر یک هشتم این بناء را ارث می‌برد، اما مالیه نه عیناً. یعنی نمی‌تواند بگوید از این ساختمان یکیش مال من، نه. نمی‌تواند بگوید از این ساختمان یک هشتم عینش مال من، من پول قبول نمی‌کنم. بقیه ارث می‌تواند انتخاب کند، دو تا پسر هستند، یکی می‌گوید بیا من سهم را پولش را می‌دهم او می‌گوید من پول نمی‌خواهم، پول هر روز دارد ارزشش کم می‌شود، پول نمی‌خواهم، مشتری پیدا کنید بفروشید تقسیم کنید یا بالاخره یک جور تراضی کنید اما این که شما می‌گویید من پول سهم شما را می‌دهم من الزامی ندارم قبول کنم. زوجه نمی‌تواند این را بگوید و لذا می‌گویند زوجه شریک در مالیه العین است. آن وقت مالیه العین که سهم زوجه است مالیت اضافه به عین است. یعنی چی؟ یعنی این خانه گران بشود سهم زوجه زیاد می‌شود، ارزان بشود سهم زوجه ارزان می‌شود. به این می‌گویند شرکت در مالیه العین.

شما ممکن است بپرسید پس فرقی با شرکت در خود عین چیه؟ فرقی‌هایی گذاشتند، عمده فرقی این است که این زوجه ملزم است اگر ورثه به او پول یک هشتم را بدهند قبول کند، حق امتناع از پذیرش پول

..... حساب

44 جاری

این سهمش ندارد. حالا ثمرات دیگر هم ذکر کردند، مثلاً امام و آقای سیستانی نظرشان این است که این ورثه که خانه را قبل از فوت پدر اجاره می‌دهند، این زوجه بیچاره هیچ سهمی از اجرت ندارد. آن اجاره‌هایی که پدرشان داده بود، نه، آن خود اجرت‌ها ارث است، آن‌هایی که اصلاً تقسیم می‌شود بین این زن و بین آن ورثه. نه، بعد از این که پدر فوت کرد، دیگه این خانه خالی شده، حالا می‌خواهند اجاره بدهند، از اجرت این خانه این زوجه هیچ نصیبی ندارد چون منافع عین تابع ملک‌یه العین است، این زوجه که مالک عین نیست. اما مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای تبریزی می‌فرمودند نخیر زوجه شریک در مالیه العین است شریک در مالیه المنفعه هم هست و سهم از اجرت می‌برد. حالا ثمرات دیگر هم دارد، کاری نداریم.

[سؤال: ... جواب:] این مورد اختلاف است. شرکت در مالیه العین آیا این اثر را دارد که اگر بقیه ورثه بگویند خب بابا! ما راضی هستیم یک هشتم این بناء مال تو، پول نمی‌دهیم، آیا ورثه حق دارند اصرار کنند عین را می‌دهیم یا نه، اگر زوجه بگوید من پول می‌خواهم ورثه باید پول بدهند؟ این یک اختلافی است بین امام و آقای خوئی، باید در جای خودش بررسی بشود.

حالا عرض من این است: مرحوم ایروانی که می‌گوید القرض هو هبة العین مع ايداع المایه، مالیه العین را می‌گوید یا مالیت محضه؟ مالیت محضه آن هم مثال بزنم: می‌زند کسی مال مردم را تلف می‌کند، مالیتش را ضامن است دیگه، او دیگه مالیت مضافه به عین نیست، همان موقع تلف، ارزشش اگر یک میلیون است یک میلیون می‌رود به ذمه این ضامن. بدهکار است به بدل آن اما دیگه مالیه العین که به تبع تلف عین تلف شد. حالا در قرض مرحوم ایروانی می‌گوید ايداع مالیه العین یعنی این یک میلیون تومان مثل زوجه که شریک در مالیت آن ساختمان بود مقرض هم حق دارد نسبت به مالیت این یک میلیون؟ خب این خلاف وجدان است. خب بابا! یک میلیون را مقرض تملیک کرد به مقرض مالا و عینا. مالیتش هم مال او شده. اگر ايداع مالیت محضه می‌گویید، مالیت محضه یعنی بدل در ذمه مقرض بدل این یک میلیون می‌آید. مگه من مقرض بدهکار بودم به بدل این یک میلیون خودم که این را ودیعه بگذارم؟ من یک میلیون را مالک بودم، عین این یک میلیون را مالک بودم، مالیت این یک میلیون را مالک بودم، این را هم که تملیک کردم به مقرض. او مالیت محضه کجا بود که من ودیعه و امانت بگذارم دست مقرض، او یعنی بدهکار شدن مقرض. الان که

من می گویم قرض می دهیم یک ملیون را، مقترض بدهکار می شود نه این که قبلا یک بدهکاری بوده من امانت می سپارم دست مقترض. ایداع یعنی یک چیزی بود قبلا، من یک پولی در جیبم است امانت می گذارم پیش شما. مالیت محضه این یک ملیون تا قبل از قرض کجاست تا من بگویم آقای مقترض! این را امانت گذاشتم پیش شما. مالیت محضه یعنی بدهکار می شود مقترض به بدل این یک ملیون در ذمه اش، خب این که الان احداث شد، این چه ربطی به ایداع دارد؟

[سؤال: ... جواب:] مالیه العین که گفتم که ملک مقترض می شود، این مقترض این یک ملیون را مالک است عینا و مالیه. و لذا اگر گران بشود این یک ملیون، قبلا قیمتش فرض کنید یک دلار بود الان بشود دو دلار، گاهی می شد، بعد از قطعنامه این جور شد، بعد از قطعنامه دوبرابر شد پول ایران، مثلا هر صد تومان یک دلار بود، بعد هر صد تومان شد دو دلار، این می شود مالیت. خب مالیه العین مال مقترض است. خب قرض کرده صد تومان، قبلا یک دلار بود، بعد از قطعنامه شد دو دلار، خب مال اوست، چه ربطی به مقرر دارد؟ پس مالیت مضافه به عین که ملک مقترض می شود، مالیت محضه که در ذمه می آید، این که قبلا نبوده که امانت بسپاریم، الان دارد احداث می شود با قرض.

پس این مبنای دوم درست نیست. اما مبنای سوم را انشاء الله روز شنبه بررسی می کنیم، آقای صدر می گوید که ما تحلیل مان این است که القرض هو الاذن فی حیاة العین مع الضمان، اذن می دهد مقرر، می گوید تو تملک کن با استیلاء خودت، انشاء تملیک نمی کند، می گوید اذن می دهیم تو برداری این مال من را به عنوان تملک اما نه تملک مجانی. الاذن فی حیاة المال مع الضمان.

ان شاء الله این را روز شنبه بررسی می کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۵

شنبه - ۹۷/۰۴/۰۹

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

...

ما برای توضیح این مطلب عرض کردیم ابتداء حقیقت قرض را بررسی کنیم بعد ببینیم منطبق بر پس انداز در بانک هست یا نیست.

حقیقت قرض مورد بحث بود که آیا تملیک مع الضمان است که مرحوم شیخ انصاری و برخی از بزرگان از جمله مرحوم آقای خوئی فرمودند و یا هبه عین و ودیعه سپردن مالیت هست که مرحوم ایروانی فرموده یا اذن در حیات مال است مع الضمان که مرحوم آقای صدر فرموده. کدامیک از این سه تعریف برای قرض صحیح است؟ ما به نظرمان آمد همان تعریف اول صحیح است، القرض هو التملیک مع الضمان.

اما تعریف دوم که مرحوم ایروانی فرموده وجه فرمایش ایشان را عرض کنیم، ایشان فرموده که مرتکز عرفی این است که قرض معاوضه نیست. فرق است بین مبادله دو مال و بین قرض. این مرتکز عرف است که قرض یک نوع مبادله بین این یک ملیون تومان که مقرض پرداخت می کند به مقترض و بین یک ملیونی که شش ماه بعد مقترض پس می دهد، معاوضه بین این دو مال رخ نمی دهد و الا فرقی با بیع چیه؟ حالا که ارتکاز عرف این هست که قرض معاوضه و مبادله نیست و لذا عرف بین بیع و نسیه و قرض فرق می بیند، یک وقت شما می آید فرض کنید که یک سکه می فروشید به طرف مقابل به ازاء یک مبلغی که شش ماه بعد باید بدهد، او می شود بیع نسیه، یک وقت می گوئید من این سکه را به شما قرض می دهم، خب این فرق می کند. یا حتی عرض کردیم بر خلاف فرمایش آقای خوئی که می فرمود یک سکه شما به طرف بفروشید در مقابل این که بعد از شش ماه این شخص به شما یک سکه بدهد، او با این که یک سکه به او قرض بدهید فرق نمی کند، ما عرض کردیم نه، او هم عرفا فرق می کند. یک وقت شخص می گوید که من به تو فروختم این یک سکه را در مقابل یک سکه دیگر که شش ماه بعد به من تحویل بدهید، خب همه می گوید خرید و فروش اما اگر بیاید بگوید من یک سکه به شما قرض می دهم، شش ماه بعد باید پس بدهی، هیچکس نمی گوید خرید و فروش، همه می گویند قرض.

پس ارتکاز عقلاء این است که قرض مبادله به مال نیست، معاوضه بین دو مال نیست. مرحوم ایروانی از همین مطلب استفاده خودش را کرده. فرموده وقتی که قرض معاوضه نشد، پس این تملیک علی وجه

الضمان ضمان معاوضی نیست، وقتی ضمان معاوضی نبود، این چه نوع ضمانی است؟ شما که مقرض هستید، یک میلیون تومان را تملیک می‌کنید به آن مقترض علی وجه الضمان، پس این معاوضه نیست، پس ضمان معاوضه که نشد، این چه ضمانی است؟ غیر از این که بگویید شرط در ضمن تملیک است نه عوض؟ شرط در ضمن تملیک است که مقترض ضامن این مال باشد. خب این شرط صحیح نیست بلکه معقول نیست. چرا؟ برای این که مگر می‌شود انسان که مالک یک مالی هست، ضامن او هم باشد. اگر تملیک علی وجه الضمان معاوضه بود بین این یک میلیون تومان که شما می‌مقرض به مقترض تملیک می‌کنید و بین این بدل که در ذمه مقترض می‌آید مشکل نبود و لکن معاوضه بودن آن خلاف مرتکز است. پس معاوضه که نشد، جز این توجیه که ما بگویید بازگشتش به شرط است، تملیک مع اشتراط الضمان و تملیک هم عوض ندارد، فقط شرط دارد، جز این توجیه دیگری ندارد و این توجیه غیر معقول است. چرا؟ برای این که شما مگر می‌شود بگویید من این مال را به شما تملیک می‌کنم بدون عوض، تملیک بلاعوض و لکن شرط می‌کنم شما ضامن آن مال باشید؟ مالک یک مال مگر معقول است ضامن همان مال باشد؟ و لذا مرحوم ایروانی فرموده از خیر این تعریف قرض به تملیک مع الضمان بگذرید، این تعریف درست نیست. از این تعریف اول که تعریف مرحوم شیخ است صرف نظر کنید، تعریف دوم را که تعریف مرحوم ایروانی است بپذیرید: القرض هبة العین مع ايداع المالیة.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! ایشان فرمایشش این است که می‌گویند یک وقت شما می‌گویید قرض از معاوضات است، یعنی مقرض به ازاء این که شما مالک این یک میلیون هستید، می‌گوید پس من مقرض هم در ذمه شما می‌مقرض مالک بدل آن باشم من المثل در مثلیات أو القیمة در قیمیات چون قرض قیمی هم صحیح است می‌شود یک شیء قیمی را قرض داد منتها قیمت یوم الاقتراض بر ذمه مقترض می‌آید مثلاً می‌گوید این گوسفند را به تو قرض دادم، گوسفند قیمی است، بعد او باید نرخ همان روز را، قیمت همان روز را به مقرض بدهد بعدها. پس قرض اگر معاوضه است، اشکال ندارد، تملیک می‌کند مال را عوض آن مال می‌شود بدل این مال من المثل أو القیمة فی ذمه المقترض و این خلاف مرتکز است. قرض از سنخ معاوضات نیست در ارتکاز عقلاء. وقتی که نشد پس تملیک علی وجه الضمان باید به نحو اشتراط باشد، اشتراط که شد

..... حساب

48 جاری

مرحوم محقق ایروانی می گوید این غیر معقول است. شما می گوید آقای مقترض! شما مالک این یک میلیون هستید لاعوض، مجانا ولی یک شرط دارد، شرطش این است که شما بعد از این ضامن این یک میلیون باشید که ملک خودتان است. آقا! مگر معقول است مالک یک مال ضامن آن باشد؟ این ضامن به هر معنایی شما بگیرید چه ضامن ذمه بگیرید چه ضامن ید بگیرید که بر عهده این شخصی که ید گذاشت بر این مال می آید، که بعدا توضیح خواهیم داد، معقول نیست من که مالک مال خودم هستم ضامن آن مال باشم یعنی هم مالک این مال هستم هم بدهکار به این مال. این معنا ندارد. مگر می شود مالک ضامن مال خودش باشد. ... این ضامن بدل از باب معاوضه اگر باشد مشکل نیست. ... پس من به شما یک کتابی را می بخشم به شرط این که شما ضامن خانه خودتان باشید به من. می شود؟ آقا! خانه خودتان است، من به شما کتابی را یا ماشینی را که مغبون نشوید شما، ماشینی را می بخشم به شرط این که شما ضامن خانه خودتان باشید به من، یعنی چه! شما مالک خانه خودتان باشید، ضامن آن هم باشید به من، این چه ضمانی است.

این اشکال محقق ایروانی است.

به نظر ما این اشکال وارد نیست. چرا؟ برای این که ما قبول داریم ارتکاز عقلاء این است که قرض از سنخ معاوضات نیست، یعنی بین این یک میلیون تومان که شما قرض می دهید به مقترض و بین این یک میلیون تومان که ذمه مقترض به آن مشغول می شود، معاوضه نیست بین العینین اما معاوضه بین التملیکین است. این را توضیح بدهم:

یک وقت معاوضه بین الملکین است، بین العینین است، بین المالین است، این مال به ازاء آن مال. قرض این طور نیست. قرض معاوضه بین دو مال نیست که بگوید این مال در مقابل آن مال. اما چه اشکالی دارد قرض معاوضه بین التملیکین باشد؟ یعنی در مقابل تملیک یک میلیون تومان که مقرض به مقترض تملیک می کند، این تملیکش یک عوضی دارد و آن هم این است که مقترض هم بدل این مال را تملیک می کند به مقرض یعنی در حقیقت بین دو تملیک مقابله برقرار شده.

در بیع، بین این مال و بین این مال مقابله برقرار می کند می گوید تبدیل کردم این مال را به این مال. و لذا در باب ربای معاوضی گفتند، گفتند ربای معاوضی در جایی است که معاوضه بین العینین بشود. یعنی

چه؟ حالا چه به عقد بیع چه به عقد صلح. این یک من گندم خوب به ازاء این دو من گندم بد. این ربای معاوضی است، حالا چه بگوئید بعثت چه بگوئید صالحتک علی ان یکون این یک من گندم خوب برای تو و آن دو من گندم بد برای شما، این ربا است و حرام. اما اگر نه، معاوضه بین العینین نباشد، بگوئید صالحتک علی ان تملکنی، مصالحه بر تملیک باشد نه مصالحه بر عینین، با تو صلح کردم که تو به من این یک من گندم خوب را تملیک کنی و من هم دو من گندم بد را تملیک کنم، در بحث ربای معاوضی در منهج الصالحین است که این اشکالی ندارد. چرا؟ برای این که اینی که ادله حرمت ربای معاوضی تحریمش کرده این است که مبادله مالی که مکیل و موزون است به جنس خودش با زیاده حرام است، انما الربا فی ما یکال او یوزن مثلین بمثل. این جور استظهار کردند فقهاء. اما اگر معاوضه بین المالین نباشد، بگوئید صالحتک علی ان تملکنی مَنّا من الحنطة الجیده و املّک مَتّین من الحنطة الردیئة، اشکالی ندارد.

پس ما یک مرتکز عرفی داریم و آن این است که قرض از نوع معاوضه بین العینین و المالین نیست اما این معنایش این نیست که شرط در ضمن تملیک مجانی است. نخیر، این یک سنخ تملیک است، یک نوع تملیک است. تملیکی که مقابل آن تملیک یک ملیون به شمای مقترض، مقترض هم بدل آن را به شما تملیک می کند و او ضمان ذمه می شود. این که مرحوم ایروانی فرموده معقول نیست انسان مالک یک مالی بشود در عین حال ضامن آن مال هم باشد، اگر شرط بکنند که شما که مالک خانه خودتان هستید ضامن آن هم باشید، بله این غیر معقول است اما این که ما از ابتداء بیاییم یک مالی را به آن سنخ خاص تملیک کنیم به شخص، بگوییم تملیک آن به شمای مقترض از این سنخ تملیک مجانی نیست، تملیکی است که به ازاء این تملیک شما بدل آن را بدهکار بشوید به مقترض، این چه اشکالی دارد؟

[سؤال: ... جواب:] شرط در تملیک نیست، سنخ تملیک قرضی اینگونه است نه این که شرط خارج از ماهیت عقد باشد. سنخ تملیک قرضی این است که تملیک یکن بازاء ضمان ذمه این طرف مقابل، این شرط نیست تا بگوئید غیر معقول است، این یک سنخ از تملیک است در مقابل تملیک مجانی. خب این اشکالی ندارد.

و این ضمان، ضمان ذمه هم هست نه ضمان عهده. این را توضیح بدهم:

..... حساب

50 جاری

ضمان عهده یعنی مسئولیت این مال بر دوش یک فردی باشد بدون این که بدهکار باشد به بدل آن مثل غاصب قبل از تلف عین. غاصب قبل از تلف عین بدهکار نیست به بدل آن، ضامن است نسبت به این مال مغضوب، علی الید ما أخذت حتی تؤدی و لکن این ضمان ذمه نیست، ضمان عهده است و این مسئول است در مقابل این مال که بازگشت این مسئولیت به این است که تا عین موجود است باید آن را برگرداند و اگر تلف شد آن وقت ضامن بدل آن می شود ولی الان که تلف نشده است ضامن عهده است. گاهی شخصی می آید می گوید شما این مال را بخر، من ضامن هستم، خب این چه ضمانی است؟ من ضامن هستم این مال را که خریدی یعنی اگر مشکلی پیدا کرد من مسئول هستم در مقابل آن. و الا مال، موجود است، من که بدهکار نیستم به شما که این مال را می خرید، مسئول هستم. به این می گویند ضمان عهده.

ضمان ذمه این است که نه، بدهکار است ضامن نسبت به بدل این مال من المثل أو القیمه. و چه بسا ضمان عهده ندارد. قبل از این که بایع مبیع را تحویل بدهد به مشتری، مشتری ضامن ثمن آن مال هست. این چه ضمانی است؟ ضمان ذمه است اما ضمان عهده فعلا نیست یعنی مشتری قبل از تحویل گرفتن مبیع از بایع هیچ تعهدی به پرداخت ثمن ندارد. تا مبیع را ندهید من متعهد نیستم ثمن را بدهم و لکن بدهکار به ثمن هستم. به این می گویند ضمان ذمه. ولی هنوز ضمان عهده ای نیست مگر بعد از این که بایع مبیع را تحویل بدهد به مشتری، آن وقت ضمان عهده هم به وجود می آید. آن وقت دیگه متعهد است مشتری پرداخت کند ثمن را به بایع. و خیلی از موارد، ضمان ذمه و ضمان عهده هم جمع می شود. غاصب بعد از تلف عین ضمان عهده دارد هم ضمان ذمه دارد، یعنی هم مسئولیت دارد هم بدهکار است. یک حقی است که مضمون له بر ضامن پیدا می کند چون که ضامن متعهد است. الان این وام هایی که ضامن معرفی می کنند یک ضمان عهده است نه ضمان ذمه. ضامن بدهکار نیست، بدهکار همان وام گیرنده است، ضامن ضمان عهده دارد یعنی می گوید من متعهد و مسئولم در برابر پرداخت این آقا نسبت به اقساط این وام. در قرض ضمان ذمه است که البته ضمان عهده هم به دنبالش هست اما این طور نیست که فقط ضمان عهده باشد، نه، ضمان ذمه هم هست؛ به دنبال ضمان ذمه مسئولیت هم این مقترض پیدا می کند. اصل ضمان، ضمان ذمه است

یعنی تملیک می‌کند مقرض این مال را به مقترض یک سنخی از تملیک که تملیک علی وجه الضمان هست، آن هم ضمان ذمه.

[سؤال: ... جواب:] شرط نیست؛ سنخ تملیک است. اشتباه مرحوم ایروانی این است که تملیک را مجانی فرض کرد و ضمان را شرط در ضمن آن تملیک گرفت بعد گفت این چه ضمانی است که انسان نسبت به مال خودش پیدا بکند؛ این غیر معقول است.

پس ما هیچ محذوری احساس نمی‌کنیم که تملیک بشود مال از ناحیه مقرض به مقترض بدون این که مبادله بین العینین باشد، این سنخ تملیک است که تملیک این مال به شما تملیکی است از سنخ خاص، تملیک علی وجه که شما قبول کنید که من مالک بدل این مال باشم در ذمه شما، مقترض هم قبول می‌کند. این محذوری ندارد.

مبنای سوم و تعریف سوم برای قرض تعریف مرحوم آقای صدر است. مرحوم آقای صدر می‌فرماید ما در ارتکاز عقلاء می‌بینیم هم قرض را از سنخ معاوضات نمی‌دانند همان‌طور که توضیح داده شد و هم در ارتکاز عقلاء تا مقترض قبض نکند مال را قرض واقع نشده است. شرط است در تمامیت قرض تحقق قبض از جانب مقترض. آن هم تعبد شرعی نیست، یک امر عقلایی است که مورد تسالم است بین فقهاء از همه مذاهب بلکه میان عقلاء چه تابع دین باشند چه تابع دین نباشند، در کل دنیا این جور است که تا کسی که می‌گوید آقا! من به شما وام می‌دهم، او هم قبول بکند، تا تحویل ندهد آن مبلغ را، نمی‌گوید قبض گرفته از. و لذا اگر می‌گوید آقا به من ده میلیون قرض بده او هم می‌گوید من به تو ده میلیون قرض می‌دهم فردا بیا تحویل بگیر، او هم می‌گوید خیلی ممنون ان شاء الله فردا اول وقت می‌آیم، فردا می‌آید می‌بیند دم درش نوشتند ارتحال فلانی را به عالم ملکوت تسلیت می‌گوییم. می‌آید به ورثه می‌گوید من دیروز توافق کردم با پدر شما، ده میلیون قرض ایشان به من داد و من هم قبول کردم و فقط تحویل نگرفتیم. می‌گویند تا تحویل نگیری که قرض نیست، یک قولی به شما داد. اما اگر همین برنامه راجع به مثلاً خانه این مرحوم پیش می‌آمد، می‌گفت خانه‌ات را خریدم به یک میلیارد، او هم گفت قبول کردم، بعد می‌گفت فردا چک را می‌آورم، فردا بیاید ببیند صاحب‌خانه مرحوم شده، نمی‌توانند ورثه بگویند پدر ما یک قولی به شما داد.

..... حساب

52 جاری

[سؤال: ... جواب:] پول را گذاشت روی میز، او گفت حالا من می‌خواهم بروم یک جایی بر می‌گردم، بعد برگشت پشیمان شد گفت دیگه پول به تو قرض نمی‌دهم، تو قدر پول را نمی‌دانی، حق دارد دیگه، قرض محقق نشده.

ایشان فرموده این دو ارتکاز: یک القرض لیس من المعاوضات، دو: يعتبر فی القرض القبض، این دو ارتکاز نشان می‌دهد که بابا! قرض سنخ تملیک انشائی مع الضمان نیست. پس حقیقت قرض چیه؟ ایشان می‌فرماید حقیقت قرض این است: حیازة المقرض للمال باذن المقرض حیازة علی وجه الضمان. پس قرض گرفتن و قرض دادن یعنی حیازت وام‌گیرنده نسبت به این مال وام‌دهنده حیازتی که به اذن صاحب مال باشد علی وجه الضمان. حیازت می‌کند وام‌گیرنده این مال را که مالک این مال بشود منتها حیازت این مال به اذن مالک مال علی وجه الضمان. این قرض است.

یک بحثی اینجا هست و آن این است که منشأ تمام مالکیت‌ها حیازت است. این را آقای صدر مبنایش هست، محقق ایروانی هم دارد که مصدر تمام مالکیت‌ها حیازت است. یک حیازت دست اول داریم، می‌روند از بیابان هیزم حیازت می‌کنند، معدن استخراج می‌کنند. این می‌شود حیازت دست اول که من حاز ملک. بعد که مالک شد این شخص که حیازت دست اول کرده، انتقال این مالش به دیگران گاهی با انشاء معاوضه است مثل بیع، گاهی با ارث است، گاهی با حیازت دست دوم است یعنی این شخص جدید منتقل‌الیه حیازت ثانیه می‌کند. حالا این حیازت ثانیه یک وقت بدون اذن مالک اول هست که هیچ؛ غصب است. یک وقت به اذن مالک اول هست، مالک اول اذن می‌دهد بر این که شما حیازت کنید و استیلاء مالکانه پیدا کنید نسبت به این مال. این هم یک اذن در حیازت مجانی می‌دهد؛ می‌شود هبه. جالب این است که در هبه هم قبض شرط است چون هبه هم حیازت به اذن مالک اول هست منتها حیازة علی وجه المجان [اما] قرض حیازت به اذن مالک اول است حیازة علی وجه الضمان. و لذا مقرض تملیک نمی‌کند مال را به مقرض، اذن می‌دهد در این که تو این مال من را تملک کن با استیلاء و حیازت آن منتها اذن می‌دهم حیازت کنی و تملک کنی با استیلاء بر این مال، مال من را علی وجهی که ضامن آن بشوی.

این یک نتایجی دارد که ان شاء الله در جلسه آینده بررسی می‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۶

یکشنبه - ۹۷/۰۴/۱۰

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در حقیقت قرض بود که عرض کردیم سه مبنا در رابطه با آن وجود دارد:

مبنای اول این بود که قرض تملیک علی وجه الضمان که مبنای شیخ انصاری هست.

مبنای دوم مبنای محقق ایروانی بود که فرمود قرض هبه عین است مع ایداع المالیه.

ما اشکال کردیم، عرض کردیم:

اگر مقصود ایداع مالیه العین باشد این با جواز اتلاف مقتضی نسبت به این مال سازگاری نخواهد داشت. شما یک میلیون را که قرض می‌دهید به شخصی، این مال را اتلاف می‌کند، مصرف می‌کند، عینش را صرف می‌کند، مالیت عین هم به تبع عین صرف می‌شود، چطور ما بگوییم که نزد او ودیعه گذاشته مالیه العین را؟ به تبع این که مال را به دیگران داد مالیه العین هم به دیگران داده شد و عملاً اتلاف شد، این چه نوع ودیعه‌گذاری هست نزد این مقتضی؟ ودیعه باید محفوظ بماند نزد او.

اگر مراد از ایداع مالیت، ایداع مالیت محضه است، ایداع محضه بدون اضافه به وجود عینی معنایی ندارد مگر این که ظرفش ذمه شخص باشد. مالیت یا در عین خارجی هست، ظرفش عین خارجی است که از او تعبیر می‌کنیم به مالیه العین یا اگر ظرفش در خارج نباشد معقول نیست مگر این که ظرفش را ذمه بگیریم. یعنی مقتضی عین این یک میلیون را مالک می‌شود و لکن در ذمه او یک میلیون کلی ودیعه هست. این معنای معقولی ندارد جز این که با این قرض ذمه مقتضی مشغول بشود به بدل و الا مالیت در ذمه قبلاً که نبود تا بگوییم این ودیعه گذاشته شد نزد مقتضی. ودیعه شیئی است که نزد مالک اصلی هست و ایداع می‌شود نزد ودعی، مالیت در ذمه که نزد مقرض نبود تا ودیعه گذاشته شود نزد مقتضی بلکه احداث می‌شود این مالیت در ذمه با قرض. و لذا قرض می‌شود تملیک علی وجه الضمان.

..... حساب

54 جاری

مبنای سوم مبنای مرحوم آقای صدر بود که فرمود قرض عبارت است از تملک مال بالحیازة و الضمان بالید. قرض یعنی اعطاء خارجی مال، اقرضه ای اعطاء و ناوله. این یک میلیون را در خارج وقتی تحویل داد مالک به مقترض در حقیقت کاری که رخ داده این است که مقترض تملک کرد این یک میلیون را به حیازت لا علی وجه المجان بل علی وجه الضمان الیدی.

ایشان در توضیح این مطلب فرموده که ارتکاز عرف بر این هست که تا قبض نکند مقترض مال را، قرض واقع نمی‌شود. پس تحقق قبض شرط تعبدی نیست برای تمامیت قرض؛ شرط عرفی است و عرفاً هم تا مقترض قرض را قبض نکند صدق نمی‌کند اقتراض. پس نمی‌شود گفت قرض تملیک انشائی است علی وجه الضمان بلکه قرض عبارت است از گرفتن یک مال، گرفتن به این نحو که مصداق تملک بالحیازة بشود و ضمان بالید.

ایشان فرموده‌اند که برای توضیح این مطلب ما صور عقلیه مسأله را عرض می‌کنیم. صور عقلیه مسأله یعنی حیازة مال الغیر، چهار صورت هست:

صورت اول این است که این حیازت ثانیه در مقابل آن حیازت اولی که سبب اصلی ملکیت است، من حاز ملک، این حیازت ثانیه که شخص دوم حیازت می‌کند مال غیر را، صورت اول این است که این حیازت ثانیه که تعبیر می‌کنیم ید ثانیه، نه تاثیرگذار باشد در ملکیت این شخص و نه در ضمان او. یک یدی بر مال غیر است که نه موجب ملکیت این شخص ذوالید می‌شود و نه موجب ضمان او.

و این دو قسم است:

قسم اول این است که ذوالید دوم اعتبار بشود کانه همان ذوالید اول هست. مثل ودعی. ید ودعی ید مستقلة نیست، کانه همان ید مالک اول هست و لذا ید این ودعی یا وکیل که او هم یک نوع ودعی هست، این ید چون ید مستقلة نیست، نه موجب ملکیت این ذوالید دوم می‌شود نه موجب ضمان او.

قسم دوم این صورت اول این است که ید شخص دوم ید مستقلة باشد و لکن علت این که سبب ملکیت نیست این است که ذوالید اول اذن در تملک نداده است و سبب ضمان هم نیست چون راضی شد ذوالید اول به عدم ضمان این ذوالید دوم. مثل باب عاریه. در باب عاریه این شخص عاریه‌گیرنده چرا مالک این عاریه

نمی‌شود؟ چون ذوالید اول که مالک اصلی است اذن در تملک نداد. چرا ضامن نیست نسبت به تلف این مال؟ چون راضی است مالک اول به عدم ضمان این عاریه‌گیرنده. عاریه‌گیرنده یعنی مستعیر پس نه مالک می‌شود نه ضامن.

[سؤال: ... جواب:] ضامن تلف نیست، این را دقت کنید! ضامن اتلاف هست. اگر این ظرف از دستش بیفتد و بشکند که عرفاً مصداق اتلاف باشد ضامن است، ودعی هم ضامن است. ضمان که می‌گویند در باب ودیعه و عاریه نیست یعنی ضامن تلف نیست.

بعد ایشان فرمودند یک فرق فنی بین آن قسم اول مثل ید ودعی و این قسم دوم مثل ید مستعیر هست. و او این است که در قسم اول اصلاً موضوع نداشت ضمان این ودعی چون اعتبار شده بود ودعی ید مالک اول ولی در قسم دوم که ید مستعیر است، نه، ضمان این مستعیر که می‌گوییم منتفی است از باب سالبه به انتفاء محمول است نه این که ید مستقله ندارد آن مستعیر، نه، مالک راضی است به عدم ضمان او. نتیجه این می‌شود: اگر در باب عاریه شرط ضمان بشود، اینجا دیگه مستعیر ضامن هست اما در باب ودیعه مرحوم آقای صدر فرموده است شرط ضمان شرعی نیست چون اصلاً ید مستقله ندارد ودعی تا شرط بکنید ضمان او را، سالبه به انتفاء موضوع است ضمان ودعی اما ضمان مستعیر سالبه به انتفاء محمول است یعنی ید، ید مستقله است در ید مستعیر. چرا ضامن تلف مال نیست این آقای مستعیر؟ از باب رضای مالک به عدم ضمان او. حالا اگر مالک شرط کند ضمان او را، ضامن می‌شود.

این راجع به صورت اول که ید ثانیه نه سبب ملکیت است و نه سبب ضمان.

[سؤال: ... جواب:] در ودیعه اصلاً ایشان می‌گوید عدم ضمان از باب سالبه به انتفاء موضوع است. چرا ضامن نیست ودعی نسبت به تلف مال؟ چون اصلاً ید او ید مستقله نیست، کانه ید مالک است، مالک که ضامن تلف مال نیست.

صورت دوم این است که ید ثانیه سبب ملکیت نیست ولی سبب ضمان هست. مثل باب غضب. در باب غضب ید غاصب سبب ملکیت نیست چون مالک اذن در تملک نداد، سبب ضمان هست چون مالک راضی به

..... حساب

56 جاری

عدم ضمان نیست، مالک راضی نیست به این که غاصب ضامن نباشد. و لذا صورت ثانیه مثل ید غاصب سبب ملکیت نیست ولی سبب ضمان هست.

صورت ثالثه بر عکس صورت ثانیه است، سبب ملکیت هست ولی سبب ضمان نیست. مثل هبه. در هبه مالک راضی است متهب حیازت کند هبه را. هبه اصلاً به معنای تملیک نیست، هبه یعنی این که حیازت بشود مال غیر به اذن او. و لذا در هبه هم قبض معتبر است، تا قبض نکنید هبه واقع نمی شود. پس در هبه ید متهب سبب ملکیت هست و چون واهب راضی است به عدم ضمان این متهب پس این ید متهب سبب ضمان نیست.

صورت رابعه این است که ید ثانیه سبب ملکیت باشد، سبب ضمان هم باشد. و او مورد قرض است. در مورد قرض مقترض به مجرد انشاء قرض نه مالک می شود نه ضامن، ولی وقتی حیازت کرد، ید گذاشت بر این مال، این یک ملیون را در اختیار خودش گرفت این مقترض، این قرض سبب ملکیت است چون مالک اول اذن داد در تملک و سبب ضمان هم هست چون مالک راضی به مجانیت و عدم ضمان نیست. و لذا ضمان این مقترض نسبت به این یک ملیون ضمان یدی است نه ضمان عقدی. یعنی این طور نیست که به مجرد انشاء قرض مقترض ضامن بشود. در بیع به مجرد انشاء بیع مشتری ضامن ثمن می شود اما در قرض این طور نیست. مقترض قبل از تحویل گرفتن این مبلغ یک ملیون قرض ضمان نیست. پس ضمانش به سبب ید است و تملکش هم به سبب همین ید و حیازت این مال هست.

این ملخص مدعای مرحوم آقای صدر است که هم توجیه می کند شرطیت قبض را در صحت قرض و هم این را بیان می کند که قرض حقیقتش عبارت هست از حیازت مال غیر علی وجه الضمان. این حیازت مستند به مالک اول می شود که نامش مقرض است، از او تعبیر می کنند به اقراض، مستند می شود به این شخص وام گیرنده، از او تعبیر می کنند به اقتراض. و لغت هم همین جور معنا کرده قرض را. اقراضه ای اعطاه و ناوله منتظراً للمجازاة. اعطاه یعنی لامجاناً، اعطاه و ناوله منتظراً للمجازاة. پس ربطی به انشاء تملیک و تملک ندارد، یک فعل خارجی است و این فعل خارجی عبارت است از حیازت مال غیر علی وجه الضمان.

به نظر ما این توجیه مرحوم آقای صدر اشکال دارد. این که قرض به معنای اعطاء باشد این خلاف وجدان لغوی است؛ قرض به معنای قطع است. قرضه ای قطع، اقرضه مالا ای قطع له مالا، جدا کرد مالی را برای او. البته استعمال رایج در اقرضه این است که چیزی را برای او قطع کند و جدا کند به انتظار پاداش. من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا معنایش این است. معنایش این نیست که به مردم قرض الحسنه بدهید، نه، من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا این معنایش این است که عمل نیک انجام بدهید، خدا پاداش می دهد، عمل نیکتان را جدا کنید، یعنی انجام بدهید بگذارید کنار به انتظار پاداش.^۱ من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه اضعافا کثیره. حالا کنار صندوق های قرض الحسنه می نویسند من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا ربطی ندارد این آیه به قرض الحسنه. پس اقراض به معنای اعطاء نیست عرفا، به معنای جدا کردن یک چیزی است، منتها استعمال رایجش این است که آن را جدا می کند به انتظار پاداش، عمل نیک انجام می دهد برای خدا به انتظار پاداش. به این می گویند یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه اضعافا کثیره.

این یک مطلب.

آن وقت قرض الحسنه این است: انسان مالی را جدا می کند برای دیگری علی وجه الضمان و در معنای عرفی قرض ما قبول داریم قبض عرفا اخذ شده. اینی که حالا می روند دفترچه باز می کنند، تقاضای وام می کنند، ضامن معرفی می کنند، همه کارها که تمام می شود می گویند آقا! نوبت تحویل وام یک هفته بعد، خب از هر کسی که سؤال می کند می گوید وام گرفتم ولی یک هفته بعد نوبتم می رسد که به من تحویل بدهند. این مجاز است، این به علاقه مشارفت است و الا واقعا هنوز وام نگرفته، وام آن وقتی می گیرد که قبض بکند. و لذا اگر همه کارهایش را هم بکند، از یک شخصی می خواهد وام بگیرد و این شخص فوت بکند، شانس بد این آقا به قول آن مرحوم گفت کسی به او وعده داده بود از قم می روم تهران برات خانه تهیه می کنم، یکی از بزرگان، آن آقا گفت این شانسی که من دارم آن آقا یا آن خانم، می رود تهران و یک بلایی سرش می آید، نمی تواند به وعده اش وفا کند و همین جور هم شد. این آقا هم بدشانس است، تمام کارها را

^۱ ماتن: گرچه همانطور که استاد فرمودند مراد از قرض در آیه شریفه خصوص قرض الحسنه نیست اما مقصود هر عمل نیکی هم نیست. در روایات مستفیضه آمده است که مقصود از قرض به خداوند، صله امام است. مضافا به اینکه در برخی از شأن نزولها موضوع صدقه آمده است.

..... حساب

58 جاری

کرده، دفترچه هم وام جور شده، بنا بود فردا بیاید وام را تحویل بگیرد، آن کسی که وام را می‌دهد که شخصا وام می‌دهد افتاد و مرد. نمی‌تواند بیاید به ورثه این بگوید من از پدر شما وام گرفتم، می‌گویند کجاست؟ هنوز که پدر ما به شما وام نداده. دفترچه را پاره کن بندها دور.

[سؤال: ... جواب:] حال که نیست، فرض این است که دفترچه اقساط درست کرده بود. میت بدهکارهایش حال می‌شود، اذا مات الرجل حلت دینه، اما طلب هایش که حال نمی‌شود.

[سؤال: ... جواب:] عرفا جدا کرد برای او، این صدقش به این است که بدهد به او. ... ممکن است پول نباشد عمل باشد، عرض کردم من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا یعنی عمل لله عملا منتظرا للجزاء. ... ما هم گفتیم در صدق عرفی قرض قبض معتبر است اما معنای عرفی قرضه قطع له مالا است نه اعطاه و ناوله. این مطلب اول که ما معتقدیم معنای عرفی اقراض، قرضه این است که قطع له شیئا منتظرا للمجازاة نه آنی که آقای صدر معنا کردند که اعطاه و ناوله منتظرا للمجازاة.

مطلب دوم این است که ما قبول کردیم که شرط عرفی قرض تحقق قبض است اما این منافات ندارد که در قرض انشاء نمی‌شود تملیک علی وجه الضمان. نخیر، در قرض انشاء تملیک علی وجه الضمان می‌شود اما صدق نمی‌کند این اقراض مگر بعد از تحقق قبض. شبیه آنچه که در رهن فقهاء گفتند. رهن گفتند شرط صحتش قبض است عین مرهونه است توسط مرتهن، مرتهن تا عین را قبض نکند رهن صحیح نیست. حالا تسالم فقهاء است، برخی هم استدلال کردند به فرهان مقبوضه. یا در بیع سلم برخی گفتند معنای بیع سلم این است که ثمن در مجلس تحویل داده بشود به بایع. شما صد کیلو برنج شش ماهه می‌خرید، اگر سند این را در مجلس ندهید بیع سلم صدق نمی‌کند اما این که بیع سلم صدق نمی‌کند و شرط صحت بیع سلم قبض ثمن است فی المجلس این به معنای این نیست که در انشاء این بایع و تملیک مشتری تملیک عین بعوض انشاء نشده، نه، انشاء شده. قرض هم همین است. وقتی که شخص می‌گوید من موافقت می‌کنم با تقاضای وام زید به یک میلیون تومان وام می‌دهم اصلا متفاهم عرفی این است که یعنی انشاء می‌کنم او مالک یک میلیون باشد علی وجه الضمان، منتها بالحمل الشایع او مالک نمی‌شود مگر بعد از قبض، قبل از قبض به حمل اولی و در عالم انشاء، انشاء شده تملیک علی وجه الضمان.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که به نظر عرف و شرع قبض شرط تمامیت قرض است.

کما این که در هبه قبض به نظر فقهاء شرط تمامیت هبه است اما این معنایش این نیست که اگر شخصی به دیگری بگوید من این کتاب را به تو بخشیدم انشاء تملیک نمی کند، عرفا وقتی می گوید این کتاب را به تو بخشیدم یعنی این کتاب مال تو مجانا. انشاء هبه یعنی انشاء تملیک مجانی و لکن تا او قبض نکند این هبه تمام نیست.

[سؤال: ... جواب:] در هبه معاطاتیه این است که شما می گوید، اما در هبه لفظیه شما به دوستان می گوید این کتاب را به شما بخشیدم ولی تا فردا مطالعه کنم تمام بشود بیا ببر. یعنی چی بخشیدم؟ همین الان هم می گویند بخشید.

پس این صحیح نیست ما بگوییم هبه یا قرض بازگشتش به حیازت مال غیر است، هبه حیازة مال الغير باذنه لا علی وجه الضمان، قرض حیازة مال الغير باذن علی وجه الضمان. نخیر، ظاهر قرض انشاء تملیک علی وجه الضمان، منافات ندارد عرفا و شرعا تا قبض محقق نشود نسبت به این مال، قرض تمام نمی شود.

[سؤال: ... جواب:] نکته این که در بیع سلم قبض نشود بیع سلم تمام نیست چیه؟ ... پس این را قبول دارید که لزومی ندارد که بگوییم حالا که قبض شرط عرفی و شرعی در تمامیت قرض است پس قرض تملیک علی وجه الضمان نیست. ... مثل داد و ستد، داد و ستد تا رد بدل نشود، تبادل نشود مال خارجی داد و ستد عرفا صدق نمی کند و لکن این منافات با این ندارد که مفهوم عرفی بیع قبل از این داد و ستد انشاء تملیک علی وجه الضمان ثمن المسمی هست.

[سؤال: ... جواب:] هبه معاطاتیه مثل بیع معاطاتی می ماند، با خود این اعطاء دارد انشاء تملیک را ابراز می کند، او مبرز انشاء تملیک است مثل بیع معاطاتی.

[سؤال: ... جواب:] پس شما که می گوید قرض تملیک علی وجه الضمان نیست فرمایشتان ایراد دارد، قرض تملیک علی وجه الضمان است منتها و یشرط فی تحقق القرض عرفا و صدق القرض عرفا و صحته شرعا تحقق القبض.

این هم مطلب دوم.

مطلب سوم: این که ایشان آن صور اربعه را مطرح کرد، این ها ایراد فنی دارد:

اما صورت اولی که فرمود ید ثانیه نه منشأ ملکیت است نه منشأ ضمان، بعد هم فرمود این دو قسم است: قسم اول آن جایی است که ید ثانیه عرفاً ید مستقله نیست، مثل ید ودعی و لکن قسم دوم ید مستعیر است که ید مستقله است منتها اگر مالک شرط ضمان نکند معنایش این است که راضی است به عدم ضمان مستعیر. این فرمایش ناتمام است:

اولاً: چه ارتکاز عرفی است که شما می گوئید ید ودعی ید مستقله نیست؟ این ودعی اعتبار می شود کانه هو المالک؟ این طور نیست. پس چرا اجرت می گیرد. برخی از ودعی ها اجرت می گیرند بابت حفظ ودیعه، آدم بابت حفظ مال خودش که اجرت نمی گیرد. این چه ارتکازی است ما بگوئیم در ارتکاز عرف ید ودعی اعتبار شده ید مالک؟ نخیر. یا ید وکیل اعتبار شده ید مالک. این وکیل است در انشاء بیع و شراء، ماشین را در اختیار آن بنگاهی گذاشت، کلید را به او داد گفت برایم بفروش، یعنی اعتبار داد که ید این ید خود مالک است؟ چه فرق می کند با این که این مشاور آن بنگاه ماشین بگوید اجازه است ما که حالا کلید دستمان است ظهر منزل مان برویم و بعد از ظهر برگردیم، او هم می گوید قابل شما را ندارد ان شاء الله از کمیسیون شما کم می کنیم، فرق می کند حالا که شد در او اذن در تصرف هم می دهد، این ید حالت عاریه پیدا می کند دیگه، ید این می شود ید مستقله؟ یعنی تا ودعی بود ید او ید مستقله نبود؟ این ها توجیه هایی است که هیچ موافق با ارتکاز عرفی نیست.

[سؤال: ... جواب:] مثل مالک از این محافظت کند یعنی چی.

[سؤال: ... جواب:] این که ودعی ضامن نیست چون مقتضی ضمان ندارد عند العلاء و الا اگر شرط ضمان بکند اول الکلام است که ودعی ضامن نباشد. ظاهر کلام صاحب عروه این است که اگر در ودعی هم شرط ضمان بکنند ودعی ضامن است. یک شخصی است سود می برد از ودیعه نزد دیگران، حالا با اجرت امانت داری می کند یا نه، خود این که امانت دار مال مردم است یا مال شخصیت های بزرگ هست خود این برایش اعتبار کند و لذا می ارزد که شرط ضمان را هم بپذیرد. کی می گوید شرط ضمان بر ودعی نافذ نیست حتی عرفاً. حالا فوقش می گویند خلاف شرع است بحث دیگری است، صاحب عروه جواب داده گفته خلاف شرع هم

نیست. اطلاق ودیعه اقتضاء می‌کند عدم ضمان را اما اگر شرط ضمان بکنند در ودیعه چه اشکالی دارد؟ ظاهر کلام صاحب عروه این است.

[سؤال: ... جواب:] و بعدا خواهد آمد که مرحوم آقای صدر می‌گوید می‌شود این پول‌هایی که در بانک می‌گذارند ودیعه باشد، شرط ضمان هم بکنند بر این بانک‌ها، اشکالی هم ندارد چون این ودیعه محضه نیست، یک ودیعه‌ای است که اذن در تصرف در آن داده‌اند، اشکالی ندارد شرط ضمان بکنند بر بانک. هم ودیعه است و هم اشکال ندارد شرط ضمان بکنند بر بانک. خود آقای صدر بعدا خواهد گفت.

و اما آنچه که ایشان راجع به عاریه فرمود، در عاریه ذهب و فضه طبق روایات عاریه ذهب و فضه موجب ضمان است مگر شرط بکنند عدم الضمان را. بر عکس، فرق می‌کند عاریه ذهب و فضه با عاریه غیر آن. در عاریه غیر ذهب و فضه مستعیر ضامن تلف نیست الا اذا اشترط علیه الضمان، در عاریه ذهب و فضه مستعیر ضامن تلف هست الا اذا اشترط عدم الضمان. این را آقای صدر چه جور توجیه می‌کند؟ عاریه ذهب و فضه سبب ضمان است تلفش طبق روایات خود مگر این که مالک بگوید من قبول دارم که تو ضامن نباشی شرط بکنند عدم ضمان را. این با توجیه آقای صدر نمی‌سازد. آقای صدر می‌گویند اصل در عاریه عدم ضمان است مگر شرط بکند مالک ضمان عاریه‌گیرنده را.

[سؤال: ... جواب:] اصل این که مستعیر ضامن نیست او هم شرعی است. صاحب الودیعه و البضاعه مؤتمنان. او هم شرعی است و الا از نظر عقلاء روشن نیست که در عاریه اصل بر عدم ضمان باشد. شارع فرموده. و نکته فنی این نیست که آقای صدر می‌گویند، حکم شرعی است که عاریه غیر ذهب و فضه موجب ضمان نیست تلفش الا مع شرط الضمان، عاریه ذهب و فضه بر عکس، موجب ضمان است مگر شرط بشود عدم ضمان.

و اما آنچه که راجع به صورت ثانیه فرمودند که هم ید ثانیه سبب ضمان است هم موجب ملکیت نیست، مثال زدند به ید غاصب، این بحثی ندارد.

صورت ثالثه ایشان مثال زد به هبه. آن هم عرض کردیم اینی که ایشان می‌گویند در هبه، هبه سبب ملکیت هست ولی سبب ضمان نیست، حقیقت هبه حیازت مال الغیر است باذنه مجانا، عرض کردیم این

..... حساب

62 جاری

خلاف متفاهم عرفی است. عرفا هبه یعنی تملیک مجانی نه حیازه مال الغیر باذنه مجاناً. و الا فرقی با اعراض چیه؟ آقا تلویزیون رنگی خریده، تلویزیون سیاه و سفیدش را می‌گذارد در کوچه، خب این اعراض است، بعد یکی می‌آید بر می‌دارد این تلویزیون سیاه و سفید را، می‌برد خانه‌اش، این هبه است. چه فرق می‌کند؟ حیازه مال الغیر است مجاناً. این اسمش هبه است؟

[سؤال: ... جواب:] در هبه باید به شخص خاصی داده بشود؟ اگر یک آقای بیاید اینجا بگوید این تلویزیون سیاه و سفید را بخشیدم به شما، یکی بردارد، یکی که زرنک‌تر از همه است برداشت، صدق می‌کند که به او بخشید.

[سؤال: ... جواب:] سنخ حیات مال الغیر باذنه مجاناً این هبه نیست. عرفا در هبه انشاء تملیک مجانی اخذ شده.

در اعراض، این را عرض کنم، سه مبنا هست:

یک مبنای مشهور است که می‌گویند به نفس اعراض، مال از ملک خارج می‌شود، می‌شود از مباحات. شما می‌فرمایید به نفس اعراض این مال از مباحات می‌شود و کسی که این را بر می‌دارد این حیات مال الغیر کرده و لذا نقض ما می‌خواهید بفرمایید وارد نیست. اما این مبنا، مبنای صحیحی نیست. ظاهر بلکه صریح برخی از بزرگان مثل آقای خوئی این است که نه، اعراض سبب خروج از ملک نیست.

مبنای دوم این است که وقتی شخص دیگر آمد حیات کرد این مال را، آن وقت از ملک مالک سابق خارج می‌شود. و لذا اگر سال خمسی این آقا رسیده، این مال هم مؤنه‌اش نبوده، گذاشت دم در که سال خمسیش می‌رسد، خمس به گردنش نیفتد، بعد از چند ساعت که سال خمسیش رسید دید هیچکس این را نبرده، باید خمسش را بدهد، مالش است.

مبنای سوم که مبنای آقای خوئی بود در بحث استدلالی در کتاب الاجاره، فرمود حتی بعد از این که آن شخص جدید این مال را بردارد هم مالک نمی‌شود و از ملک صاحب قبلی خارج نمی‌شود، بلکه باید یک تصرف مغیری انجام بدهد. و لذا ایشان فرمود اگر مثلاً همین تلویزیون را یک آقای بردارد ببرد سمت منزلش، صاحب تلویزیون آمد بیرون، دید که یکی دارد تلویزیونش را می‌برد، گفت نکند چیزی بوده و

فقه البنوک ۶۳

خودمان خبر نداشتیم، آمد سراغ این آقا گفت این تلویزیون مال من است، از دم در خانه ما بردی، من هم پشیمان شدم. نمی‌تواند این آقا مقاومت کند، باید پس بدهد. بله، پیراهن را اعراض کرده بعد یک آقایی برداشته رفته؟؟ گذاشته، این دیگه تصرف مغیری انجام داده.

به نظر ما مبنای صحیح همان مبنای دوم است که استیلاء غیر سبب ملکیت اوست. منتها ملکیت جایزه، تا تصرف مغیری انجام نشود مالک اول حق رجوع دارد. پس صحیح است که بگوییم در هنگامی که شخص اعراض می‌کند، دیگری می‌آید مال او را بر می‌دارد حیازه مال الغیر است باذنه مجانا. و لذا این آقا می‌تواند اعراض حیثی بکند، بگوید فقط راضی هستم گروه خاصی این مال من را بردارند، طلبه است می‌گوید فقط راضی هستم طلبه‌هایی که در این مجتمع هستند این مال را بردارند.

[سؤال: ... جواب:] اعراض است دیگه منتها اعراض حیثی.

یک طلبه‌ای می‌آید بر می‌دارد، این هبه نیست دیگه. اذن داده فقط طلبه‌های حیازت کنند علی وجه المجان.

پس این صورت ثالثه هم که آقای صدر فرمود هبه حیازه مال الغیر باذنه مجانا است این درست نیست. اما صورت رابعه که ایشان فرمود قرض حیازت مع ضمان الید هست او هم روشن شد که تمام نیست. توضیح بیشترش را ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم و ان شاء الله بحث را در این مرحله به پایان می‌بریم. حقیقت چیست و این که آیا سپرده‌گذاری در بانک قرض است یا نه، ان شاء الله فردا نتیجه بحث را عرض می‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۷

دوشنبه - ۹۷/۰۴/۱۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

...

..... حساب

64 جاری

با ضمان آن به سبب ید و استیلاء بر آن مال. قرض انشاء تملیک مع الضمان نیست بلکه مقتض حیات می کند مال غیر را به قصد تملک آن و لکن چون مالک اذن در تملک آن مع الضمان داده پس او تملکش مجانی نخواهد بود، تملکش مع الضمان خواهد بود بر خلاف هبه که هبه تملک بالحیازة هست نسبت به مال غیر و لکن چون مالک اذن داد در تملک آن مجانا، دیگر متهم ضامن آن نیست.

ما عرض کردیم به نظر می آید که هم هبه انشاء تملیک مجانی باشد و لو شرط صحت هبه شرعا قبض متهم هست نسبت به مال و لکن عرفا صدق می کند وَهَبَ مَالًا بِمَجَرَّدِ انْشَاءِ الْهَبَةِ و قبول المتهم و هم این که قرض متضمن انشاء تملیک مع الضمان هست و لو در صحت قرض بلکه تحقق عرفی مفهوم قرض قبض مقتض شرط باشد. اما این که ما بگوییم قرض خالی هست از انشاء تملیک مع الضمان نخیر، این صحیح نیست. هم خلاف وجدان است که ما بگوییم قرض خالی است از انشاء تملیک مع الضمان و صرفا حیات مقتض هست نسبت به مال غیر و اذن او و هم این که یک نکته فنی ای اینجا هست که جواب او داده نمی شود و آن نکته فنی این است که در باب ید غاصب ضمان غاصب، ضمان عهده است، ضمان بالید دارد غاصب بر مال غیر، ید که پیدا کرد غاصب بر مال غیر ضامن مال او می شود، ضمان یدی هست و این ضمان، ضمان عهده است؛ تا تلف نشود این مال ذمه غاصب مشغول نیست به بدل، متعهد و مسئول هست غاصب نسبت به بازگرداندن این مال. چطور شد که در باب قرض ضامن است مقتض نسبت به این مال به ضمان ذمه؟

البته برای این که نکته فنی ای بین باب غصب و باب قرض بیان بشود که چرا در باب غصب ضمان عهده است اما در باب قرض به مجرد قرض، ضمان، ضمان ذمه می شود یعنی ذمه مقتض بدهکار است به بدل آن با این که عین مال موجود است، یک بیان این است که بگوییم چون در قرض اذن داد مالک در تملک مال. وقتی مقتض مالک این مال شد دیگر ضمان عهده معنا ندارد نسبت به عین این مال. و لذا منحصر می شود ضمان به ضمان ذمه بر خلاف غصب که مالک اذن نداد در تملک غاصب نسبت به این مال.

و لکن به نظر ما عرفا نکته آن چیز دیگری است، نکته آن در انشاء مقرض نهفته است. مقرض قرض که می دهد با همین انشاء، انشاء می کند که تو بدهکار هستی به بدل آن. و لذا اگر بحث ربا مطرح نبود کما

این که در عرف عام ربا مطرح نیست و حرام نیست و یا در عرف متشرعی ربای بین والد و ولد حرام نیست، ربای بین زوج و زوجه حرام نیست، انشاء می کند مقرض که پدر هست مثلاً که پسر یک میلیون قرض می گیرد یک میلیون و دویست هزار تومان بدهکار است، این چه ضمان بالیدی است؟ غیر از این که انشاء کرد این نحو ضمان را؟ و الا ضمان بالید که سبب نمی شود انسان دوبرابر ضامن بشود نسبت به این مال، بیش از ثمن المثل ضامن بشود نسبت به این مال.

این را توضیح بدهم:

ربای در قرض دو فرض دارد. این را مرحوم آقای صدر خودش در تعلیقه منهاج الصالحین در بحث ربای بر قرض بیان کرده. یک نوع این است که ربا از قبیل شرط در ضمن العقد باشد. یک میلیون به شما می دهم به شرط این که هر ماه سی هزار تومان به من سود بدهی. این شرط ضمن العقد است و ربا هست. نوع دوم ربا این است که بگویند یک میلیون به شما می دهم که شما بدهکار به یک میلیون مثلاً و دویست هزار تومان بشوی. این دیگر شرط نیست؛ این داخل حقیقت این فرد از قرض هست. و لذا مرحوم آقای صدر فرمودند این نوع دوم منشأ می شود کل قرض باطل بشود، دیگر شرط نیست که بگوییم فساد شرط سرایت به مشروط نمی کند، این ربا بر خود آن قرض نهفته است اما آن نوع اول که ربا بخاطر شرط ضمن العقد است او بحث است که آیا فساد شرط در اینجا سرایت می کند به فساد مشروط که قرض است یا سرایت نمی کند، مشهور می گویند سرایت نمی کند. اما برخی مثل صاحب جواهر مطرح کردند و بحث کردند که از روایات استفاده می شود که ربا در قرض سبب بطلان قرض است و لو به نحو شرط ضمن العقد. اذا كان قرضاً یجرّ شیئاً فلا یصلح. می گویند روایت می گوید اگر قرضی است که منشأ سود است که متعارف بخاطر شرط ضمن العقد است فلا یصلح این قرض دیگر صحیح نیست. که البته ما گفتیم همچون استظهاری عرفی نیست؛ فلا یصلح یعنی قرض به شرط سود روا نیست. حالا چرا روا نیست؟ بخاطر این که شرطش حرام و فاسد است یا بخاطر این که اصل قرض فاسد می شود در مقام بیان این مطلب نیست. و لذا مقتضای عمومات این است که این قرض صحیح است و شرط فاسد، مفسد قرض نیست.

..... حساب

66 جاری

بهرحال، خود مرحوم آقای صدر با بیان این که ربا در قرض دو نوع است یک نوع را پذیرفت که در ذات این قرض تضمین به اکثر مطرح بشود. این را من قرض می‌دهم یک میلیون که شما یک میلیون و دویست هزار بدهکار بشوی. عرفاً صرفاً ضمان بالید که منشأ ضمان اکثر نیست و لو در ربای حلال مثل ربای بین فرزند و پدر که حلال است به نظر مشهور، خب تضمین یک میلیون به یک میلیون و دویست هزار صحیح است، جایز است، خب ید این فرزند که سبب ضمان اکثر من ثمن المثل نمی‌شود.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! باز من یک فرع دیگری مطرح کنم تا هم بحث روشن بشود و هم اشکال ایشان بیان بشود:

یک بحثی هست در بحث غسل در حمام عمومی: شخصی می‌خواهد غسل کند در حمام عمومی و اجرت ندهد، اگر ببیند که حمامی حواشش نیست، از آن کنار بیاید بیرون پول حمامی را ندهد، یا پول حمامی را با پول خمس‌نداده می‌خواهد بدهد که مشهور گفتند این غسلش ایراد دارد. اینجا به این مناسبت بحث کردند که حقیقت این غسل در حمام عمومی چیه؟ اباحه مشروطه است به دفع عوض؟ یعنی حمامی می‌گوید من راضیم شما در حمام غسل کنید اما مشروط است رضای من به این که مزد آن را بدهید، خب معلق است اذن مالک به غسل این فرد به دفع اجرت توسط او. طبعاً اگر او اجرت نمی‌دهد کشف می‌شود که این غسل به اذن مالک نبود، تصرف در مال غیر بوده، غصب بوده و لذا می‌گویند غسلش باطل است.

مرحوم آقای صدر در تعلیقه منهاج جلد یک در همین بحث غسل می‌گوید غسلش صحیح است و لو می‌خواهد اجرت ندهد. چرا؟ برای این که این حمامی اباحه مشروطه به دفع عوض نمی‌کند، اباحه مع الضمان می‌کند. یعنی می‌گوید من اذن می‌دهم شما غسل کنی، یک وقت اذنم مطلق است، مثل مهمان، میزبان اذن مطلق می‌دهد حمام می‌خواهی بروی برو، پول که نمی‌گیرد صاحب‌خانه از مهمان. یک وقت اذن مقید است به اذن مع الضمان، این حمام عمومی این‌طور است و لذا مشروط نیست اذن صاحب حمام به دفع العوض خارجاً بلکه یک اذن مقید است به ضمان این شخص یعنی شبیه همین فرقی که بین هبه و بین قرض ایشان گذاشت، گفت هبه اذن در تملک بلاضمان هست، قرض اذن در تملک مع الضمان هست. اینجا هم

ایشان می‌گوید غسل این شخص در حمام عمومی از این قبیل است یعنی اذن می‌دهد صاحب حمام در غسل او مع الضمان لا بلاضمان.

آن وقت بحث در این است که حالا یک حمام عمومی است که نرخ از نرخ متعارف بیشتر است، می‌گوید آقا ما حمام‌مان بدهکار شده، اعلام کردیم که به جای ده هزار تومان، پانزده هزار تومان می‌گیریم، می‌خواهی بیایی می‌خواهی نیایی، آن حمام چند خیابان پایین‌تر ارزان‌تر می‌گیرد، بروید آنجا. خب این را چه جور توجیه بکنیم؟

توجیهی که ممکن است ایشان بکنند این است که از اول تعیین می‌کنم مقدار ضمان بالید را. ضمان بالید است نه بالعقد یعنی این جور نیست که قراردادی ببندد صاحب حمام با مردم، نه، اذن مع الضمان می‌دهد منتها مع الضمان باکثر من اجرة المثل. چه اشکالی دارد؟ ضمان بالید نه ضمان عقدی، ضمان یدی او هم تابع قرارداد است. ضمان به ید است اما می‌توانند تعیین کنند که جایی که قرار می‌گذارند، تعیین کنند ضمان یدی شما بیش از ضمان مثل است او هم قبول می‌کند. آقا! شما مجازید این غذا را بخورید اما پولش ده هزار تومان نیست، ما دوازده هزار تومان با شما حساب می‌کنیم، می‌خواهید بخورید می‌خواهید نخورید، می‌خواهید بروید جای دیگر. شما هم آن غذا را می‌خورید، باید دوازده هزار تومان بدهید. سبب ضمان اتلاف مال غیر است و الا شما که نخریدید غذا را اما چون قبلاً قرار بستید با طرف مقابل، با صاحب این رستوران که اگر این غذا را اتلاف بکنید و بخورید ضمان باکثر من ثمن المثل است، این اشکالی ندارد. این جور توجیه می‌کنند.

ولی به نظر ما این توجیه عرفی نیست. ضمان به ید یعنی این که شما این مال را اتلاف کردید، خب ضامن ثمن المثل او هستید. در این حمام غسل کردید، ضامن اجرة المثل او هستید. چرا ضامن باشید به ضمان ید؟

[سؤال: ... جواب:] این که راضی نیست مجانی بخورید، راضی نیست ارزان بخورید اما راضی است [به مبلغ بیشتر از متعارف].

..... حساب

68 جاری

من یک توضیح بدهم: همین مثال رستوران یا حمام، من خبر نداشتم، رفتم در این حمام غسل کردم آمدم بیرون دیدم نوشته که غسل در این حمام نرخش دوازده هزار تومان است و نرخ متعارف ده هزار تومان است، ده هزار تومان را می‌دهم، می‌روم، چه اشکالی دارد. اجرة المثل را می‌دهم. موقع غسل توجه نداشتم فکر می‌کردم او راضی است. پس صرف این که او می‌گوید اجرت آن دوازده هزار تومان وظیفه‌ای برای این شخص نمی‌آورد. پس ضمان به اکثر از ثمن المثل یا اجرة المثل ضمان عقدی است نه ضمان یدی. یا در این مثال رستوران: من حواسم نبود خوردم این غذا را، صاحب رستوران می‌گوید نرخش دوازده هزار تومان است، می‌گویید همه جا می‌گویند ده هزار تومان، شما می‌گویید دوازده هزار تومان؟ می‌گوید به همه گفتیم، می‌گویید به من که نگفتید. ضمان بالید بیش از ثمن المثل و اجرة المثل نمی‌شود، باید ضمان عقدی باشد.

بله، اگر قبلاً با هم توافق بکنند، حالا در ضمن اجاره یا در ضمن جعاله، اشکال ندارد، الزام‌آور است. صاحب حمام می‌گوید هر کس به این حمام برود باید دوازده هزار تومان بدهد، شما هم وقتی می‌بینید و وارد حمام می‌شوید دارید عملاً توافق می‌کنید دیگه چون می‌خواهید غسل‌تان صحیح بشود، اگر توافق نکنید غسل‌تان صحیح نمی‌شود مگر این که بخواهید بگویید من غسل نمی‌خواهم غسل بکنم، می‌خواهم کیسه بکشم حلال و حرامش مهم نیست، می‌آیید ده هزار تومان می‌دهید و می‌روید، هیچ بدهکار نیستید ولی کارتان حرام است. اما فرض این است که شما می‌خواهید غسل‌تان صحیح باشد، نمازتان صحیح باشد و لذا با توافق می‌روید داخل حمام، توافق که شد یعنی این جعاله را پذیرفتید، بر اساس جعاله می‌آیید دوازده هزار تومان می‌دهید. آن مثال رستوران هم همین است. اگر قبول نکردید دانه‌دانه برنج‌هایی که وارد معده شما می‌شود نفرین‌تان می‌کند چون اکل مال غیر است، آن وقت انرژی که بعد پیدا می‌کنید و اولاد پیدا می‌کنید یک شائبه‌ای از حرام دارد. اما اگر می‌خواهید غذای حلال به شکم‌تان برود وقتی می‌بینید گفته که هر پرس غذا دوازده هزار تومان می‌پذیرید، پذیرفتید می‌شود قبول جعاله.

پس اشکال ما به مرحوم آقای صدر این است: جناب آقای صدر! معنا ندارد شما قرض را ضمان مقتض ضمان یدی بگیرید، این ضمان عقدی است؛ این ناشی است از توافق طرفین. و خود شما پذیرفتید توافق گاهی به این است که بیش از یک ملیون که من قرض می‌گیرم ضامن باشم و این اشکال ندارد مگر در جایی

که ربا حرام است. حالا اگر ربا بین والد و ولد بود این هم اشکال ندارد به نظر مشهور. این نشان می‌دهد ضمان قرض ضمان بالید نیست، ضمان بالتوافق است، ضمان عقدی است. و الا ضمان توافقی نباشد چه ضمانی دارم من به بیشتر از ثمن المثل، چه وجهی دارد؟

پس به نظر ما حقیقت قرض انشاء تملیک است منتها سنخ این انشاء، انشاء تملیک مع الضمان است و لو عرف در تمامیت قرض صحتاً بلکه صدق عرفی قرض هم متفرع است به تحقق قبض. حالا مفهوم قرض این است مثل مفهوم بیع سلم این است که ثمن را در مجلس ندهید سلم صدق نمی‌کند، این جور گفته‌اند، تا مقترض پول را نگیرد قرض صدق نمی‌کند و عرف هم در ارتکازش قبض را شرط صحت قرض می‌داند اما بگوییم پس معلوم می‌شود که قرض در او انشاء تملیک مع الضمان نیست؟ حقیقت قرض همان حیازت مقترض نسبت به مال غیر بر می‌گردد، بگوید حیازت به اذن مالک و همراه با ضمان؟ نه، این خلاف ظاهر است.

[سؤال: ... جواب:] عرف قبض را شرط می‌داند اما حتماً باید بگوییم که حقیقت قرض متمرکز می‌شود در این حیازت؟ القرض هو حیازة مال الغير باذنه مع الضمان؟ نه.
پس به نظر می‌رسد عرفاً تعریف اول اقرب است به ارتکاز عرفی.

حقیقت سپرده‌گذاری

این بحث کلی است، تطبیقش بر سپرده‌گذاری‌های بانکی که ما ادعا می‌کنیم قرض است، بناء بر مبنای آقای صدر که خیلی واضح است که این پول‌هایی که بانک‌ها می‌گیرند قرض است. چرا؟ برای این که بانک که پول را می‌گیرد از طرف به عنوان این که مال فلانی است و نزد من امانت است و من مالک این پول نشدم، به این عنوان پول را نمی‌گیرد، پول را که گرفت پول را می‌گذارد در گاوصندوق به عنوان دارایی بانک حساب می‌کند. دارایی بانک اینقدر، بدهکاری بانک به مردم اینقدر. و لذا حقوق کارمندان را می‌دهد، به مردم وام می‌دهد با این پول، ملک می‌خرد برای بانک، تصرف مالکانه می‌کند. و لذا بستانکار، بدهکار، این جور می‌نویسند، یعنی این نشان می‌دهد که بانک وقتی این پول را بر می‌دارد حیازت می‌کند این پول را برای خودش مع الضمان. خب خیلی روشن است با تعریف آقای صدر که آنچه رخ می‌دهد قرض است.

..... حساب

70 جاری

و با تعریف مرحوم ایروانی هم همینطور، هبةً مع ایداع المالیه، خیلی روشن است. کسی که می‌آید پول را می‌گذارد در بانک از خصوصیت این پول صرف نظر می‌کند دیگه، خصوصیت این پول برایش دیگه مهم نیست. و لذا اگر یک ساعت بعد بگردد بگوید به پول نیاز دارم، بانک پول دیگری به او بدهد، نمی‌گوید همان پول خودم را می‌خواهم چون که امضاء پدرم بود. می‌گوید آقا! امضاء پدرت بود یا نبود، پول گذاشتی در بانک یک میلیون حالا این هم یک میلیون بردار برو، خصوصیت عین را می‌بخشد به بانک و مالیتش را این ادعا می‌کند.

و بنا بر مبنای اول هم همین است. بناء بر مبنای اول که مبنای مشهور هست ما معتقدیم در ارتکاز مردم این پول را که به بانک داد، دیگه این پول ملک خود این شخص نیست، ملک بانک هست. و لذا اگر پول موجود است در گاو صندوق بیاید بگوید آقا! من پولم را می‌خواهد، بانک می‌گوید ما مسئولیتی نداریم عین پولت را پس بدهیم، دفترچہات را بیاور یک میلیون پس‌انداز داری یک میلیون به تو می‌دهم، شخص این پول را می‌خواهی؟ ما همچون تعهدی نداریم.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! بعضی از مباحث می‌خواهیم وارد تفصیل بشویم، مردم گیج می‌شوند. بگوید آقا! شما به بانک قرض دادی؟ می‌گوید من هشتم گرو نهم هست، بیاییم به این بانک کذایی که به آلف و الوف رسیدند قرض بدهم؟ بگوییم شما تملیک کردی این پول را به بانک مع الضمان؟ می‌گوید من حالیم نیست. اما آن ریشه‌های ارتکاز عرف را وقتی بررسی می‌کنیم می‌بینیم تمام خصوصیات قرض اینجا هست و لذا کشف می‌کنیم در ارتکازش انشاء هم کرده. اگر این یک میلیون را بگذارد در اختیار این بانک، ناگهان یک سارق مسلحی بیاید این پول را بردارد، این آقا می‌گوید به من ربطی ندارد، شما پول را دست گرفتی، بسته‌بندی کردی، فرض کنید، پول را گذاشتی جلویت، سارق مسلح پول را برداشت، به من ربطی ندارد.؟؟ یا اگر برگردد این آقا بگوید عین این پول را می‌خواهم بانک می‌گوید یعنی چی عین این پول را می‌خواهی؟ می‌خواهی دفترچہات را بیاور معادل آن یک میلیون که گذاشتی یک میلیون به شما بدهیم. این غیر از تملیک مع الضمان چیز دیگری نیست.

و این که امام قدس سره احتمال دادند، فرمودند ما سپرده به بانک قرض به بانک یا اذن در اقتراض بانک هست، [اقول] نه، می تواند اذن در اقتراض باشد اما خلاف ارتکاز است. حالا اگر بانک بگوید من قصد قرض نکرده بودم، من پول را گذاشتم جلوی خودم اما هنوز قرض از شما برنداشتم، سارح مسلح آمد پول را دزدید، مردم چی می گویند؟ مردم می گویند آقا! پول را گذاشتیم در اختیار بانک، من چه ربطی دارد دزد این پول را دزدید. یک وقت از جیب من می دزدد، یک وقت جلوی روی من می دزدد، مسئولیتش با من است اما من پول را تحویل دادم، به من ربطی ندارد. پس کارمند بانک که پول را تحویل گرفت یعنی بانک تحویل گرفت چون وکیل از طرف بانک است، این یعنی ملک بانک شد. ما در ارتکازمان همان قرض می دانیم.

مرحوم آقای صدر فرموده من حقیقت قرض را برای تان معنا کردم، این عملیات بانکی هم به نظر من قرض است، ولی اگر کسی بگوید امکان دارد در بانکداری بیایند پس اندازشان را از قرض دادن خارج کنند؟ واقعا بخواهد امانت بگذارند این پول را در بانک، امکانش هست؟ ولی [باید] آن اهدافش حفظ بشود، بانک بتواند تصرف کند در آن ودیعه و سود بدست بیاورد و بخشی از سود را هم طبق موازین شرعی یا عرفی به آن صاحب سپرده بدهد، و اگر این مال تلف شد، بانک ضامن پول این سپرده گذار باشد، امانت و ودیعه با این خصوصیات. آقای صدر می گوید که بله امکانش هست، از نظر فقهی امکانش هست که بیایند در قانون بانکداری اسلامی بگویند آقا! ما برای این که از مشکلات قرض خلاص بشویم بیایید ودیعه بسپارید در بانک و این اهداف را ما تامین می کنیم. یک هدف این که بانک بتواند در این مال تصرف کند. دو: بانک مالک سود بشود. سه: بخشی از سود به سپرده گذار برگردد. چهار: بانک ضامن اصل پول مردم باشد. این چهار هدف: یک: بانک حق تصرف داشته باشد در این مال، دو: بانک سود کند از تصرفاتی که در این مال می کند، سه: بخشی از سود را به سپرده گذار بتواند بدهد و سپرده گذار مستحق باشد بخشی از سود را، چهار: سرمایه سپرده گذار تضمین بشود.

[سؤال: ... جواب:] حالا بحث این است که اگر این چهار هدف باشد، حالا بعضی از موقع ها این سپرده گذار سودی نمی خواهد، گاهی هم سود می خواهد، بحث ما کلی است.

ایشان فرمودند بله امکانش هست که ودیعه باشد و این چهار هدف تامین بشود:

..... حساب

72 جاری

اما هدف اول: چه اشکالی دارد ودیعه همراه با اذن در تصرف که از آن تعبیر می‌کنند به ودیعه ناقصه در مقابل ودیعه تامه. ودیعه تامه یعنی ودیعه‌ای که مستودع یعنی مالک اذن در تصرف ودعی ندهد، ودیعه ناقصه این است که مستودع یعنی مالک اذن در تصرف ودعی بدهد. چه اشکالی دارد؟

[سؤال: ... جواب:] چرا تصرف مالکانه می‌فرمایید؟ تصرف در مال غیر.

شما، خوب دقت کنید! یک میلیون امانت می‌سپارید پیش من، می‌گویم آقا! امانت‌داری سخت است، من حوصله‌اش را ندارم، می‌گوییم این یک میلیون امانت می‌دهیم به شما، ما راضی هستیم که مصرفش هم بکنی البته مع الضمان، من هم می‌گویم باشه یک کاریش می‌کنیم. من وقتی می‌روم جنس می‌خرم یک میلیون شما را به عنوان پول شما اداء می‌کنم بدهی خودم را نه به عنوان پول خودم. این تصرف مالکانه نیست، تصرف در مال غیر است. با پول شما بدهی خودم را می‌دهم و شما اذن دادید، چه اشکالی دارد؟ اتفاقاً، خوب دقت کنید! هم آقای خوئی در منهاج الصالحین دارد هم آقای سیستانی در بحث نماز وحشت، می‌گویند پول نماز وحشت را گرفتی، یادت رفته نماز وحشت بخوانی، اینجا آمدند این مسأله را مطرح کردند گفتند آقا! اگر احراز کردی رضای مالک را به تصرف در این مال، اذن که نداد ولی احراز رضایت باطنی کردی، می‌گویند در این حالی که پدرش مرحوم شده، دنبال کار خیری، شما هم که طلبه هستی نماز وحشت یادت رفت بخوانی، صبح بلند شدی، ای وای پول گرفتیم نماز وحشت بخوانیم، نماز صبح‌مان هم قضا شد، خب چه بکنیم در این پول؟ گفتند اگر احراز می‌کنید رضای مالک را، می‌توانی تصرف کنی در این پول. چطور؟ ادای دین بکن. یعنی [اگر] با شخص این پول جنس بخريد که معامله، شخصیه بشود، لایع الا فی ملک، نمی‌شود. برو با ثمن کلی فی الذمه خرید بکن، این مبلغ را به عنوان اداء دینت بده، در اداء دین شرط نیست که این پول ملک شما باشد، همین که مالک پول راضی است به رضای باطنی که شما اداء کنید دین‌تان را با آن پول اشکال ندارد. پول مردم است راضی نیست من تصرف کنم در آن، اشکال ندارد.

پس هدف اول تامین شد. ودیعه می‌گذارم در بانک، راضی هستم بلکه اظهار هم می‌کنم و اذن هم می‌دهم که شما با پول ما تصرف کنی منتها تصرف غیر مالکانه مثل همین مثالی که زدیم، اداء دین بکنی.

[سؤال: ... جواب:] اگر به ثمن شخصی بخواهند خرید کنند، آن معنایش این است که بحث دیگری پیش می‌آید، او را ان شاء الله فردا دنبال کنیم که آیا می‌شود مالک اذن بدهد با شخص پول من بروید خرید کنید که پول از من، خرید از شما. در مکاسب هم مطرح است، می‌رود به نانوا می‌گوید با پول من یک نان به این آقا بدهید، پول از شماست نان را آن فقیر مالک بشود. این صحیح است یا نیست این را ان شاء الله فردا بحث می‌کنیم. بعضی گفتند این چه معاوضه‌ای شد؟ عوض باید جایی برود که معوض از آنجا می‌آید که تبادل بشود، پول از جیب این آقا در می‌آید می‌رود به جیب یک آقای دیگر. ولی نیاز هم نیست به این مرحله. صاحب عروه که می‌گوید چه اشکالی دارد؟ این هم یک نوع معاوضه است، این هم یک نوع بیع است که فرمایش بعیدی هم نیست. اگر این باشد که خوب است. صاحب سرمایه می‌گوید پول از من، بروید با شخص این پول برای خودت خرید کنید. این هم نباشد، اداء دین که دیگه می‌شود کرد، با این می‌تواند دینش را اداء کند و آن هدف اول تامین می‌شود.

اما اگر بخواهد قرض بدهد این پول را به دیگران مثل این است که با شخص این پول بخواهد خرید کند، این از اشکالات مطلب هست که ان شاء الله این را فردا بررسی می‌کنیم. فعلاً مرحوم آقای صدر فرموده هیچ اشکالی ندارد که پول ودیعه باشد در بانک، قرض نیست، تا آخر هم قرض نیست، من قرض ندادم به بانک، بانک ماذون است در تصرف در این مال و تصرفش هم به نحوی است که برای بانک سود دارد. این هیچ اشکالی ندارد. ان شاء الله بحث راجع به بقیه اهداف و فرمایشات آقای صدر و صحت و سقم آن در جلسات آینده مطرح می‌شود.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۸

سه‌شنبه - ۹۷/۰۴/۱۲

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله في الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين.

..... حساب

74 جاری

بحث در این بود که سپرده بانک در حساب پس انداز یا حساب جاری عرفاً قرض به بانک هست ولی مرحوم آقای صدر فرمودند امکان این هست که قانون تصویب کنند و بگویند ما این پس اندازها را به عنوان ودیعه به بانک قبول می کنیم و اهداف بانک و همین طور مردم با همین ودیعه تامین می شود. چهار هدف بود: یکی این که بانک حق تصرف داشته باشد در این مال. دیگری این که این مال تضمین بشود که اگر تلف شد بانک معادلش را پرداخت کند به سپرده گذار. سومین هدف این بود که سودهایی که از این مال به دست می آید مال بانک باشد. چهارم این بود که ودیعه گذار هم بخشی از سود را مستحق باشد.

اما هدف اول که بانک حق تصرف داشته باشد، می شود با این فرض تصحیح بکنیم که بگوییم که ودیعه همراه با اذن مالک در تصرف بانک در آن باشد که از آن تعبیر می شود به ودیعه ناقصه، در عین حالی که این مال ملک صاحب حساب هست و لکن بانک ماذون است در تصرف. تارة تصرفش به این است که با مال دیگری اداء دین خودش را بکند، بدهکاری که بانک دارد، به کارمندانش حقوق بدهد یا جنس هایی که خریده و بدهکار شده به ثمنش با مال غیر اداء می کند دین را، این مشکلی ندارد، اداء دین به مال غیر با رضای او جایز است.

اما اگر با این مال بانک می خواهد قرض بدهد به مردم یا با شخص این مال خرید و فروش بکند، مشهور اشکال می کنند. مشهور می گویند تا مالک نشود انسان یک مالی را نمی تواند او را قرض بدهد. بله، می تواند بانک وکیل باشد از طرف صاحب حساب که قرض بدهد مال او را به دیگران و لکن در اینجا آن وقت مقرض می شود صاحب حساب نه بانک، بانک می شود واسطه. بانک می شود واسطه در این که پول شمای صاحب حساب را از طرف شما قرض بدهد به متقاضی وام، شمای صاحب حساب می شوید مقرض و بانک می شود واسطه در قرض و این اشکالی ندارد. اما اگر خود بانک بخواهد مقرض باشد و صاحب حساب بگوید من کار به کسی ندارم، من بانک را می شناسم، من به کسی قرض نمی دهم که بعد مشکل پیدا کنم با او، امانت دست بانک است، بانک خودش می داند، بانک اگر بخواهد مقرض بشود اینجا مشهور اشکال می کنند. چه جور لایبع الا فی ملک داریم، فرق نمی کند لاقرض الا فی ملک هم مثل لایبع الا فی ملک هست. و این اشکال، اشکال قوی هست که مشهور می کنند.

برخی توجیه می‌کنند می‌گویند اگر صاحب مال به شخصی بگوید اذن می‌دهم تو مال من را به دیگران قرض بدهی از طرف خودت که مقرض، خودت باشی این اشکال ندارد، عقلائی هست و ملتزم می‌شویم به ملکیت آنما برای این بانک. یک آن عرفی وقتی که می‌خواهد بانک قرض به دیگران بدهد، مالک این مال می‌شود. و لکن این بازگشتش عملاً به این می‌شود که بانک اول خودش قرض بر می‌دارد چون مالک می‌شود مالک شدنش هم بضمان هست، آن آنی که ملتزم بشویم این بانک مالک می‌شود یعنی قرض بر می‌دارد دیگه، بعد قرض می‌دهد به دیگران، خب از حقیقت ودیعه خارج می‌شود، بانک مقترض می‌شود. یک آن، خودش قرض بر می‌دارد بعد به دیگران قرض می‌دهد.

[سؤال: ... جواب:] همان تعبیری که لاتبع الا فی ما تملک در قرض هم می‌آید. ... چه فرق می‌کند؟ [اگر] شما مال غیر را قرض می‌دهی و کالتا قرض می‌دهی که مقرض می‌شود موکل شما [و اگر] اصالتاً قرض می‌دهی چه حقی داری در مال غیر که او را قرض می‌دهی. ... اذن داد که قرض بدهی از طرف او که می‌شود مقرض آن شخص مالک و صاحب حساب. [اگر] اذن می‌دهد صاحب حساب که از طرف خودت قرض بدهی مگر مال من است که من آن را قرض بدهم. ... من این مال را قرض می‌دهم که این آقا بدهکار بشود به بدلس به من در حالی که این مال، مال من نیست، خب عقلائی نیست که انسان مال دیگری را از طرف خودش قرض بدهد مگر این که اول عرفاً مالک بشود بعد قرض بدهد.

اما در بیع که من با اذن صاحب پول شیئی را برای خودم خرید کنم، بانک با اذن صاحب پول برود مسکن برای خود بانک بخرد، ماشین برای خود بانک بخرد، مشهور این را هم اشکال کردند، گفتند بیع، معاوضه است. معاوضه یعنی جابجا شدن ثمن به جای مثنی و بالعکس. این در مکاسب هم مطرح است که شخصی به خباز می‌گوید که خذ هذا الفلس، این فلس را بگیر و یک نان به این آقا بده، بحث می‌کنند مالک این نان کیست؟ مالک فلس من هستم، اما مالک نان کیست؟ من مالک نان هستم؟ من مشتری هستم؟ و بعد نان را تحویل می‌دهم به آن فقیر یا نه، اصلاً آن فقیر مشتری است چه بسا من این فلس را به خود فقیر می‌دهم می‌گویم برو با این فلس نان بخر برای خودت، این فلس را به او هبه کردم؟ هبه نکردم گفتم این فلس را

..... حساب

76 جاری

بگیر، مثلاً این پانصدی را بگیر برو برای خودت نان بخر، مشهور گفتند نمی‌شود این پانصدی مال من باشد و مالک نان آن فقیر باشد. پس باید آن فقیر برای من نان بخرد بعد برای خودش بردارد و استفاده کند.

اما صاحب عروه اشکال خوبی کرده فرموده چه اشکالی دارد که به اذن صاحب این فلس این فقیر برود به خباز بگوید که آقا! با این فلس یک نان به من بده، این هم یک نوع خرید است، خرید این نان به مال غیر با اذن او. حالا معاوضه نباشد به آن معنایی که مشهور می‌گویند که ثمن جایگزین مثنی بشود، از آن جیبی که ثمن می‌رود مثنی هم به همان جیب برود، ولی این یک بیعی است، احل الله البیع و عقلائی هم هست.

[سؤال: ... جواب:] معاوضه به این معنا که آنی که ثمن را می‌دهد همان مالک مثنی بشود که نیست. ... مشهور این جور فهمیدند که تبدیل مال بمال یا مبادله مال بمال بدل به جای مبدل بنشیند، مبدل به جای بدل بنشیند. پول از ملک من خارج می‌شود آن وقت نان به ملک این فقیر می‌آید، این چه معاوضه‌ای است؟! این شبیه همان که گفت گنه کرد به بلخ آهنگری به شوستر زدند گردن مسگری. این چه جور مجازات نیست، این هم مبادله نیست که پول من می‌رود، من دارم این مال را از دست می‌دهم، از ملک من خارج می‌شود به ملک خباز، و آن نان برود از ملک خباز به ملک فقیر. ... مبادله نیست، معاوضه نیست. مشهور این جور اشکال کردند. ولی کلام در این است که چه لزومی دارد عقلائاً این نحو معاوضه وجود داشته باشد در او، این هم یک نوع بیع است و احل الله البیع او را می‌گیرد و عقلائی هم هست.

[سؤال: ... جواب:] آخه در قرض، من مال شما را قرض بدهم نه به وکالت از شما که شما بشوید مقرض، من خودم مقرض بشوم بعد شما مقترض ضامن بشوید این عقلائی نیست. آخه ضامن، ضامن مال مالک می‌شود، من که مالک نیستم، مالک صاحب حساب است، من بانک که مالک نیستم، آن وقت مال صاحب حساب را قرض می‌دهم به متقاضی وام، متقاضی وام هم ضامن من بشود، بدهکار به من بشود، این عقلائی نیست.

[سؤال: ... جواب:] قرضی که بانک به مردم می‌دهد چه؟ پس باید یک آن، تملک بکند، تملک که کرد تملکش می‌شود مع الضمان و قرض. پس فرض این است که ما می‌خواهیم یک کاری بکنیم که بانک از مردم قرض نگیرد. ... بالاخره وقتی که می‌خواهد قرض بدهد اولش ماذون است برای خود قرض بردارد و به

دیگران قرض بدهد، تا برای خودش قرض برداشت احکام قرض بار می‌شود. ما می‌خواستم کاری بکنیم مشکلات قرض را پیدا نکند.

یک راه حلی به جای قرض برداشتن بانک ممکن است ارائه بشود، این را در پرانتز عرض کنم و فرمایشات آقای صدر را تکمیل کنم و آن این است که بانک بگوید من قرض نمی‌دهم این مال را، چه جور ماذون بود از طرف صاحب حساب که دین خود را اداء کند و گفتیم این اشکالی ندارد، اداء دین به مال غیر، ماذون هم باشد دیون دیگران را اداء کند بدون این که قرضی بگیرد از صاحب حساب، قرضی بدهد به کسی. این حساب اعتماد، حالا نمی‌دانم افتتاح اعتبار می‌گویند، حساب اعتباری، این از این قبیل هست. افراد می‌آیند بانک افتتاح حساب اعتباری می‌کنند یعنی چی؟ یعنی می‌تواند تا صد ملیون خرید کند به حساب بانک، بانک به او هیچ پولی نمی‌دهد، می‌آید افتتاح اعتبار می‌کند، گشایش اعتبار، کارت اعتباری، مجاز می‌شود تا سقف مثلا صد ملیون خرید کند و بانک تسویه حساب می‌کند با آن شرکتی که این آقا از او خرید می‌کند. این قرض نیست. شما مجاز شدید بروید خرید کنید، بدهکار بشوید، بانک بدهی شما را پرداخت می‌کند. پس نه بانک به شما قرض می‌دهد و می‌تواند هم بانک بگوید من هم از صاحب حساب قرض نگرفتم، صاحب حساب یک پولی امانت گذاشت پیش من برای تصرفات مشروع، یک تصرف مشروع این است که من با پول او اداء دین مردم بکنم. تا اینجا که هیچ مشکلی ندارد.

می‌ماند بحث سودش که بانک می‌گیرد از آن شخص که کارت اعتماد گرفت یا سودی که به صاحب حساب می‌دهد. این را انشاء الله در هدف سوم و چهارم توضیح خواهم داد که مشهور این را بی‌اشکال می‌دانند، بانک می‌تواند سود بگیرد و می‌تواند به صاحب حساب هم سود بدهد. این را توضیح خواهیم داد. فعلا هدف اول را بیان کردیم که راه‌هایی هست که این مال ودیعه باشد، بانک قرض نگیرد و بتواند بانک تصرف کند در این مال. البته بعد از تصرف و تلف شدن این مال دیگه ودیعه نیست اما مهم این است که ما دیگه مبتلا به قرض نکردیم بانک را، بانک قرض نگرفت. مهم این است که ودیعه است، تبدیل به قرض نشد، بعد از این که مصرف هم شد قرض نشد، دین شد. فرق است بین دین و قرض. ماذون بود بانک این ودیعه را مصرف کند اما وقتی که مصرف کرد، فرض کنید بدهی خودش را اداء کرد با آن، بانک بدهکار می‌شود به

..... حساب

78 جاری

صاحب ودیعه، دیگه بقائاً ودیعه‌ای وجود ندارد اما هیچوقت قرض نشده، بانک مدیون به صاحب حساب می‌شود بدون این‌که عملیات قرضی صورت بگیرد، دین اعم است از قرض، هر مقروضی مدیون هست اما هر مدیون مقروض نیست. کسی می‌زند شیشه مردم را می‌شکند مدیون هست به آن صاحب شیشه اما مقروض نیست. جنس نسبه می‌خرد مدیون هست به بائع اما مقروض به او نیست. یک احکامی هست مربوط به قرض، این احکام در دین غیر قرضی نمی‌آید. حالا این احکام چی هست ان شاء الله توضیح می‌دهم.

[سؤال: ... جواب:] چرا خلاف مقتضای ودیعه است اذن در تصرف در ودیعه؟ بقائاً ودیعه از بین می‌رود چون مصرف شد. ... ودیعه این است که تا مال من موجود است حفظش بکن اما ماذون هستی این را مصرف بکنی اما تا مصرف نکردی طبق آن راهی که من برای تو تجویز کردم باید حفظ بکنی و مال من هست. برای همین گفتند ودیعه ناقصه. ودیعه ناقصه یعنی همین که شما ماذون در تصرف حتی تصرف متلف هم هستید. اشکال دارد؟ چه اشکالی دارد؟

هدف دوم در سپرده‌های بانکی این بود که اصل مال افراد تضمین بشود، حفظ بشود، ضرر و زیانی متوجه صاحب حساب نشود. خب این را هم می‌شود تامین کرد. چرا؟ مرحوم آقای صدر فرموده از سه راه می‌شود این را تامین کرد:

راه اول این است که بگوییم آقا! این که فقهاء می‌گویند ودعی ضامن نیست، این وجهش در ودعی این است که ید ودعی ید تبعی است، ید مستقل نیست ولی این در ودیعه تامه است، ودیعه ناقصه که مجاز است این بانک مثلاً در تصرف، اینجا یک نوع استقلالی دارد ید بانک، یدی که مجاز است در تصرف. و ما گفتیم که اگر صاحب مال راضی بشود به عدم ضمان، این شخص که مال در ید او هست ضامن نیست. مثل عاریه غیر مضمونه. اما اگر صاحب مال راضی نشود به عدم ضمان، مقتضای صناع است این است که این شخصی که مال دیگری در نزد او هست و آن شخص مالک راضی نیست به عدم ضمان این آقا، مقتضای صناع است این است که این آقا ضامن باشد. صاحب حساب که پولش را می‌گذارد نزد بانک، بانک ودعی محض که نیست، ودیعه تامه که نیست این مال در نزد بانک، بانک ماذون است در تصرف و لذا یک استقلالی دارد ید بانک. صاحب حساب می‌گوید من راضی نیستم تو ضامن نباشی نسبت به این مال من، اگر تلف بشود یا اتلاف بشود مقتضای

صناعت این است که او ضامن است. و این روایاتی هم که می‌گویند و دعای ضامن نیست انصراف دارد به ودیعه تامه.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که ظهور عرفی حساب باز کردن در بانک این است که بانک ضامن سرمایه این شخص هست.

این راه اول برای حکم به ضمان بانک.

راه دوم: ایشان فرموده بگوییم اصلاً قرارداد ضمان می‌بندند بانک و این شخص صاحب حساب. طبق توجیه اول ضمان بانک ضمان یدی بود اما طبق این توجیه ضمان بانک ضمان عقدی است یعنی طبق قرارداد بانک ضامن می‌شود نسبت به این سرمایه. و ضمانش هم ضمان عهده است نه ضمان ذمه.

این را توضیح بدهم:

اگر قرض می‌داد صاحب حساب به بانک، بانک ضمانش ضمان ذمه بود چون ملک بانک می‌شد این پول، بدل این و مثل این را بانک بدهکار بود به صاحب حساب. اما در ودیعه این پول هنوز مال صاحب حساب است، بانک می‌گوید من در قبال این پول که ملک شماست متعهد و مسئولم. می‌شود ضمان عهده.

[سؤال: ... جواب:] بدهکار نیستم من بانک به صاحب حساب، در مقابل این پول که ملک اوست متعهد و مسئولم که اگر تلف شد بدل او را بدهم یا اگر هم موجود بود من مجازم که بدل او را بدهم که این روشن است، بحث این است که اثر ضمان این است که اگر ضرر و زیانی وارد شد به صاحب حساب بانک متعهد است. می‌شود ضمان عهده.

خوب دقت کنید! یک وقت می‌روید این افرادی که ظروف کرایه می‌دهند، صندلی کرایه می‌دهند، یک فرض اجاره است، خب حرفی نیست، اجاره می‌کنید دویست صندلی و دویست ظرف برای مجلس عروسی‌تان. این یک نوع. یک نوع عاریه است، عاریه می‌گیرید. صاحب این ظروف و این صندلی‌ها می‌گوید آقا! من شما را نمی‌شناسم، یک شخصی که پیش ما شناخته شده است بیاید ضامن تو بشود، شما می‌روید به یکی از این همسایه‌های این آقای که ظروف کرایه می‌دهد می‌گویید می‌آید ضامن من بشوید؟ می‌گویید حرفی نیست، می‌آید امضاء می‌کند آنجا، این ضمانتش چیه؟ ضمانت ذمه است؟ نه، بدهکاری در کار نیست.

..... حساب

80 جاری

نه شمای مستعیر بدهکار هستی و نه این که آن ضامن بدهکار می شود. این ضمان عهده است. و می تواند ضامن برای ضمانتش هم پول بگیرد. رفتی می گویی حاج آقا! ما خدمت شما از قدیم ارادت داشتیم، می آیی ضامن ما بشوی که به ما این ظروف و این صندلی ها را کرایه بدهند؟ او هم می گوید داداش! هزینه دارد، یک پولی باید به ما بدهی، بابت همین ضمانتش پول می گیرد، اشکالی ندارد. این مورد، ضمانت عهده است. اینجا هم همین است، بانک می تواند ضامن بشود، ضمان عقدی نه ضمان یدی بر خلاف راه قبلی که ضمان یدی بود. و این هم ضمان عهده است نه ضمان ذمه تا بگویید بحث بدهکاری نیست اینجا.

راه سومی که مرحوم آقای صدر توجیه کرده برای ضمان بانک، ضمان محدود است. آن راه اول و دوم ضمان غیر محدود بود. این راه سوم ضمان محدود است. ضمان محدود یعنی چی؟ یعنی بانک می گوید تا سرمایه بانک وافی هست به بازپرداخت اموال شما، ما ملزمیم و الا اگر بانک ورشکست بشود، من سرپرست بانک ملزم نیستم بروم اموال دیگر را حراج کنم بیایم پول شما را بدهم. به این می گویند ضمان محدود. ضمان در این شرکت ها خیلی از مواقع همین ضمان محدود است یعنی مسئولیت صاحبان این شرکت محدود است، اگر بدهکار بشوند به مردم، اگر اموال مردم در نزد این ها باشد و آسیبی ببیند لازم نیست که صاحبان این شرکت خانه و ملک شخصی شان را بفروشند بیایند بدهی ها و یا اموال مردم را تسویه بکنند، نه، به این می گویند ضمان محدود.

توجیه فقهای چیه؟ توجیه فقهای این است که مرحوم آقای صدر فرموده این مبلغی را که بانک از صاحب حساب می گیرد توافق می کند با صاحب حساب که این مبلغ به نحو کلی فی المعین در بقیه اموال موجود در بانک مضمون باشد. تا حالا شمای صاحب حساب این بسته اسکناس یک ملیونی را مالک بودی، از این به بعد مالک یک ملیون کلی فی المعین هستی. اثرش چیه؟ اثرش این است که تا به اندازه یک ملیون در اموال بانک باشد باید به شما بدهند. البته شما تنها نیستی، هزاران صاحب حساب مثل شما هستند، آن ها هم مدعی هستند. حالا فرق نمی کند چه شما چه دیگران می توانید افتتاح حساب بکنید، بانک بدهکار نیست به شما، از ملک شخصی این یک ملیون تبدیل می شود به ملک کلی فی المعین، این اشکال ندارد. بانک

بدهکار نیست، تا در بانک وجود دارد اموالی که شما بتوانید پس بگیرید حق دارید پس بگیرید. اما اگر ورشکست کلی بشود بانک، دیگه کلی فی المعینی وجود ندارد.

مثل این که شما یک گوسفند ببرید به یک کسی که گله گوسفند دارد همین قرارداد را ببندید بگویید من این گوسفند را که به شما تحویل می‌دهم مالک یک گوسفند از این صد گوسفند باشم. شما از این به بعد اگر یک گوسفند هم بماند از این صد گوسفند باید آن یک گوسفند را به این آقا بدهی. این معنای کلی فی المعین است. اما اگر همه صد گوسفند تلف شد شما بدهکار نیستی.

[سؤال: ... جواب:] اوفوا بالعقود، یک عقدی است، تبدیل ملک شخصی به کلی فی المعین. ... بستگی به توافق دارد، بگویند این یک ملیون در بقیه اسکناس‌هایی که در بانک هست یا در کل اموال بانک چه اسکناس چه اعیان، او دیگه بستگی به توافق دارد.

[سؤال: ... جواب:] شرکت به نحو اشاعه با کلی فی المعین فرق می‌کند. در اشاعه مثلاً اگر همان یک گوسفند را که شما می‌برید به صاحب این گله گوسفند، او نود و نه گوسفند دارد، شما یک گوسفند دادید به او، توافق کردید که یک صدم این گوسفندها مال شما باشد، حالا اگر پنجاه تا از این گوسفندها تلف شود شما سهم‌تان از یک گوسفند تبدیل می‌شود به نیم گوسفند. در اشاعه، زیان به همه شرکاء وارد می‌شود، در کلی فی المعین نه، تا به اندازه سهم این شریک که مالک کلی فی المعین هست وجود دارد، باید سهم او را کامل بدهید. و لذا این در فقه خیلی مهم است که ببینیم شرکت به نحو اشاعه است یا به نحو کلی فی المعین است.

[سؤال: ... جواب:] اقسام شرکت این است:

شرکت در عین به نحو اشاعه، شرکت در مالیت عین به نحو اشاعه. حالا وارد آن بحث نمی‌خواهیم بشویم. شرکت در عین به نحو اشاعه مثل دو تا برادر که ارث می‌برند منزل پدری را، نصف مشاع مال این برادر است، نصف مشاع مال آن برادر است. هر زبانی که وارد بشود بالسویه بر هر دو وارد می‌شود. قسم دوم شرکت در مالیت عین هست به نحو اشاعه، مثل زوجه. یک هشتم بناء به نحو اشاعه مال او است اما شرکت او شرکت در مالیت بناء است، استحقاق عین ندارد. آنجا هم اگر آسیبی وارد بشود شهادتاری نصف

..... حساب

82 جاری

این خانه را تخریب کند، هم زیان بر زوجه وارد می‌شود هم بر بقیه ورثه چون اشاعه است و لو شرکت در مالیت عین است به نحو اشاعه.

قسم سوم شرکت به نحو کلی فی المعین است. که البته این هم دو قسم می‌شود: شرکت به نحو کلی فی المعین در عین، شرکت به نحو کلی فی المعین در مالیت.

اگر می‌خواهید مثال بزنم این بحث هم ناقص نماند، شما می‌روید یک مرغ از این پنج تا مرغ را می‌خرید به نحو کلی فی المعین، فردا که می‌روید تحویل بگیرید چهار تا مردند، آن مرغی که مانده مال شماست. این خاصیت کلی فی المعین است که یک دانه هم بماند مال شماست. زیان بر شما وارد نمی‌شود.

شرکت به نحو کلی فی المعین در مالیت مثل وصیت می‌ماند که می‌گوید ان مت فالف دینار من اموالی لزید، اگر من مردم هزار دینار از اموال مال زید، این شرکت به نحو کلی فی المعین است، یعنی هر آسیبی به اموال این میت بخورد هزار درهم کمتر نمی‌شود چون کلی فی المعین است. این طور نیست که اگر برخی از اموال این مرحوم تلف بشود ورثه بگویند چرا ما ضرر کنیم، تو هم باید ضرر بکنی آقای موصی! له، تو هم به جای هزار درهم نهصد درهم بگیر. می‌گوید نه، من که شریک به نحو اشاعه نیستم، من شریک به نحو کلی فی المعین هستم. خوب دقت کنید! فقه دقائق و ظرائف در نظرتان باشد. مثال زدم ان مت فثلث مالی لزید، او اشاعه است، درصد مشاع است. مثال زدم ان مت فالف دینار من اموالی لزید، این کلی فی المعین است. اگر می‌گفت ان مت فثلث اموالی لزید او اشاعه است.

[سؤال: ... جواب:] ثلث ظهور در اشاعه دارد. ... فرق می‌کند، ثلث مالی لزید ظهور در اشاعه دارد، الف دینار من اموالی ظهور در کلی فی المعین است.

این کلی فی المعین است، به نحو شرکت در مالیت هم هست. یعنی چی؟ یعنی نمی‌تواند این موصی له بگوید، فرض کنید هر چی دارایی دارد پول نقد است، موصی له نمی‌تواند من عین این پول‌ها را می‌خواهم، مثلاً صد تا گوسفند دارد بگوید من به اندازه هزار دینار از این گوسفندها می‌خواهم، گوسفندها گران شده سهم من هم گران شده. نه، توی موصی له مالیت هزار دینار را مالک هستی، شرکت به نحو کلی فی المعین هست در مالیت. یعنی شمای موصی له مستحق عین نیستی، ممکن است این گوسفندها زمان وفات میت

ده هزار دینار ارزش داشت حالا بیست هزار دینار ارزش دارد، ولی سهم شما زیاد نمی‌شود. شما فقط به اندازه هزار دینار مالک هستی، گران بشود این ترکه میت ارزان بشود تاثیری در اندازه ملک شما ندارد. می‌شود شرکت به نحو کلی فی المعین فی المالیة. و لذا روشن بشود شرکت در عین به نحو اشاعه، شرکت در مالیت عین به نحو اشاعه، شرکت به نحو کلی فی المعین در عین، شرکت به نحو کلی فی المعین فی المالیة مثل همین وصیت یا مثل طلبکارهای میت که هزار دینار طلبکار هستند از میت در مقابل شرکت به نحو کلی فی المعین در عین مثل این که یک مرغ شما از این پنج مرغ خریدید به نحو کلی فی المعین، شما یک مرغ از این پنج مرغ را مالک هستید، گران بشود ارزان بشود یک مرغ مالک هستی. شرکت در عین هست به نحو کلی فی المعین.

پس تا اینجا هدف دوم هم توضیح داده شد، بانک می‌تواند این امانت را برای مردم تضمین کند از سه راه، سه راه را بیان کردیم. این بیان آقای صدر بود با توضیحات ما. ان شاء الله هدف سوم و چهارم فردا توضیح داده می‌شود و جمع‌بندی می‌شود و وارد بحث راه‌های فرار از ربا در بانکداری اسلامی می‌شویم ان شاء الله.

جلسه ۹

چهارشنبه - ۹۷/۰۴/۱۳

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

بحث راجع به فرمایشات مرحوم آقای صدر بود که فرمود و لو در ارتکاز مردم حساب پس‌انداز قرض به بانک است ولی امکان این هست که ودیعه به بانک بشود، طبق قانون بانکی بگویند که ما از مردم قرض نمی‌گیریم، تملک نمی‌کنیم پس‌اندازهای مردم را بلکه ودیعه نزد بانک است و لکن چهار هدف در پس‌انداز بانکی را تامین می‌کنیم: یک: این که بانک مجاز است در تصرف، این می‌شود ودیعه همراه با اذن در تصرف بانک.

این اذن در تصرف، شرط ضمن عقد نیست چون ودیعه عقد نیست. ودیعه یک نوع اذن است، عقد بر آن صادق نیست. مثل وکالت، عقد نیست و لو مسامحتا از آن تعبیر می‌کنند به عقد وکالت، یک نوع اعتبار است.

..... حساب

84 جاری

ودیعه یک نوع اعتبار و اذن در حفظ مال الغیر است. و لذا شرط در ضمن و دیعه به عنوان ضمن عقد لازم الوفاء نیست. و لکن این مهم نیست، مهم این است که مالک اذن می‌دهد در تصرف بانک. شرط ابتدائی یعنی وعده ابتدائی؛ وعده ابتدائی به نظر مشهور لازم الوفاء نیست. و حداقل این است که تکلیف الهی هم باشد وعده ابتدائی، حق‌آور نیست. شما اگر وعده بدهید به شخصی که من به شما وام می‌دهم، مشهور که می‌گویند اصلاً لازم الوفاء نیست، برخی مثل آقای سیستانی، آقای وحید احتیاط واجب می‌کنند در وفاء به وعده و همین‌طور آقای زنجانی اما این وفاء به وعده اگر واجب بشود به نظر برخی از فقهاء یا احتیاط واجب حق‌آور نیست یعنی طرف مقابل نمی‌تواند شما را الزام کند که حق من را بدهد. وعده ابتدائی فوقش وجوب وفاء دارد شرعاً بینک و بین الله اما طرف مقابل حق الزام ندارد برود دادگاه شکایت کند که آقا وعده داده به من وام بدهد اما وام نمی‌دهد.

[سؤال: ... جواب:] شرط ضمن عقد آن هم در صورتی که عقد لازم باشد خب این شرط لازم الوفاء است، شرط در ضمن عقد جایز تا مادامی که فسخ نکند طرف عقد این عقد جایز را، شرط آن لازم الوفاء نیست اما اگر شرط در ضمن عقد نبود، خب این به عنوان شرط مشهور می‌گویند وجوب وفاء ندارد. حالا اگر مثلاً و دیعه یک شرطی داشت، شرطش این بود که بانک کاری برای صاحب حساب که و دیعه سپرده است انجام بدهد، بانک می‌گوید من دیگر نمی‌خواهم این کار را انجام بدهم، پشیمان شدم، نمی‌شود بانک را الزام کرد که باید انجام بدهی، المؤمنون عند شروطهم، مشهور این را می‌گویند. بله، شرط ابتدائی یک وعده ابتدائی، برخی قائلند وجوب وفاء دارد اما به عنوان حق الناس نیست که بشود الزام بکند طرف مقابل بانک را که از تو شکایت می‌کنم اگر به این وعده وفاء نکنی. ... بالآخره الشرط الزام فی بیع و نحوه. ... اصل و دیعه عقد نیست، معلق کرد و دیعه را بر یک التزامی که تو باید این کار را برای من صاحب حساب بکنی، او هم می‌گوید چشم، بعد می‌گوید نخیر، می‌شود خلف وعده. این مهم نیست مهم این است که و دیعه به بانک توأم بود با اذن.

[سؤال: ... جواب:] برخی از اعتبارات متضمن اذن است نه متضمن عقد. مرحوم نائینی فرموده است که عقود اذنیه مشمول اوفوا بالعقود نیستند و در حقیقت مسامحتاً به این‌ها می‌گویند عقد، التزام مشدد که العقد التزام مشدد، این صادق نیست بر این‌ها. و دیعه عقدی نیست که شرط در ضمن آن واجب الوفاء باشد

به عنوان شرط در ضمن عقد لازم یا حتی شرط در ضمن عقد جایز که آن هم تا فسخ نشود عقد جایز لازم الوفاء است. حالا ممکن است برخی مخالف باشند با این مطلب اما ما می‌خواهیم بگوییم حتی اگر شرط در ضمن ودیعه لازم الوفاء نیست که ظاهر مشهور است ما مشکل پیدا نمی‌کنیم چون بالاخره اذن داد این صاحب ودیعه به بانک در تصرف، هر وقت هم از اذنش برگشت بانک هم می‌گویند پولت را بردار و برو.

هدف دوم این بود که تضمین بشود پول صاحب حساب که آن هم دیروز بحث شد و ما مطالب مرحوم آقای صدر را نقل کردیم که اشکالی در این تضمین نیست. ایشان می‌فرمایند که اصلاً عقد ضمان یک عقد مستقل است. ضمان هم ضمان عهده‌ی می‌تواند باشد یعنی اصلاً چه جور شما بروید ضامن وام می‌شوید، یک عقد مستقلی است بین شما و بین بانک، می‌گویید من ضامن وام این آقا هستم، بانک هم می‌گوید قبول کردم، این عقد مستقلی است، مشمول اوفوا بالعقود است. و لمن جاء به حمل بعیر و انا به زعیم یعنی انا به ضامن. بنابراین ودیعه به شرط ضمان این شرط ضمانش اصلاً یک عقد مستقل می‌تواند باشد و مشمول اوفوا بالعقود. بانک ضامن عهده‌ی می‌شود یعنی می‌گوید من مسئولم در مقابل پولی که شما گذاشتید، متعهد به آن هستم، اگر تلف شد از جیب خودم تدارک خواهم کرد.

هدف سوم این است که بانک سود ببرد از این پول‌ها. این هم تامین می‌شود. مرحوم آقای صدر فرمودند که سودی که بانک می‌گیرد یا بابت قرضی است که به مردم می‌دهد یا بابت معاملات شرعیه‌ای است که انجام می‌دهد مثل بیع یا مضاربه. پول صاحب حساب را بانک به عنوان ودیعه گرفت، ده میلیون در حساب زید پیش بانک است به عنوان ودیعه، خب اگر قرض بدهد به عمرو چه بسا گفته می‌شود که اشکال ندارد که شرط سود بکند چون این بانک مقرض نیست. مقرض یعنی صاحب این مال، زید است، مقرض عمرو است، بانک واسطه است، یک وجه این است که اصلاً بگوییم اشکالی ندارد در عقد قرض شرط بکنند فایده‌ای را و ربی‌ی را برای غیر مقرض. شما ده میلیون قرض می‌دهید به شخصی به شرط این که کمک کند به بناء این مسجد. یک وجه این است که گفته می‌شود این اشکال ندارد چون ظاهر ربا این است که مقرض سود بگیرد، مقرض می‌گوید من سودی نمی‌گیرم، من وکیل کردم بانک را، بانک که واسطه است شرط سود برای خودش می‌کند.

..... حساب

86 جاری

یک وجه دیگر این است که بانک می گوید من برای وساطتم سود می گیرم. بانک می گوید من صاحب پول نیستم، من مقرض نیستم، من واسطه نیستم، واسطه گری خرج دارد، دفتر و دستک درست کردیم، کارمند استخدام کردیم، هزینه می کنیم، باید شما به ما یک مبلغی بدهید برای واسطه گری.

این وجه دوم که هیچ اشکال ندارد. اگر شما بگویید که تقاضای وام پذیرفته می شود، درب حجره تان بنویسید تقاضای وام پذیرفته می شود، می آید می گوید ما می خواهیم ازدواج کنیم، می خواهیم خانه بخریم، برای ما وام جور کن. شما می گوید من که خودم پول ندارم، من می روم با این مؤسساتی که آشنا هستم، بالاخره برای شما رو می زنم وام جور می کنم اما برای من هم معادل درصد وام را از شما می گیرم. اشکال شرعی ندارد، این بازگشتش به جعاله است، جعل تعیین می شود برای این واسطه گری شما. و لذا آقای سیستمی یک پیشنهادی کردند و لو خیلی عملی نیست در یک تشکیلات و آن این است که فرمودند می توانند مؤسسات قرض الحسنه این کار را بکنند، این کارمندی که نشسته آنجا به مراجعه کننده که متقاضی وام است بگوید من تلاش می کنم از صاحب مؤسسه وام برای تان جور کنم طبق تقاضای شما اما من کارمزد می گیرم مثلاً معادل درصد وام، پنج درصد، هر چی.

[سؤال: ... جواب:] کارمزد واسطه گری. بستگی به انصافش دارد. این کارمند شرعاً برای خودش کارمزد می گیرد. می گوید آقا! من درست است که وکیل صاحب این مؤسسه قرض الحسنه هستم اینجا نشستم اما الان که دارم برای شما تلاش می کنم، اما الان که دارم برای شما تلاش می کنم، شما تقاضای وام کردی، دارم با شما همکاری می کنم که وامت جور بشود، من به عنوان خودم می روم کار می کنم، ده میلیون وام برایت جور می کنم، باید فلان درصد به من بدهی. ... شما چکار داری که با صاحب مؤسسه اجازه بسته، خود صاحب مؤسسه به او می گوید بارک الله خوب راهی را انتخاب کردی. شما نگران حق الناس هستید که حق آن صاحب مؤسسه ضایع می شود، در وقت استخدام او این کارمند کار شخصیش را انجام می دهد، خود آن صاحب مؤسسه اجازه داده. ... حالا فعلاً گفته می توانید بگیرید. ... شما می فرمایید عملی نیست در یک تشکیلات اما بهر حال یک راه حلی شرعی است.

آن وقت این کارمند شب که می‌شود، حالا یا آخر ماه که می‌شود، می‌بیند کلی در صندوقش پول هست بابت این واسطه‌گری، آقای سیستانی فرمودند می‌تواند صاحب مؤسسه در قرارداد استخدای این کارمند بگوید هر چی گیرت آمد در این رابطه باید به ما بدهی.

[سؤال: ... جواب:] حالا شما می‌فرمایید با مبنای امام جور نمی‌آید، حیل ربا است، او بحث دیگری است. خود آقای صدر هم آخر این بحث گفته، گفته من طبق مبنای کسانی دارم صحبت می‌کنم که حیل ربا را جایز می‌دانند و الا اگر ما حیل ربا را منع کردیم یک سری از این راه حل‌ها باطل می‌شود که بعداً توضیح خواهیم داد.

پس این راه که کارمند برای واسطه‌گریش کارمزد بگیرد یا بانک که دیگه واسطه شد، پول شما که در حساب‌تان هست ودیعه است نزد بانک، واسطه می‌شود قرض بدهد به عمرو، بانک می‌گوید من برای واسطه‌گیرم پول می‌گیرم، مشکلی نیست. این دیگه حیل ربا هم نیست چون چیزی به مقرض برنگشت، این واسطه به او می‌گوید. حیل ربا این بود که این مقرض با آن واسطه قرارداد ببندد که هر چی گیرش آمد به او بدهد. این می‌شود حیل ربا. و الا اگر بانک خودش بگیرد که حیل ربا نیست. اگر در همان مثالی که زدم که آن طلبه کنار حجره‌اش نوشته که تقاضای وام را می‌پذیریم، بعد می‌آیند آقا ما ده میلیون می‌خواهیم، می‌گوید من که پول ندارم، بانک است، می‌روم تلاش می‌کنم وام برای‌تان جور می‌کنم، مدارک‌تان را بدهید برای‌تان وام جور می‌کنم اما باید به من این مقدار کارمزد بدهید. این حیل ربا نیست، یک کار محترمی است. [سؤال: ... جواب:] آخه مقرض آن مؤسسه است، مقرض هم این آقای مراجعه‌کننده است، این واسطه نه مقرض است نه مقترض، برای یک عمل محترمی دارد پول می‌گیرد. این که مشکلی ندارد که. حتی با مسلک امام هم سازگار است. مشکل آنجا بود که توافق بکنند این واسطه با آن مقرض اصلی که این سودها را کلش را یا بخشیش را به تو می‌خواهم بدهم، این مشکل پیدا می‌کرد بناء بر نظریه حرمت حیل ربا.

اما آن وجه اول، وجه اول چی بود؟ وجه اول این بود که در خود عقد قرض بانک شرط می‌کند، می‌گوید من به عنوان وکیل صاحب حساب ده میلیون به شما قرض می‌دهم به شرط این که به من بانک سود بدهید، وجه اول این بود دیگه، در ضمن عقد قرض شرط می‌کند اعطاء ربح به این واسطه. همان‌طور که آقای صدر

..... حساب

88 جاری

دارند این جایز نیست. چرا؟ برای این که ربا منحصر نیست به سود دادن به مقرض، اطلاعات می گوید من اقرض رجلا ورقا و لایشرط الا مثلها. صحیحه محمد بن قیس. کسی که به دیگری قرض می دهد مگر بازگرداندن خود آن مبلغ را.

س: در وجه اول فرض این بود که در قرض شرط می شد که این مقرض سودی به این واسطه بدهد. فرض این است که این بانک به عنوان وکیل صاحب حساب قرض می دهد این مبلغ را و شرط می کند اعطاء سود را اما نه به مقرض [بلکه] به بانک که واسطه است. این خلاف من اقرض رجلا ورقا و لایشرط الا مثلها. ... در وجه اول در عقد قرض شرط می شد، مثلا در عقد قرض شرط می شد که من به شما ده ملیون وام می دهم به شرط این که کمک کنید به بناء مسجد، این خلاف من اقرض رجلا ورقا و لایشرط الا مثلها هست. اما در وجه دوم اصلا هنوز عقد قرضی محقق نشده، می گوید آقا! بعدا برایت می خواهم قرض بگیرم من واسطه، الان دارم از تو می گیرم برای این تحصیل قرض، برای این که بروم تلاش کنم کارهایی را انجام بدهم که از زید برای شمای عمرو قرض بگیرم، برای این تلاش خودم اجرت می خواهم بگیرم. وجه دوم این بود. جعاله است، جعاله برای تحصیل قرض، وجه دوم بود، اشکالی ندارد. وجه اول این بود که در ضمن عقد قرض شرط می شود ربح برای غیر مقرض، او اشکال دارد.

[سؤال: ... جواب:] صحیحه محمد بن قیس را حساب کنید: من اقرض رجلا ورقا فلایشرط الا مثلها، ندارد: فلایشرط لنفسه الا مثلها. ... حالا ذیلش فرض متعارف را گفته، فان جوزی باجود منها فلیقبل. ... اطلاق دارد دیگه. من اقرض رجلا ورقا فلایشرط الا مثلها، لایشرط لا لنفسه لا لغيره، اطلاق دارد.

این راجع به این که بانک ودیعه صاحب حساب را می خواهد قرض بدهد به دیگران و سود بگیرد که با این وجه دوم بی اشکال است. بانک می گوید من برای واسطه گیرم پول می گیرم، پول برای مردم است، ما امانت دار مردم هستیم، ما ذونیم که قرض بدهیم به شما اما ملزم که نیستیم، می خواهید به شما قرض بدهیم؟ باید زیرمیزی بدهید به بانک، زیرمیزی قانونی چیه؟ همین کارمزدی است که به بانک می دهید به عنوان این که کارمزد تلاش بانک برای این که مال دیگران را به شما قرض بدهد. این اشکال ندارد.

اما اگر سود مربوط به قرض دادن نباشد، بانک با پول مردم تجارت می‌کند، خدا رحمت کند آقای صدر را! می‌گویند این که نادر است، بانک‌ها معمولاً تجارت نمی‌کنند. نبود که زمان ما را درک کند؛ حالا وام دادن به مردم کم شده، بانک‌ها تاجرهای بزرگ هستند. اینجا چه جور سود بردارد؟

یک راه حلی که آقای صدر ارائه می‌دهد می‌گویند که راهش این است: این بانک با پول مردم تجارت می‌کند، طبعاً با پول مردم تجارت کردن به این است که برای آن‌ها تجارت کند یعنی برود به نیت صاحبان این حساب یخچال بخرد، هزار تا یخچال، این هزار تا یخچال برای بانک نمی‌شود که، مال صاحبان حساب می‌شود چون پول آن‌ها است، به وکالت آن‌ها خریده کرده. حالا چه جور سود بردارد؟ آقای صدر می‌گویند توجیهش این است که در همان هنگام افتتاح حساب با صاحب حساب توافق کند که تملیک معلق بکند، بگویند آن سودی که بعداً از آن تجارت‌های آینده بدست می‌آید کُش یا بخشی از آن، مال بانک باشد. تملیک معلق. چون تملیک منجز که معنا ندارد، چون در هنگام افتتاح حساب سودی نیست.

ایشان فرمودند که مبدا به ما اشکال کنید که تعلیق مبطل عقود است. ایشان می‌گویند دلیل بر این که تعلیق مبطل عقود است چیه؟ اجماع است. قدرمیتقن از اجماع هم این است که عقد مستقل در او تعلیق نباشد اما به عنوان شرط اگر بود، عقد مستقل نبود، اجماع نداریم بر مبطلیت تعلیق در شروط. اجماع بر بطلان تعلیق این است که مفاد عقد را معلق کنیم، اجماع این است دیگه. منتها این اجماع ایشان می‌گویند قدرمیتقن این است که مفاد عقد مستقل را تعلیق نکنید. آن هم که امام احتیاط واجب می‌کند، در بحث بیع می‌گویند که شرط بیع، التنجیز علی الاحوط، حالا بقیه فتوی می‌دهند به مبطلیت تعلیق در عقد اما اگر شرط باشد که تابع و مستقل نیست ایشان می‌گویند همان‌طور که مرحوم نائینی فرموده خارج از قدرمیتقن از اجماع است.

یک مثال بزنم:

این اجاره‌های به شرط تملیک که زیاد شده، این متضمن تعلیق است. چطور؟ اجاره مثلاً نود و نه ساله، می‌گویند بعد از این که اقساطش را دادی، نود و نه سال شد، مال شما می‌شود. این چیه؟ تعلیق است دیگه. تعلیق است در این شرط تملیک. چون الان که تملیک نمی‌کند، می‌گویند بعد از پرداخت اقساط نود و نه

..... حساب

90 جاری

ساله ملک شما می‌شود. یک وقت می‌گوید که من این زمین را اجاره می‌دهم به شما نود و نه ساله و ملتزمم که بعد از پایان مدت به شما تملیک بکنم، این شرط الفعل است، این هیچ اشکال ندارد. منتها نود و نه سال که گذشت تازه باید طرف را پیدا کنی، معمولا دولت‌ها این کار را می‌کنند، دولت بعدی می‌آید می‌گوید من تعهدی ندارم. اما شرط نتیجه این مشکل را ندارد. می‌گوید بعد از نود و نه سال ملک شما بشود، این احتیاج به هیچ دست و پا زدنی ندارد، نود و نه ساله که شد، اقساط را که دادی خودبخود ملک شما می‌شود اما این شرط النتيجة‌ای است که در او تعلیق هست. الان بحث می‌شود: از آقای سیستانی سؤال کردند ایشان گفتند اشکال دارد چون تعلیق هست. آقای صدر می‌گویند به نظر من اشکال ندارد چون تعلیق در شروط دلیلی بر مبطلیتش نیست.

[سؤال: ... جواب:] مشکل شرط النتيجة تعلیق است و الا مشکل دیگری که ندارد. و الا اگر شرط النتيجة غیر معلق بود، می‌گوید اجاره دادند این زمین را به شما نود و نه ساله به شرط این که شما وکیل باشید که بعد از تمام شدن مدت حالا یا وراثت شما، وکیل باشند در انتقال این زمین به خودشان، خب این هم شرط النتيجة وکالت است، این عیب ندارد چون الان وکیل می‌شوید، تعلیق در او نیست. تعلیق هم در وکالت نوعا می‌گویند اشکال ندارد. اما مشکل شرط النتيجة در بیع این است که می‌گوید بعد از تمام شدن اقساط ملک شما بشود، مشکلی تعلیق است؛ تعلیق بر گذشتن زمان معینی. آقای صدر می‌گوید اشکالی ندارد به نظر ما. حالا ما فقط در پرائنز اشکال مطلب را عرض کنیم. اشکال این فرمایش آقای صدر در این بخش این است که شرط نفوذ شرط این است که فی حد نفسه مشروع باشد، المؤمنون عند شروطهم الا شرطا احل حراما أو حرّم حلالا یا المؤمنون عند شروطهم الا ما خالف الكتاب و السنة. آقا! شما اول باید ثابت کنی این شرط محتوا و مضمونش مشروع است و بعد بیایید بگویید المؤمنون عند شروطهم. تملیک معلق دلیل بر مشروعیتش چیست؟ المؤمنون عند شروطهم می‌گوید لازم است، مشروعیت را باید از خارج ثابت کنید چون گفته الا ما احل حراما، خب این شبهه مصداقیه احل حراما است اگر از خارج ثابت نشود مشروعیتش. احل حرام اعم است از حرام تکلیفی و حرام وضعی، خب شاید این تملیک معلق حرام وضعی باشد. المؤمنون عند شروطهم الا ما خالف الكتاب و السنة، شاید این مخالف کتاب و سنت باشد تملیک معلق. اول ثابت کنید این موافق کتاب و

سنت است. باید ثابت بشود که مخالف کتاب و سنت نیست و الا می شود شبهه مصداقیه مخصص و تا شبهه مصداقیه مخصص است که نمی شود به عام رجوع کرد.

[سؤال: ... جواب:] فرض آقای صدر این است که با پول مردم بانک تجارت می کند. مضاربه را می رسیم، مضاربه بحث حساب سپرده گذاری درازمدت و کوتاه مدت است که بعدا بحث می کنیم. اینی که آقای صدر گفته این است که بانک با تجارت سود می خواهد بدست بیاورد. این پول ها که امانت هست نزد بانک پس سود این تجارت هم در ابتداء ملک مردم می شود اما مردم در ضمن افتتاح حساب تملیک معلق می کنند می گویند این سودهایی که بعدا بدست می آید جناب بانک، بخشیش یا همه اش مال شما. ... این حساب جاری را بانک قربة الی الله می گذارد، استفاده نمی کند از آن؟ سود نمی دهد به شما ولی خودش خیلی سود می برد. از همین حساب جاری ها به آلف و الوف می رسند بانک ها. ... حرفم این است که بانک با این حساب جاری ها که آقای صدر گفته ارتکازا قرض است اما می توانید شما طبق قانون ودیعه بکنید، حالا که ودیعه شد بانک ها با این اموال مردم چه جوری سود ببرند، اگر سود نمی برد که نمی آمد این همه هزینه بکنند، حساب جاری تشکیل بدهد پول شما را بگذارد، مگه عمله مردم هستند بانک ها؟ بانک ها دنبال سود خودشان هستند. یک وقت با وام دادن سود می برد، او را گفت، حالا می گوید با تجارت سود ببرد، آن هم آقای صدر گفته توجیهش تملیک معلق است که مردم بگویند هر وقت پول برده شد که ابتدائا ملک بانک، چون ربح تابع اصل مال است ما از حالا تملیک معلق می کنیم که آن ربح های آینده هر وقت بدست آمد ملک بانک باشد و این اشکال ندارد، تعلیق در شروط مبطل نیست که ما اشکالش را عرض کردیم.

[سؤال: ... جواب:] تملیک معلق محتوایش مشکل دارد، شرط النتيجة معلق است. ... سبب خاص نمی خواهد یعنی لفظ خاص نمی خواهد اما محتوایش تملیک معلق است. یک آقای می گفت، ظاهرا راجع به خودش می گفت، شک کردم طلبه یا غیر طلبه، سؤال می کرد می گفت عقد موقت این جور بستیم که مثلا از اول برج، حالا که اول برج نشده، لابد محذوری داشته، دنبال تصحیحش بود، این قابل تصحیح است؟ گفتیم نه، تعلیق است دیگه، داری معلق می کنی زوجیت را به این که اول برج باشد. ... این مفادش غیر مشروع است. ... تعلیق در مفاد عقود محتوای عقود را عوض می کند. ... اما صیغه فارسی مفاد عقد را که عوض

..... حساب

92 جاری

نمی‌کند، ابرازش را عوض می‌کند. بله، ابراز مهم نیست اما مبرز و محتوا فرق می‌کند که معلق است این محتوا؟ منجز است؟ دلیل بر مشروعیت محتوای معلق، ما نداریم.

یک راه حلی هم بود کاش آقای صدر او را هم می‌گفت. و آن این بود که صاحب ودیعه اصلاً بگوید آقای بانک! برای خودت تجارت کن، چرا برای من؟ من پول به تو قرض نمی‌دهم، نه، پول امانت است، ولی شما وقتی می‌روی یخچال می‌خری برای خودت بخر، شما ماذونی که با پول من اداء دین خودت را بکنی، آن وقت سود آن یخچال‌ها مال کیست؟ برای بانک است چون بانک برای خودش خرید کرد.

این مضاربه نیست. در مضاربه، خوب گوش بدهید! عامل وکالتا از صاحب رأس المال تجارت می‌کند. شما اگر ده میلیون داشتید دادید به این تاجر گفتید مضاربه، هر چی سود کردی نصفش مال تو نصفش مال من، آن تاجر حق ندارد برای خودش خرید کند، او باید نسبت به این ده میلیون برای شما خرید کند، وکالتا از شما خرید کند. مضاربه این است، نه این که برای خودش خرید کند، این که مضاربه نیست. و لذا این کاری که ما الان پیشنهاد می‌کنیم مضاربه نیست، اذن می‌دهد صاحب بانک که شما وقتی برای خودت آن هزار تا یخچال را می‌خری، بدهکار می‌شوی به پول این هزار یخچال، با پول ما اداء کن دین خودت را. این را قبلاً گفتیم اشکال ندارد. هر چی هم سود ببرد بانک، مال خودش است. این اشکال ندارد.

اما هدف چهارم را هم سریع بگویم، هدف چهارم این بود که بخشی از سود به صاحب حساب برگردد. حالا نفرمایید حساب جاری که سود به صاحب حساب نمی‌دهند، حالا همه‌اش هم که بانکداری اسلامی نیست، قبل از انقلاب به حساب پس‌انداز سود می‌دهند، الان هم بعضی جاها، برخی از بانک‌های غیر دولتی سود می‌دهند. این هدف چهارم که به خود صاحب حساب سود بدهند چه جور با این ودیعه تامین می‌شود؟ خیلی راه حل آسانی است. صاحب ودیعه می‌گوید من اذن می‌خواهم بدهم در تصرف شمای بانک در پول من، برای این اذن من پول می‌خواهم. خیلی رو راست. ودیعه بدون اذن در تصرف بانک نمی‌خورد، ودیعه با اذن در تصرف هزینه دارد، مایه می‌برد، باید به من سود بدهید. اذنش مع عوض هست، اذن در تصرف اذن مع العوض است. اذن مشروط، اذن معلق است. اشکال ندارد که صاحب حمام مگه اذن نمی‌داد

در حمام او غسل کنید منتها اذنا مشروطا بعوض، اینجا هم همین است. اذن صاحب سرمایه مشروط به عوض باشد و این اشکال ندارد.

این مطالبی که آقای صدر گفته، گفته من طبق نظر مشهور می‌گویم این را، اما طبق نظر ما هر قراردادی که غرض نوعیش مشابه غرض نوعی در قرض ربوی باشد، حرام است. و لذا عملا یک سری از این راه حل‌ها طبق نظر آقای صدر بسته می‌شود. عرض کردم یک نظر، نظر مشهور بود که کار به غرض شخصی یا غرض نوعی نداشتند، می‌گفتند انما يحلل الكلام و يحرم الكلام. اگر قرض ربوی باشد حرام است، اگر قرض ربوی نباشد حلال است. خیلی‌ها، مشهور این جور هستند، مشهور این نظر را دارند. از جمله آقای سیستانی، اگر می‌بینید آقای سیستانی اشکال می‌کند در اجاره به شرط قرض چون مصداقا معتقد است اجاره به شرط قرض، قرض ربوی است، اصلا می‌گوید این مصداق قرض ربوی است اجاره به شرط قرض، اجاره محاباتی است دیگه، اجاره خانه یک میلیونی به ده هزار تومان اجاره محاباتی است. اجاره محاباتی به شرط قرض همان قرض به شرط اجاره است، هیچ فرقی نمی‌کند. و الا معتقد است که ما تابع قرارداد هستیم و لو سود ربا در او تضمین بشود هیچ اشکالی ندارد. در مقابل، نظر امام است که غرض شخصی افراد اگر فرار از ربا و رسیدن به نتیجه قرض ربوی باشد حرام است یا نظر آقای صدر که اگر غرض نوعی همان غرض نوعی قرض ربوی باشد حرام است، یک سری از این راه‌ها باطل می‌شود.

یک اشاره مختصری ان شاء الله روز شنبه به این اشکال بکنم، از جمله اذن در همین اداء دین، برو دینت را اداء کن با پول من ولی یک مقدار به من سود بده، خود این داخل در این محدودیت حیل ربا هست و ان شاء الله بحث حیل ربا از روز شنبه شروع می‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۱۰

شنبه - ۹۷/۰۴/۱۶

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

..... حساب

94 جاری

بحث به اینجا رسید که عرض کردیم حساب پس انداز و حساب جاری قرض به بانک هست و لو امکان این که ودیعه به بانک بشود وجود دارد همان طور که مرحوم آقای صدر فرمودند، منتها ودیعه ای که ماذون هست بانک در تصرف در آن و حتی اتلاف مع الضمان به این که بدهی های خود را بدهد بانک، بدهی های دیگران را بدهد. منتها سودی که بانک به آن صاحب حساب می دهد باید به ازاء آن اذنی باشد که صاحب حساب به بانک می دهد در این تصرفات. صاحب حساب می گوید که من این ودیعه ای که در بانک می گذارم، اذن می دهم به شما تصرف کنید، اداء دین کنید و لکن این اذن من اذن مشروط است به این که به من سود بدهید. و بانک هم می تواند از مردم سود بگیرد بابت این که مال این صاحب حساب را دارد به آن ها قرض می دهد نه مال خودش را، برای واسطه گری سود بگیرد.

مرحوم آقای صدر یک نکته ای دارد و این نکته، مفید است و آن این است که این راه حل ها از نظر شرعی باید بحث بشود چون داخل می شود در حیل ربا. چرا مردم بیایند حساب پس اندازشان را تبدیل کنند به ودیعه به بانک؟ سود بگیرند، بانک سود بگیرد از مردم، چرا؟ چون قرض ربوی حرام است، مجبور می شوند مردم برای این که گناه نکنند بروند سراغ حیل ربا. مشهور اشکال نمی کنند، مشهور می گویند چه اشکالی دارد، نعم الشیء الفرار من الحرام الی الحلال که در برخی از روایات ربای معاوضی آمده. یعنی در مکیل و موزون مثل طلا و نقره که درهم و دینار زمان سابق بود اینگونه بود، ربای معاوضی حرام هست یا این درهم ها گاهی خالص بودند، گاهی ناخالصی داشتند، اسم هایی هم داشتند، درهم دمشقی، درهم بصری، درهم بغلی، برخی از این ها خالص بودند، نقره خالص بودند، بعضی از این ها مغشوش بودند، ناخالص بودند. آن درهم های ناخالص یعنی عیارشان پایین بود، مثلا هزار درهم خالص، خب بعضی ها می خواستند بیایند هزار درهم خالص بگیرند بروند سفر، درهم مغشوش چه بسا در آن شهرهایی که مقصدشان بود اینقدر با آن ها داد و سند نمی شد، می آمدند دو هزار درهم ناخالص می دادند، هزار درهم خالص می گرفتند، چون هیچ عاقلی که دنبال منافع مادی خودش هست نمی آید هزار درهم خالص بدهد در مقابل هزار درهم ناخالص مثل این که الان هیچکس نمی آید طلای با عیار مثلا هیجده بدهد در مقابل طلای با عیار پانزده به همان وزن، ده مثقال هیجده عیار یا بیشتر بدهد ده مثقال طلای با عیار مثلا پانزده بگیرد، این ضرر است دیگه.

امام علیه السلام راه حلی ارائه داد، فرمود آن هزار درهم خالص را در کنارش یک دینار بگذارد، این دو هزار درهم ناخالص را هزار درهمش را در مقابل آن هزار درهم خالص حساب کند، هزار درهم دومش را در مقابل آن یک دینار.

[سؤال: ... جواب:] درهم و دینار جزء مکیل و موزون هست. ... بالاخره جنسش طلا است دینار، درهمش هم جنسش نقره است، این‌ها را اصلاً با وزن معامله می‌کردند. بالاخره این از مسلمات است که درهم و دینار از مکیل و موزون است. و روایات نهی از ربای معاوضی در خصوص درهم و دینار داریم. ... الا ن سکه موزون است دیگه، منتها می‌دانند معمولاً استاندارد است، وزنش چقدر است.

برخی از افراد اعتراض کردند. آن راوی که محمد بن منکدر بود گفت یابن رسول الله! آخه کدام عاقلی می‌آید هزار درهم در مقابل یک دینار معاوضه می‌کند؟! خب این حيله است. وقتی که شرع مقدس حرام کرد که زیاده در مکیل و موزون، وقتی که بیع می‌کنید مکیل و موزون را به جنس خودش حرام است یعنی حرام است هزار درهم خالص را در مقابل دو هزار درهم ناخالص معامله کنید، این حيله است که آدم بیاید یک دینار بگذارد کنار آن هزار درهم خالص بعد بگوید این دو هزار درهم ناخالص هزار درهمش که هم وزن هزار درهم خالص است، وزنش یکی است منتها غیر از نقره چیز دیگری در آن هست، نخاس در او هست، مس در او هست ولی وزن هزار درهم خالص با هزار درهم ناخالص یکی است، این را در مقابل هم قرار بدهد، آن هزار درهم ناخالص دوم را نیت کند که در مقابل یک دینار باشد، خب این حيله است و الا کدام عاقلی می‌آید هزار درهم و لو ناخالص در مقابل یک دینار معاوضه می‌کند؟ لو درت المدینه اگر تمام شهر مدینه را بگردی یک نفر پیدا نمی‌شود که هزار درهم را در مقابل یک دینار معاوضه کند. خب این که آمدند این کار را می‌کنند که دو هزار درهم ناخالص را یک طرف قرار بدهند هزار درهم خالص همراه با یک دینار در یک طرف معاوضه کنند این حيله ربا است. این بخاطر این است که می‌خواهد قیمت این دو یکی بشود، ضرر نکند و الا هیچوقت یک دینار در مقابل آن هزار درهم ناخالص حقیقتاً قرار نمی‌دهد. این برنامه و نقشه است برای این که هزار درهم خالص در مقابل دو هزار درهم ناخالص قرار بگیرد به نحو حلال تا ضرر نکند.

اشکال، اشکال موجهی بود که این کار جز حيله ربا چیز دیگری نیست. یعنی هدف عقلائی ندارد غیر از این که می‌خواهد حيله ربا را انجام بدهد. امام پذیرفت، فرمود نعم الشیء الفرار من الحرام الى الحلال، چه اشکالی دارد انسان کار کند که عنوان حرام تبدیل بشود به عنوان حلال. این نظر مشهور هست. می‌گویند عنوان حرام از بین برود، عنوان حلال جایش بیاید، ما دلیلی بر منع نداریم و ما تابع نص هستیم.

مرحوم آقای صدر می‌فرمایند چون ما اشکال کردیم در حیل ربا و معتقدیم ربا حقیقتاً صادق بر ربای معاوضی نیست و این حيله ربای معاوضی اشکال ندارد چون یک حرمت تعبدی دارد ربای معاوضی، همان شاری که ربای معاوضی را حرام کرده در مکیل و موزون آمده جایگزین برایش قرار داده فرموده بیایید از این راه کار را حلال کنید، هزار درهم خالص یک طرف، دو هزار درهم ناخالص در مقابل، بیایید یک دینار هم بگذارید کنار این هزار درهم خالص مشکل را حل کنید.

[سؤال: ... جواب:] کی می‌گوید از روز اول تشریع نبود؟ بالاخره تدرج در بیان است دیگه، ائمه بیان کردند به تدریج.

[سؤال: ... جواب:] در ربای معاوضی که یک حرام تعبدی است، شرع مقدس حیل ربا را پذیرفته. اما حقیقت ربا همان ربای قرضی است. که این را بعداً توضیح خواهیم داد. و مناسبت حکم و موضوع در ربای قرضی این است که این نوع شکل عوض کردن‌ها مفسده ربا از بین نمی‌برد در ربای قرضی. عرف از خطاب تحریم ربا در قرض یک معنای اوسع می‌فهمد که اختصاص ندارد به همان شکل قرض به شرط سود. شکلش را عوض کنیم و کاری نکنیم که غرض نوعی در آن همان غرض نوعی در ربای قرضی باشد، عرف می‌فهمد که آن هم حرام و ممنوع است. مثلاً در همین راه حلی که آقای صدر ارائه داد حالا می‌گوید طبق نظر مشهور این راه حل بود (ودیعه) یکی از راه‌ها این بود که صاحب و دیعه اذن می‌داد در اتلاف مالش، می‌گفت بروید اداء کنید دین خودتان را آقایان صاحبان بانک! اداء کنید دین دیگران را، به ما هم سود بدهید. خب مشهور می‌گویند این که قرض نیست، خوب دقت کنید! اگر شخصی بیاید بانک بگوید من وام می‌خواهم، بانک می‌خواهد سود بگیرد، می‌گوید ما بخش وام‌مان بسته است و تعطیل است اما یک بخش

دیگر هست و آن این که شما بیاید بدهی که دارید به شرکت‌ها، افراد، آن بدهی را عرض کنید به ما، ما می‌رویم بدهی شما را پرداخت می‌کنیم یا شما را وکیل می‌کنیم بروید با پول ما بدهی خودتان را پرداخت کنید، ما به شما قرض نمی‌دهیم، اداء می‌کنیم دین شما را حالا یا خود بانک می‌رود اداء می‌کند دین شما که معمولاً این کار را نمی‌کند یا به شما توکیل می‌کند می‌گوید شما وکیل بانک، بروید اداء کنید دین خودتان را با پول بانک. مشهور گفتند اشکال ندارد، تا اینجا پیش که اشکال ندارد. بعد بانک می‌گوید من بابت اداء دین شما سود می‌گیرم، امروز می‌روم ده میلیون دین شما را اداء می‌کنم اما شش ماه بعد باید به من پانزده میلیون بدهید، اداء می‌کند بانک دین شما را و در مقابل شش ماه بعد پانزده میلیون مثلاً می‌گیرد. مشهور گفتند این چه اشکال دارد، این که قرض ربوی نیست. مرحوم آقای خوئی در منهاج الصالحین فرموده این دیگه از قرض خارج شد، این شد جعاله بر اداء دین.

[سؤال: ... جواب:] بانک به کسی قرض نداد، بانک اداء کرد دین شما را به دائن‌های شما، حالا یا خود بانک این کار را کرد یا کارت به شما داد، کارت اعتماد، گفت شما وکیل بانک هستید بروید اداء کنید دین خودتان را تا سقف ده میلیون، بعد از شش ماه حالا یا طبق اقساط باید پانزده میلیون به بانک بدهید. ... مشهور این جور می‌گویند آنی که حرام است این است که انسان قرض بدهد سود بگیرد، بانک می‌گوید من که به طلبکار شما قرض نادم، اداء کردم دین شما و بابت این عمل محترم جعل تعیین می‌کنم، جعل اداء دین ده میلیونی شما پانزده میلیون است، جعل بر یک عمل محترم می‌گیرم.

آقای سیستانی فرمودند ما هم قبول داریم، این اشکال ندارد، جعاله بر اداء دین. منتها این کاری که بانک‌ها می‌کنند می‌گویند اگر سر مدت، سر تاریخ اداء دین تاخیر انداختید باید جریمه دیرکرد بدهید، آن جریمه دیرکردش حرام است. چرا؟ چون آن مشمول یک روایت صحیح‌ای است که صحیح محمد بن مسلم است، می‌گوید للرجل علی الرجل دین، او دیگه قرض نیست، و لو این دین ناشی از قرض نباشد، ناشی از همین است که بانک آمد بدهی من را اداء کرد و من بابت این کار به بانک مدیون شدم، مقروض به بانک نیستم اما مدیون به بانک هستم، بانک رفت اداء کرد دین من را و بنا شد من سر شش ماه به جای ده میلیون پانزده میلیون بدهم این اشکال ندارد اما من که به بانک بدهکار هستم، روایت می‌گوید للرجل علی الرجل

..... حساب

98 جاری

دین فیقول أنقد لی بعضا و اضع لك بقیته او یقول انقد لی بعضا و امد لك فی الاجل فیما بقی فقال علیه السلام لا بأس ما لم یزد علی رأس ماله قال الله تعالی فلکم رؤوس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون. فرمودند این روایت جریمه دیرکرد را ممنوع کرده.

[سؤال: ... جواب:] آن که می گوید من می روم ده میلیون بدهی تو را اداء می کنم، باید پانزده میلیون در سی قسط مثلا به من بدهید، او که بابت تاخیر در اداء دین از من پول نمی گیرد. او جعاله است، جعاله بر اداء دین است. می گویم آقای بانک! دین من را اداء کن، ده میلیون بدهکارم به این شرکت، تو اداء کن، من ظرف سی قسط، سی ماه آینده پانزده میلیون به تو می دهم، این جعاله است، این که بابت امهال بانک از من پول نمی گیرد، بابت امهال دین از من پول نمی گیرد، این جعاله است. فرمایش آقای خوئی و آقای سیستانی این است.

منتها آقای سیستانی فرمودند تا اینجا مشکل ندارد. اینی که می گویند اگر در تاریخ سر رسید قسط، قسط را اداء نکردید بابت تاخیر این مقدار بیشتر باید بدهید، او نامشروع است. چرا؟ برای این که شما در سر رسید قسط مصداق این روایت هستید که می گوید للرجل علی الرجل دین، یعنی للبنک علیک دین، فیقول انقد لی بعضا و اضع لك بقیته او انقد لی بعضا و أواخر لك قال علیه السلام لا بأس، بانک بیایید بگوید آقا! زودتر پرداخت کن، به جای پانزده میلیون دوازده میلیون بده، عیب ندارد، اشکال ندارد. یا بانک می گوید پانزده میلیون را پنج میلیونش را زودتر پرداخت کن، ده میلیونش را به جای دو سال دیگه سه سال دیگه بده، عیب ندارد، امام فرمود لا بأس ما لم یزد علی رأس ماله. اضافه بر آن دین چیز دیگه ای از شما نگیرد. دینی که شما به بانک داری چقدر بود؟ دین شما به بانک پانزده میلیون شد، جعاله بود، جعاله می شود دین. بیش از پانزده میلیون بانک نباید از شما بگیرد، آن جریمه دیرکرد یعنی بیش از پانزده میلیون. ما لم یزد علی رأس ماله فلکم رؤوس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون.

[سؤال: ... جواب:] جعل این اداء دین چقدر است؟ ده میلیون، بانک می گوید اداء کردم دین تو را. ... بالاخره چقدر من بدهکارم به بانک؟ هنوز که پرداخت نکردم، نه شش ماهه پرداخت کردم نه نه ماهه، چقدر

بدهکارم؟ آخه در مقابل این عمل، اقل دین پانزده ملیون است که قرار داشتیم، بابت تاخیر دارد بیشتر می‌گیرد بانک.

مرحوم آقای صدر فرموده که من اصل این کار را قبول ندارم. این حيله را من اصلش را قبول ندارم که بانک بیاید بگوید من اداء می‌کنم دین تو را، جعاله بر این اداء دین عبارت است از چقدر؟ پانزده ملیون است. من یک کاری می‌کنم، اداء می‌کنم دین شما را، این کار من ارزشش پانزده ملیون است در ظرف سی قسط. این عمل عرفا مشمول دلیل حرمت ربای قرضی است. چرا؟ برای این که خود این که بانک اداء می‌کند دین شما این عمل بانک غیر از آن ده ملیون که به طلبکار شما می‌رسد ارزش زایدی ندارد. تازه شما خودت داری می‌روی کارت می‌کشی به حساب آن شرکت، پس این عمل ارزشی ندارد غیر از ارزش آن ده ملیون پول. عرف می‌گوید بابا بابت ده ملیون دارد سود می‌گیرد. این که بگوید اقرضتک عشر ملایین بشرط ان تدفع لی خمسۃ عشر ملیون، یا بگوید اداء می‌کنم دین تو را که ده ملیون هست به من پانزده ملیون بده، عرف بین این‌ها از این حیث فرق نمی‌بیند که اگر آن قرض به شرط فایده حرام شد، مصداق ظلم شد، عرف می‌گوید که دومی هم مثل او هست.

که ما هم به نظرمان این فرمایش، فرمایش متینی هست، بعدا بیشتر توضیح می‌دهیم.

اما مرحوم آقای صدر فرموده اگر این اشکال نبود که ما می‌گوییم غرض نوعی در این عملیات که در افتتاح کارت اعتماد هست که بانک اداء می‌کند دین شما را و لو به این نحو که به شما وکالت می‌دهد که بروید اداء کنید دین خودتان را با پول بانک و در ظرف اقساط بیشتر پرداخت کنید، ده ملیون دین شما را پرداخت می‌کند پانزده ملیون در ظرف سی قسط بدهید، اگر این کار اشکال نداشت جریمه دیرکردش هم اشکال نداشت. چرا؟ ایشان فرمودند، خوب دقت بفرمایید! این صحیحہ محمد بن مسلم منع می‌کند از اخذ زیاده به ازاء امهال، این چه ربطی دارد به جریمه امهال. سؤال محمد بن مسلم این بود که للرجل علی الرجل دینٌ فیقول انقد لی بعضا و اضع لک بقیته او یقول انقد لی بعضا و اؤخر لک فی الاجل فیما بقی. اؤخر لک فی الاجل فیما بقی یعنی شما که مثلا ده ملیون بدهکارید به زید، زید می‌گوید آقا! چک شما مربوط به شش ماه بعد است، مضمون روایت این است که بیایید پنج ملیون نقد بدهید، پنج ملیون دیگر را به جای شش ماه

..... حساب

100 جاری

بعد یک سال بعد بدهید. بحث امهال است. امام فرمود للباس، اشکال ندارد، ما لم یزد علی رأس ماله، این امهال نباید سبب بشود که طلبکار بیش از طلبش وصول کند.

دقت کنید اشکال مرحوم آقای صدر چیه. می‌فرماید این صحیحه محمد بن مسلم که مشهور بر اساس آن می‌گویند جریمه دیرکرد حرام است، نه، این صحیحه دلیل بر حرمت جریمه دیرکرد نیست. چرا؟ برای این که این صحیحه می‌گوید امهال که موضوع سؤال هست در این صحیحه نباید سبب زیادی گرفتن بشود. اما اگر امهالی نبود، اصلاً بانک امهال نمی‌دهد به این بدهکار، می‌گوید باید سر وقت بیایی قسط را بدهی، شرط می‌کند بانک در ضمن یک عقد لازم که جعاله هم بعد از عمل عقد لازم است، شرط می‌کند پرداخت یک جریمه‌ای را بابت تاخیر نه این که اذن در تاخیر می‌دهد و زیادی می‌گیرد.

ببینید! مرحوم آقای صدر فرمایشش این است. می‌فرماید حالا اگر بیع نسبه‌ای انجام شد، شما رفتید از مغازه دار یخچال خریدید قسطی. این که دیگه حيله ربا نیست، بیع نسبه که حيله ربا نیست، پس مشکل حیل ربا اینجا نیست. هیچ اشکال ندارد در ضمن بیع نسبه شرط کند فروشند بر شما که آقا! اگر سر وقت نیامدی قسط را بدهی، این یخچال را خریدی، مثلاً نقد می‌گویند ده ملیون، قسطی می‌خواهی بخری دوازده ملیون، شما هم تعیین می‌کنی هنگام خرید، می‌گوید خرید قسطی، می‌نویسی، او هم یک ضمانت‌هایی از شما می‌گیرد و او هم طی دوازده قسط این یخچال را به شما دوازده ملیون می‌فروشد. این فروشنده یخچال می‌گوید اگر سر وقت قسطش را ندادی بابت هر روز تاخیر باید این مقدار پرداخت کنی، آقای صدر می‌گوید اشکالی ندارد، چه اشکالی دارد؟ این فروشند بابت امهال، امهال یعنی اذن در تاخیر اداء دین، بابت امهال که پول نمی‌گیرد. شرط ضمن العقد است، بابت تاخیر شما در اداء اقساط یک نوع جریمه می‌گیرد، خب المؤمنون عند شروطهم، باید طبق شرط به شرط عمل کنی. صحیحه محمد بن مسلم می‌گوید به ازاء امهال که طلبکار راضی می‌شود به تاخیر اداء دین، بابت امهال حق ندارد طلبکار پول بگیرد.

[سؤال: ... جواب:] اذن در تاخیر نداد طلبکار، جریمه کرد. و لذا می‌گویند جریمه دیرکرد.

منتها مرحوم آقای صدر یک مطلبی دارد، فرموده که این شرط جریمه دیرکرد را در عقد القرض نباید انشاء کند. اینی که وام ازدواج بدهند، آنجا هم بگویند جریمه دیرکرد، او جایز نیست. چون وام است، قرض

است. در قرض هر نوع شرطی و لو شرط جریمه دیرکرد، این حرام است. اما اگر عقد القرض نبود، یک عقد آخر مشروعی بود مثل بیع نسیه یا همین جعله بر اداء دین اگر مشروع باشد، مرحوم آقای صدر فرموده چه اشکالی دارد شرط جریمه دیرکرد؟ در قرض نباید شرط بکنند جریمه دیرکرد را. وام ازدواج ظاهراً هیچ در پوشش عقد آخری نیست، واقعا وام است، وام یعنی قرض، عقد القرض، در عقد القرض نباید شرط کنند جریمه دیرکرد را. ولی اگر نه، خرید و فروش نقد و نسیه باشد، مثل این که بانک خوب دقت کنید! می گوید برو برای من بانک از ایران خودرو ماشین بخر نقد و بعد به خودت نسیه بفروش، شما می روید اگر بفروشند از شرکت ایران خودرو برای بانک مثلاً چهل میلیون می دهید چک روز ماشین را برای بانک می خرید. قانونش این است بانک، قانون فروش اقساطی این است، این ماشین شد برای بانک، بانک می گوید این ماشین را الان به شما فروختم اقساطی شصت میلیون در ظرف اقساط مثلاً پنج ساله. قانونش این است، اشکال شرعی هم ندارد. حالا بحث این است: بانک می بیند که اگر این اقساط را سر وقت نرود بدهید به بانک، بروید یک ماهه دیگه، دو ماهه دیگه بدهید، هیچ اضافه هم نتواند بگیرد، این ضرر است برای بانک، همه می روند اقساطشان را با تاخیر پرداخت می کنند. می آیند شرط جریمه دیرکرد می گذارند، می گوید اگر این اقساط را به وقت خودش ندهی، بابت تاخیر هر روز این مقدار باید جریمه بدهی. مشهور می گویند این ایراد دارد، جریمه دیرکرد ایراد دارد. مرحوم آقای صدر می گوید نه، اصل قرارداد وقتی ایراد نداشت، در ضمن بیع نسیه شرط جریمه دیرکرد شده، چه اشکال دارد؟ اگر در ضمن وام ازدواج شرط جریمه دیرکرد باشد او حرام است. چرا؟ عقد قرض نباید هیچ شرطی غیر از اداء اصل قرض در او باشد. صحیحه محمد بن قیس می گوید من اقراض رجلاً ورقاً فلایشتراط الا مثلها. در عقد قرض نباید شرط جریمه دیرکرد باشد، خلاف این صحیحه محمد بن قیس است، اما اگر فروش اقساطی باشد مثل این مثالی که زدیم، ماشین، بیع نسیه اشکال دارد؟

[سؤال: ... جواب:] من بانک می گویم برو ماشین برای من بخر نقد، بعد این ماشین را به خودت اقساطی بفروش به نرخ بیشتر. کجایش ایراد دارد؟ غرض نوعی در این معامله که قرض ربوی نیست. ... حالا برسیم به این مرحله بینیم اشکال امام باعث تعطیلی بانکها می شود؟ چون اینی که در ذهن شما هست این است که امام فرموده اصلاً در سود گرفتن و تجارت کردن را ببندیم چون بالاخره هر کاری که بکنیم یک نحوی ارتباط

پیدا می‌کند با سود گرفتن، می‌خواهد از پولش سود بدست بیاورد. بعید است امام به این شکل خیلی وسیع [بگویند]. درب همه بانک‌ها را تخته کند؟

بر گردیم به اصل مطلب، مرحوم آقای صدر فرمودند این راه حلی که ما ارائه کردیم، ودیعه به شرط اذن به بانک در تصرف و آن توجیه‌هایی که برای سود گرفتن کردیم، به نظر مشهور خوبه، اما به نظر ما مشکل حرمت حیل ربا را دارد. یک مثالش که عرض کردیم همین مثال این بود که بانک ماذون می‌شود در اداء دین و این سودی که می‌گیرد جعل بر اداء دین است، می‌گویند ده میلیون برو بدهی وام را پرداخت کن، جعلش عبارت است از پانزده میلیون ظرف اقساط شش ماهه. آقای صدر می‌گویند ما جایز نمی‌دانیم اما کسانی که مثل آقای خوئی، آقای سیستانی جایز می‌دانند بلکه مشهور نظرشان این است، این راه حل خوبی است.

این بحث تا اینجا تمام شد. فرمایش آقای صدر فرمایش متینی است. ما بعدا بحث خواهیم کرد که حرمت حیل ربا در مواردی که مثل همین اداء دین و امثال آن مطرح هست، این فرمایش متینی است چون غرض نوعی در این موارد عرفا همان غرض نوعی در ربای قرضی هست.

آخرین حسابی که باز می‌شود در بانک‌ها، بخش سوم سپرده‌های سودآور کوتاه‌مدت یا درازمدت است که او را هم فردا یک مقداری بحث می‌کنیم و بحث حیل ربا و اقسام آن را، حکم شرعی آن را به دنبالش عرض خواهیم کرد.

و الحمد لله رب العالمین.

حساب سرمایہ گذاری

سرمایہ گذاری مردم

جلسه ۱۱

یکشنبه - ۹۷/۰۴/۱۷

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الارضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

عرض کردیم سودهایی که بانک به مردم می‌دهد، امروز زیرمجموعه حساب‌های سپرده‌گذاری کوتاه‌مدت یا میان‌مدت یا درازمدت هست و متن قرارداد با بانک این است که بانک وکیل هست و وصی هست در اجراء معاملات شرعیه سودآور با این پول، علت این که وصایت را هم ضمیمه کردند به وکالت روشن است، مشکل فوت افرادی که سپرده‌گذار هستند را می‌خواهند حل کنند منتها باید آن سپرده بیش از ثلث میت نباشد که بتواند راجع به آن وصیت کند و یا اگر بیش از ثلث است ورثه صغیر باشند که وصیت میت راجع به اموال آن‌ها به این نحو که وصی تعیین کند که با اموال اولاد صغارم تجارت کند، جایز باشد. این چندان مهم نیست مهم این است که قراردادهای شرعی سودآور که بانک وکیل می‌شود، اولاً چیه؟ ثانیاً آیا بانک اجراء می‌کند بر اساس وکالت این قراردادهای شرعی را؟

یک قرارداد شرعی مضاربه است. بانک وکیل می‌شود در این که این پول شما را مضاربه بدهد. در واقع شما می‌شوید صاحب سرمایہ و آن شخصی که از بانک به تعبیر امروزی‌های وام مضاربه دریافت می‌کند می‌شود عامل. تعبیر به وام مضاربه می‌کنند، بانک عامل نیست. ممکن هم هست به ندرت بانک خودش عامل مضاربه بشود اما معمولاً واسطه می‌شود و برای این وساطت پول می‌گیرد.

این مضاربه مشکل اصلیش این است که بر فرض محقق بشود، یعنی بانک بر اساس وکالت از صاحب سرمایہ بیايد با شخص مراجعه‌کننده به بانک بگوید من با تو قرارداد مضاربه می‌بندم و عمل هم بخواهد

..... حساب

104 سرمایه گذاری

بشود به این قرارداد مضاربه، مشکل اول این است که در مضاربه درصد سود عامل و صاحب سرمایه باید به شکل کسر مشاع از سود باشد یعنی بگوید هر چه سود کرد عامل نصفش، ثلثش، ربعش، خمسش، سدش، هر چیزی که کسر مشاع است یکی از اینها را تعیین کند مثلاً نصفش برای عامل نصفش برای صاحب سرمایه. الان متأسفانه تعبیر که می‌کنند در همان متن قرارداد مثلاً سیزده درصد سود علی الحساب، خب این سیزده درصد سود یعنی سیزده درصد از سرمایه یعنی اگر یک میلیون شما سرمایه در بانک گذاشتید سیزده درصدش در سال می‌شود صد و سی هزار تومان، این که درست نیست. بعد هم می‌گویند علی الحساب، علی الحساب یعنی فعلاً ما سیزده درصد سود را می‌دهیم، بعد حساب می‌کنیم سهم سود شما چقدر است، خب شما که سهم سود تعیین نکردید برای عامل یا برای صاحب رأس المال. شما که می‌گویید علی الحساب یعنی بعداً محاسبه می‌کنیم ببینیم سهم عامل مضاربه چقدر است، سهم سود صاحب سرمایه چقدر است، خب شما اول باید سهم سود را تعیین کنید در قرارداد مثلاً بگویید نیمی از سود، نصفی از سود مال عامل، نصفی از سود مال صاحب سرمایه اما فعلاً چون مقدار سود مشخص نیست ما علی الحساب در یک سال یک میلیون سرمایه را صد و سی هزار تومان سود می‌دهیم علی الحساب، بعد محاسبه می‌کنیم ببینیم سهم سود صاحب سرمایه بیشتر است یا کمتر، وقتی شما اصلاً مشخص نمی‌کنید سهم سود واقعی او را که یک دوم است، یک سوم است، یک چهارم است، بعد معنا ندارد تعبیر کنید سود علی الحساب.

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم بر فرض محاسبه بکنند مشخص بشود که یک میلیون در بانک فرض کنید سیصد هزار تومان امسال سود داشته، از این سیصد هزار تومان سهم واقعی صاحب سرمایه چقدر است، اگر می‌گفت نصف سود برای عامل، نصف سود برای صاحب سرمایه می‌گفتیم سیصد هزار تومان سود خالص این یک میلیون است با کسر هزینه‌ها، نصفش می‌شود صد و پنجاه هزار تومان مال عامل است، نصفش صد و پنجاه هزار تومان دیگر مال صاحب سرمایه است. ولی وقتی شما نگفتید درصد چقدر است، سیزده درصد که ناظر به سود نیست، سیزده درصد یعنی سیزده درصد از سرمایه، یک میلیون سرمایه سیزده درصدش می‌شود صد و سی هزار تومان، او که ارزش ندارد تعیینش. علی الحساب هم که شما یک سود واقعی تعیین نکردید تا بعد بگویید ما فعلاً علی الحساب این مقدار می‌دهیم بعد محاسبه می‌کنیم.

این مشکل این قراردادهای مضاربه است.

برخی از بزرگان از جمله مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای تبریزی نظرشان بر خلاف مشهور این بود، می گفتند تعیین سود در مضاربه لازم نیست به شکل درصد از سود باشد اگر بدانند که سود عامل و سود صاحب سرمایه بیش از آن مقداری است که در قرارداد آمده. یعنی چه؟ یعنی مثلاً می گویند سودی که ما به صاحب سرمایه می دهیم سیزده درصد هست، سیزده درصد از سرمایه، یعنی یک میلیون سودش در سال صد و سی هزار تومان است، دیگه علی الحساب هم ننویسند، چون علی الحساب معنا ندارد، ولی می دانند که سود بدست آمده از صد و سی هزار تومان در سال بیشتر است، عیب ندارد. چرا؟ برای این که روایت می گوید که اتجر بمالی و الربح بینی و بینک، از امام سؤال می کند که الرجل يقول للرجل اتجر بمالی و الربح بینی و بینک، امام فرمود لا بأس. مرحوم آقای خوئی فرمودند خب صدق می کند اگر سود حاصل بیش از صد و سی هزار تومان در سال است، صد و سی هزار تومان دارند تعیین می کنند برای صاحب سرمایه صدق می کند الربح بینی و بینک، ربح بیش از صد و سی هزار تومان است، به مقدار صد و سی هزار تومان مال صاحب سرمایه، بقیه مال عامل، اشکال ندارد.

و لکن بر فرض این مبنا تمام باشد، با واقعیت موجود تطبیق نمی کند چون واقعیت موجود این است که سیزده درصد سود علی الحساب، این علی الحساب کار را خراب کرده.

[سؤال: ... جواب:] بحث در این است که کجا آن سود واقعی را به شکل درصد تعیین می کنند؟ غیر از این قراردادی است که امضاء می کنند با افراد است؟ حالا من صاحب سرمایه وکالت می دهم، حرفی نیست، لازم نیست با من حرفی بزنند اما آنی که می آید وام مضاربه به تعبیر بانکی می گیرد، به او باید بگویند که سهم سود برای عامل که شما هستید که وام مضاربه می گیرید چقدر است و برای صاحب سرمایه چقدر است، حالا مشهور می گویند بگویید که مثلاً یک دوم سود برای تو یک دوم سود برای صاحب سرمایه، مرحوم آقای خوئی می فرمایند و مرحوم آقای تبریزی نظرشان این بود که نه، می توانند اصلاً مبلغ معینی قرار بدهند، یک میلیون در سال صد و سی هزار تومان به شرط این که کل سود حاصل از صد و سی هزار تومان بیشتر باشد اما این که بانک با آن متقاضی وام مضاربه قرارداد که می بندد اصلاً سهم سود را تعیین نکند، بگوید مثلاً ما

..... حساب

106 سرمایه گذاری

سیزده درصد سود مثلا از تو می گیریم، این جوری است، سیزده درصد یا بیشتر بیست و پنج درصد سود را از متقاضی وام مضاربه می گیرند، اگر علی الحساب نگویند به نظر مشهور ایراد دارد چون این ها می گویند بیست و پنج درصد معادل سرمایه یعنی اگر به شما یک میلیون وام می دهیم در سال باید دویست و پنجاه هزار تومان به ما پس بدهید ولی مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای تبریزی فرمودند اگر سهم سود که برای اینجا تعیین کردند، برای صاحب سرمایه مثلا که دویست و پنجاه هزار تومان است از یک میلیون، اگر بخشی از سود کامل باشد یعنی سود کامل بیش از دویست و پنجاه هزار تومان باشد اشکال ندارد. اما اولاً مشهور این را قبول ندارند. مشهور می گویند باید کسر مشاع یعنی درصد سود را به نسبت به سود تعیین کنند یعنی بیایند بگویند بیست و پنج درصد سود مثلا مال تو، پنجاه درصد سود مال تو. علاوه بر این که این قید علی الحساب حالا بررسی کنید، خدا کند که حذف کرده باشند، ولی تا آن جایی که ما اطلاع داریم این جوری است که به طرف می گویند که یک مقدار سود علی الحساب، سودی که بانک می دهد می گوید این مقدار سود علی الحساب.

[سؤال: ... جواب:] آخه عامل مضاربه، شما بیست و پنج درصد سود از او می گیری در سال، به او نمی گویند علی الحساب، اما به صاحب سرمایه وقتی سود تعیین می کنید چی؟ ... چرا به او شما می گویند که ما سیزده درصد سود علی الحساب می دهیم؟ مقدار سود صاحب سرمایه چقدر است؟ ببینید! اگر نگویند سود علی الحساب اشکال کمتر است، حالا شما می فرمایید که نمی گویند، بله، وقتی که سود از مردم می خواهند بگیرند نمی گویند علی الحساب، اما سودی که بانک به مردم می خواهد بدهد آنجا می گوید علی الحساب.

پس ببینید اشکال مشهور که اشکال واردی هم هست، این است که درصد سود در مضاربه چه برای عامل چه برای صاحب سرمایه باید به شکل درصدی از سود باشد، کسر مشاع از سود. چرا؟ برای این که اگر این طور نباشد صدق نمی کند که الربح بینی و بینک. الربح بینی و بینک یعنی کسر مشاع، صاحب سرمایه به عامل می گوید که کار کن با مال من، تجارت کن! سود، مشترک بین من و تو به نحو کسر مشاع، مثلا پنجاه درصد سود برای من، پنجاه درصد سود برای تو. اما اگر بیاید بگویند شما از یک میلیون تومان که به تو

می‌دهم، در سال دویست و پنجاه هزار تومان به من بده صدق نمی‌کند الربح بینی و بینک، الربح بینی و بینک ظاهرش کسر مشاع است. وقتی بیاید بگوید آقا! یک خانه‌ای بخر که مال من و تو باشد، این ظاهرش چیه؟ یعنی بخشی از این خانه به نحو مشاع مال من، بخشی از این خانه به نحو مشاع مال تو.

[سؤال: ... جواب:] الربح بینی و بینک وقتی شما به یک شخصی بگویید اتجر بمالی و الربح و بینی و بینک این ظاهرش این است که به صورت مشاع سود بین من صاحب سرمایه و بین تو عامل باشد.

و اشکال دیگر این است که مضاربه اختصاص دارد به تجارت و نه کار تولیدی. نکته‌اش این است که مضاربه هم معنایش و هم ادله‌اش در مورد تجارت است اما کار تولیدی تجارت نیست؛ تجارت خرید و فروش است. حالا آقای سیستانی فرمودند که این مقدار سیره بوده در تجارت که جنس که خرید می‌کردند یک کاری هم انجام می‌دادند روی این جنس، بسته‌بندی می‌کردند، فرض کنید تمیز می‌کردند، یک کار مختصری انجام می‌دادند بعد می‌فروختند. اما عمده کار تجارت همان سود در خرید و فروشش است، برای کار تولیدی مثل این که فرض کنید که سرمایه می‌گیرد برود کشاورزی کند، این دیگه مضاربه نیست، برود فرش ببافد، این مضاربه نیست.

بله، یک راه حلی دارد و آن راه حل این است که برگردانیم قرارداد مضاربه را به جعاله. دیگه از مشکلات مضاربه خلاص می‌شوید چون که مضاربه همان‌طور که در مستمسک هست بازگشتش به وکالت عامل هست در تجارت و جعل بر آن. جعل تعیین می‌شود که آقای عامل! تو وکیلی بروی از طرف من صاحب سرمایه وکالتا از طرف من صاحب سرمایه تجارت کنی. این خیلی مهم است چون الان افرادی که می‌روند از بانک وام مضاربه می‌گیرند برای خودشان خرید و فروش می‌کنند، اگر خرید و فروش بکنند، اگر نروند کارهای دیگر بکنند. پس مضاربه متشکل است از یک نوع وکالتی که صاحب سرمایه به عامل می‌دهد که از طرف من تجارت بکن نه از طرف خودت. و این که از طرف من تجارت می‌کنی، زحمت می‌کشی، حق الزحمه‌ات یک جعلی دارد، جعلش چیه؟ مثلاً پنجاه درصد سود مال توی عامل.

آقایان، مشهور علماء فرمودند مضاربه خلاف قاعده هست. چرا؟ برای این که متضمن تملیک معدوم است، هنوز که ربی نکرده عامل، شمای صاحب رأس المال از حالا داری تملیک می‌کنی نصف سود را که هنوز

..... حساب

108 سرمایه‌گذاری

موجود نیست، این تملیک معدوم است. منتها دلیل خاص دارد، روایات مضاربه فرموده اشکال ندارد. اما اگر روایات مضاربه قاصر بود از شمول نسبت به یک فرضی مثل این که مورد، مورد تجارت نبود، راه حل این است که نیاید بگوید که نصف سود برای تو، نصف سود برای من، نه، به عامل بگوید که معادل نصف سود برای تو نه خود نصف سود. فرقی چیه؟ اگر شما بیایید بگویید که در کاری که مصداق تجارت نیست، مصداق کار تولیدی است، بگویید که برو با سرمایه من فرش بباف، نصف سود برای تو، خب می‌گویند این مشمول ادله مضاربه نیست، هنوز سودی نکرده فرش‌باف، ادله مضاربه هم که شاملش نمی‌شود که اتجر بمالی و الربح بینی و بینک، اگر بیایید شما بگویید که برو با این پول من فرش بباف برای من و جعل تو معادل نصف سود است در ذمه من. یعنی شما طلبکار می‌شوی از من که صاحب سرمایه‌ام و طرف جعالم با شما هستم، طلبکار می‌شوی در ذمه من معادل نصف سود را. یعنی اگر بعدا این فرش را فروختید، ده میلیون سرمایه‌گذاری شده، هزینه شده، پانزده میلیون فروختید، آن پنج میلیون سود است، معادل نصف سود می‌شود دو میلیون و نیم، آن دو میلیون و نیم در خارج ملک عامل نیست، معادل آن را عامل از صاحب سرمایه طلبکار است. این جعالم است و لکن خلاف قاعده نیست، عمومات تصحیح می‌کند این را و دیگه مهم نیست و لو کاری که جعالم بر آن می‌بندیم کار تجاری نباشد.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که این آقا جعالمش به این نحو است که می‌گوید اگر سود کردی معادل نصف سود را شما از من طلبکاری و اگر سود نکردی هیچی طلبکار نیستی. جعالم می‌تواند این جور باشد: می‌گوید برو برای من کالا بخر، بعد بفروش، اگر سودی داشت، معادل نصف سود برای تو و الا اگر سود نداشت عملت مجانی خواهد بود، این اشکالی ندارد که ... در جعالم که قبل از عمل، عامل مالک جعل نیست، حالا بحث این است که عمل کرد و سود نکرد، باز هم موضوع ندارد جعالم چون گفت اگر سودی داشت آن وقت مستحق نصف معادل نصف سود در ذمه من هستی.

اگر این لحاظ بشود در این قراردادهای مضاربه، اشکال برطرف می‌شود.

اگر قرارداد مضاربه صحیح منعقد بشود یعنی بیاید بانک به آن عامل مضاربه بگوید که آقا! این ده میلیون سرمایه پیش تو باشد و تو برو به نیت وکالت از صاحب سرمایه تجارت بکن و هر چه سود کردی درصد

معینی بکند، مثلاً پنجاه درصدش مال تو، پنجاه درصدش مال سرمایه که این بی‌اشکال است، حالا بحث این است که این صاحب سرمایه که بانک وکیل اوست می‌گوید من اصل سرمایه‌ام باید تضمین بشود و اگر سرمایه دچار ضرر شد من متحمل ضرر نمی‌شوم، این دو صورت دارد:

یک صورت این است که شرط ضمان بر خود عامل می‌کند. این قطعاً باطل است، قطعاً این شرط نادرست است چون این عامل امین است و امین شرط ضمان بر او جایز نیست، صاحب البضاعه مؤتمن. علاوه بر این که در روایت صحیح آمده: من ضمن تاجراً یا من ضمن مضارباً فلیس له الا رأس ماله و لیس له من الربح شیء. اگر صاحب سرمایه عامل مضاربه را برایش شرط ضمان قرار بدهد، حق ندارد سودی از این عامل مضاربه بگیرد، تمام سود می‌شود مال خود این عامل مضاربه و این قرارداد تبدیل می‌شود به چیزی شبیه قرض.

شرط ضمان در عقد مضاربه نادرست است حالا برخی مثل آقای خوئی می‌گویند باطل است، برخی مثل مرحوم آقای گلپایگانی و بعض معاصرین می‌گویند تبدیل می‌کند عقد مضاربه را به چیزی شبیه قرض طبق این روایت من ضمن تاجراً فلیس له الا رأس ماله و لیس له من الربح شیء.

چرا مرحوم آقای خوئی فرموده شرط ضمان باطل است؟ ایشان علی القاعده حساب کرده. فرموده چون عامل مضاربه امین است، شرط ضمان او خلاف شرع است. و این روایت من ضمن تاجراً فلیس له الا رأس ماله و لیس له من الربح شیء، مرحوم آقای خوئی فرموده که در مورد عقد القرض است نه در مورد عقد المضاربه بشرط الضمان. من ضمن تاجراً معنایش این است که اصلاً مضمون عقدی که با این تاجر می‌بندد تضمین تاجر است یعنی همان تملیک مع الضمان که عقد القرض است.

در حالی که این خلاف ظاهر است. من ضمن تاجراً فلیس له الا رأس ماله. برخی از نقل‌ها دارد من ضمن مضارباً، این ظاهرش این است که عقد القرض نیست، همان عقد المضاربه است مع شرط الضمان. مصداق من ضمن تاجراً است. و لذا فرمایش آقای گلپایگانی ظاهر این روایت صحیح است. شرط ضمان در عقد مضاربه به تعبیر دقیق‌تر باطل نیست، سبب می‌شود عقد مضاربه منقلب بشود به چیزی شبیه عقد القرض که دیگه مقرض مستحق هیچ سودی نیست.

..... حساب

110 سرمایه گذاری

بحث در این شده که حالا اگر شرط ضمان نکنند، شرط فعل بکند، بیاید صاحب سرمایه به عامل مضاربه بگوید آقا! اگر سرمایه از بین رفت تو ضامن نیستی، ولی یک شرط ضمن العقد با شما می بندیم: از جیب مبارکت معادل آن سرمایه تلف شده من، به من هدیه بدهی. چه جور اسم رشوه را می گذارند زیرمیزی، هدیه، این هم اسم ضمان را می گذارد شرط هدیه.

مرحوم آقای خوئی فرموده: این دیگه اشکال ندارد. شرط ضمان خلاف شرع است، شرط ضمان شرط نتیجه است. شرط ضمان این است که شرط می کند اگر این مال تلف شد شما بدهکار بشوی به من، این خلاف شرع است. اما اگر بگوید از جیب خودت به من هدیه بدهی معادل این سرمایه تلف شده، این شرط فعل در ضمن یک عقد به نام عقد مضاربه که بعد از عمل عامل مضاربه عقد مضاربه لازم هم هست نسبت به گذشته حق فسخ هم ندارد.

اما به نظر ما این هم ایراد دارد. چرا؟ برای این که خلاف ظاهر من ضمن تاجرا هست. به قول مرحوم آقای صدر که آقای زنجانی هم یک وقت تمایل داشتند به این نظر، عرف فرقی نمی بیند، این هم می گوید مصداق تضمین است. من ضمن تاجرا چه فرق می کند شرط نتیجه ضمان یا شرط فعل که از جیب خودت هدیه بدهی به من معادل این سرمایه تلف شده، خب این را عرف مصداق تضمین سرمایه می بیند. و لذا این روایت منع می کند از آن.

راه حل چیه؟ راه حل این است که شخص ثالثی بیاید تضمین کند. شخص ثالث کیه؟ همین بانک. بانک به عنوان واسطه بین شمای صاحب سرمایه و بین شمای عامل که متقاضی وام مضاربه است، می گوید من تضمین می کنم سرمایه این صاحب سرمایه را، این دیگه من ضمن تاجرا نیست، شد من ضمن واسطه، عیب ندارد. شما می گوئید بانک برای رضای خدا کار نمی کند.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره سود و زیان را که تشخیص می دهند، بحث در او نیست. یعنی شما فکر می کنید که بانک ها نمی دانند که سود کردند یا زیان.

بانک ضامن سرمایه شما می شود. خب بانک که ضامن شد، برای رضای خدا که ضامن نمی شود، از عامل مضاربه پول می گیرد، می گوید می خواهی ضامنت بشوم، پول می خواهی یا نمی خواهی؟ اگر پول نمی خواهی

برو، خداحافظ، اینقدر متقاضی وام مضاربه زیاد است که التماس می‌کنند، اگر می‌خواهی وام مضاربه به شما بدهیم، تعبیر مسامحی وام مضاربه، صاحب سرمایه ما را وکیل کرده، ما این مضاربه را با شرط ضمان شخص ثالث قرارداد می‌بندیم، شخص ثالث کیه؟ از خیابان پیدا کنیم؟ بانک می‌گوید نه، خودم. یا شرکت بیمه، فرق نمی‌کند، شخص ثالث. بعد این شخص ثالث که خود بانک است یا شرکت بیمه، برای این تضمینش از عامل پول می‌گیرد.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره حق بیمه می‌گیرد. ... او دیگه بستگی به انصاف بانک دارد. بانک می‌گوید آقای عامل مضاربه! من تضمین کردم سرمایه این آقا را، من شخص ثالث، ولی بابت جعاله بر این، ضمان این است که اگر سرمایه تلف شد، اگر تلف هم نشد یک حق بیمه‌ای، حق ضمانتی می‌گیرد از او، اگر هم تلف شد کل مبلغ تلف شده را باید به من بانک بدهی. این اشکالی ندارد.

و لکن آیا این‌ها در خارج اجراء می‌شود او بحث دیگری است. این راجع به این بخش از سپرده‌ها بانکی که سودآور است. این بحث را فعلا تمام می‌کنیم. وارد بحث دوم، سودهایی که بانک از مردم می‌گیرد و مقدمه این بحث، بحث مهم ربای بانکی و حیل ربا است که ان شاء الله از پس فردا شروع می‌کنیم.

جلسه ۱۲

سه‌شنبه - ۹۷/۰۴/۱۹

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

بحث راجع به معاملات بانکی بود که عرض کردیم سودهایی که مردم از بانک می‌گیرند فعلا بر اساس سپرده‌های کوتاه‌مدت یا میان‌مدت یا درازمدت سرمایه‌گذاری است که بانک وکالت می‌گیرد از صاحب حساب در اجراء عقود شرعیه سودآور.

تأرة ما احراز می‌کنیم که این معاملات که بانک انجام می‌دهد شرعی هست یعنی طبق وکالتی که گرفته از صاحب حساب می‌دانیم که رفته و یک قرارداد شرعی سودآوری را انشاء کرده که حالا یا خود این بانک

..... حساب

112 سرمایه‌گذاری

طرف قرارداد با آن صاحب حساب است یا بانک واسطه است در اجراء قرارداد میان صاحب حساب که موکل او است و افراد دیگر. اگر این را احراز کنیم که مشکلی نیست چون اگر ما فرض هم بکنیم اموال بانک‌های دولتی مجهول‌المالک است، فرض این است که مراجعی که این نظر را قائلند امضاء کردند یعنی اجازه دادند اجراء عقود شرعیه را و صاحب حساب مالک سودهایی می‌شود که طبق این قراردادهای شرعی به او پرداخت می‌شود.

تارة صاحب حساب شک دارد که آیا بانک طبق وکالت رفت اجراء عقد شرعی سودآور کرد یا نکرد؟ در اینجا برخی قائلند که اخبار وکیل و لو ثقة نباشد حجت است. وکیل خبر می‌دهد که من طبق وکالت عمل کرده‌ام مثل این که کسی را وکیل کنند در انشاء عقد ازدواج و او بیاید بگوید که من انجام داده‌ام این عمل را و عقد ازدواج را طبق وکالتی که به من داده بودید انشاء کردم، برخی از فقهاء از جمله صاحب عروه و اکثر معلقین بر عروه فرمودند اخبار وکیل حجت است و لو ثقة نباشد بخاطر سیره عقلائیه که تعبیر می‌کنند من ملک شیئا ملک الاقرار به، کسی که اختیار یک عقد یا ایقاعی را دارد اگر خبر بدهد از تحقق آن، قولش مسموع است. من ملک شیئا یعنی من کان له سلطنة علی عقد او ایقاع اصالتا او وکالتا او ولایة، من ملک شیئا یعنی من کان له سلطنة علی عقد او ایقاع ملک الاقرار به یعنی نفذ الاقرار به. دلیلش سیره عقلائیه است. ولی برخی از جمله آقای سیستانی مناقشه کردند، فرمودند ما همچون سیره‌ای را احراز نکردیم، مردم وثوق پیدا می‌کنند از اخبار وکیل چون می‌روند سراغ یک وکیلی که به او اعتماد دارد و از اخبار او اعتماد و وثوق پیدا می‌شود اما اگر وثوق پیدا نکنند به صدق او، سیره ثابت نیست بر حجیت اخبار او. بله، من ملک شیئا اصالتا مثل شوهر، می‌آید به خانمش می‌گوید من تو را طلاق دادم و شوهر چه بسا ثقة هم نیست خب اینجا انصافا سیره عقلائیه و متشرعیه است که اعتماد می‌کنند به اخبار او می‌گویند حق طلاق با این مرد است آمده طلاق دادم علم هم نداریم که دروغ می‌گوید. اگر اصل طلاق معلوم باشد شک در صحت و فسادش بکنیم که اصالة الصحة جاری است حتی به نظر آقای سیستانی، بحث در جایی است که اصل وقوع آن عمل مورد وکالت مشکوک است، احتمال دارد شوهر اصلا دروغ می‌گوید که می‌گوید طلاق دادم. شوهر من ملک

شیئا اصالتا است، عیب ندارد، قولش مسموع است بر اساس سیره قطعیه اما وکیل نه، روشن نیست سیره باشد که موکل بر قول وکیل اعتماد بکند و لو وثوق به صدق او پیدا نکند، از کجا؟

انصافا اشکال واردی است، معمولا افراد کسی را وکیل می کنند که به او اعتماد دارند.

اما آقای سیستمی باز فرمودند چون بانک دارد این پول را به صاحب حساب می دهد به عنوان این که من طبق عقود شرعی سودآور سود برای تو تحصیل کردم و این سود مال تو هست، ما اصالة الصحة در فعل او جاری می کنیم. که اگر وجه فقهی این اصالة الصحة هم روشن نباشد که روشن نیست چون بانک فرض این است که فوقش خبر می دهد که من عقد شرعی سودآوری بستم و این سود حاصل برای تو صاحب حساب است، این اصالة الصحة در چی جاری کنیم؟ اگر اصالة الصحة جاری نشود که ظاهرا جاری نمی شود و قول ذوالید هم در اینجا اعتبار نداشته باشد بخاطر این که بانک، بانک دولتی است و طبق نظریه مجهول المالک ید این سرپرست بانک بر این اموال اعتبار ندارد، تنها راه برای توجیه فرمایش آقای سیستمی این است که بگوییم ایشان از اختیارات ولایی شان استفاده کردند فرمودند ما اجازه می کنیم کل سود را که به این آقا می دهند بردارد برای خودش.

فرض این است که ایشان اخبار وکیل را به اجراء عقد شرعی سودآور حجت نمی داند مگر سبب وثوق و اطمینان باشد، ولی فرمودند احتمال بدهیم بانک طبق وکالت عمل کرده و دارد سود می دهد به صاحب حساب، این کافی است. عرض کردم این یا باید با اجراء اصالة الصحة توجیه بشود در فعل بانک که ما وجهی نمی بینیم. چون اصالة الصحة در چه فعلی جاری کنیم؟ فرض این است که شک داریم در اصل اجراء عقد شرعی سودآور که بانک همچون عقد شرعی بسته یا نبسته. ما احتمال می دهیم اصلا این پول ها را برداشته داده حقوق کارمندان، برداشته داده وام و همین جوری دارد به ما سود می دهد. کما این که خیلی از مواردی که افراد پول مضاربه می گرفتند از دیگران همین جور عمل می کردند، همین جور بر می داشتند این پول را بابت بدهی های شان می دادند، بعد همین جور سود می دادند به صاحبان سرمایه، بعد از مدتی هم ورشکست می شدند سروصدایش بلند می شد که آقا ورشکست شده، مدت ها سود می داده بدون این که عقد شرعی و معامله شرعی انجام می داده.

..... حساب

114 سرمایه گذاری

[سؤال: ... جواب:] اتفاقاً بانک کار حساب و کتاب ندارد. واقعا وثوق پیدا نمی‌شود به این که بانک طبق وکالت شما رفته عقد شرعی سودآور بسته. ... فرض این است که اخبار بانک به این که من عقد شرعی سودآور بستم فرمودند آقای سیستمی حجت نیست ما لم یفد الوثوق که فرمایش درستی هم هست. ... اصالة الصحة در یک عملی که نمی‌دانیم صحیح انجام شده یا فاسد، اصالة الصحة جاری می‌شود، اینجا نمی‌دانیم این اخبار کاذب است یا صادق؛ چه اصالة الصحة جاری کنیم؟ قاعده ید بخوایم جاری کنیم که بگوییم این سودی که بانک به ما می‌دهد برای بانک بوده دارد به ما می‌دهد قاعده ید طبق نظر آقای سیستمی در بانک‌های دولتی جاری نیست چون این‌ها یدشان اعتبار ندارد. ما توجیه‌مان این است که لابد ایشان اعمال ولایت می‌کند به عنوان ولایت فقیه می‌گوید ما اجازه می‌کنیم که این سودها را بگیرند و حلال است.

[سؤال: ... جواب:] فقیه که مشرع نیست، فوقش می‌تواند امضاء ولایی بکند.

فرض دوم این بود که شک داریم عقد شرعی بسته یا نه، یک وقت می‌دانیم عقد شرعی بسته اما نمی‌دانیم طبق عقد شرعی عمل کرده یا نه. می‌دانیم بانک با خود ما که صاحب حسابیم قرارداد شرعی بست گفت من عامل مضاربه شما هستم، اما نمی‌دانیم واقعا رفت تجارت کرد؟ حالا که شد عامل مضاربه ما و ما می‌دانیم با ما عقد شرعی بست و شد عامل مضاربه ما اما واقعا رفت تجارت کرد و بر اساس تجارت به ما سود می‌دهد یا همه‌اش حرف است؟

اینجا هم آقای سیستمی فرمودند قولش مسموع است چون عقد شرعی بسته با ما، عامل مضاربه است، یک سودی به ما می‌دهد می‌گوید این سود مضاربه است.

این هم اگر بانک خصوصی بود مشکلی نبود اما بانک دولتی که به نظر آقای سیستمی مجهول المالك است باز الكلام الكلام. خب عقد مضاربه با ما بست این بانک اما من نمی‌دانم این سودی که به ما می‌دهد بر چه اساسی است؟ بر اساس ربح مضاربه است؟ اینجا هم من فکر می‌کنم باز نیاز دارد به اعمال ولایت. بله، مشهور که بانک دولتی و خصوصی را می‌گویند فرقی نمی‌کند، بانک دولتی هم مثل بانک خصوصی است، بله، ید دارد بانک دولتی بر این سود و اعتراف می‌کند که این سود مال شما است. مثل این که یک شخص که عامل مضاربه است سودی را می‌آورد به شما می‌دهد می‌گوید این سود مضاربه شما است، خب این اقرار ذو

الید است دیگه، قاعده ید می‌گوید این مالک این سود است الان هم دارد اقرار می‌کند که این سود مال شما است.

کسانی که بانک دولتی را مثل بانک خصوصی مالک می‌دانند مشکل ندارند، قاعده ید جاری می‌شود نسبت به این پول که این بانک مالک این پول است، بعد هم دارد اقرار می‌کند که این پول بخشی از آن مال شمای صاحب حساب است. مشکل، فتوی آقای سیستانی است که بانک دولتی را مجهول المالک می‌داند در عین حال می‌گوید اگر شک بکنیم این‌ها طبق عقد شرعی عمل کردند یا نه قول‌شان مسموع است. خب این جز اعمال ولایت به نظر ما توجیه دیگری ندارد، باید بگویید من اذن می‌دهم این سود را بگیرد.

[سؤال: ... جواب:] حالا مجهول المالک مصرفش به نظر آقای سیستانی هر چیزی است که حاکم شرع مصلحت بداند و لو به یک فرد غنی بخواهد این پول را بدهد. اما مشهور که می‌گویند مصرف مجهول المالک صدقه بر فقراء است آن‌ها در این اموال بانک‌های دولتی دچار مشکل می‌شوند که بخواهد یک فرد غنی این پول‌ها را بگیرد. حالا چه می‌کنند برای حل این مشکل ان شاء الله اگر فرصت بود بعدا عرض خواهم کرد. پس این هم شد فرض دوم که فرض شک است.

فرض سوم که بعضی‌ها روی این فرض پافشاری می‌کنند، می‌گویند ما علم داریم که بانک قرارداد شرعی نمی‌بندد و اگر هم ببندد به آن پایبند نیست. بزرگانی این ادعا را مطرح می‌کنند که اشراف دارند به معاملات بانکی و خودشان جزء کسانی هستند که بالاخره دست‌اندرکار در نظام هستند. البته این بحث اطمینان شخصی است. این اطمینان شخصی به این که بانک‌ها عقد شرعی نمی‌بندند یا اگر ببندند به آن پایبند نیستند یک بخشی از آن ناشی است از اشکال به این قوانین بانکی. که راجع به مضاربه‌اش جلسه قبل اشکالش را عرض کردیم، تعبیر می‌کنند مثلاً سیزده درصد سود علی الحساب.

بخش‌های دیگرش مثل جعاله که اصلاً می‌گویند وجه صحیحی ندارد که بانک می‌آید می‌گوید آقا! سند خانه‌ات را بیاور! وام جعاله به شما می‌دهم. یکی از قراردادهای بانک این است دیگه. چه می‌کند بانک؟ می‌گوید که شما از من بخواه، یعنی روح قرارداد این است که من خانه شما را تعمیر کنم، جعل من بانک می‌شود چقدر؟ مثلاً ده میلیون در ظرف اقساط دو سال، دفترچه‌اش هم را صادر می‌کند، ظرف دو سال ده

..... حساب

116 سرمایه گذاری

ملیون باید پرداخت کنی به بانک، بانک شد عامل شما در تعمیر خانه. بانک می گوید که ببین رفیق! ما که بیکار نیستیم، بیا این هشت ملیون را بگیر، تو نماینده ما هستی در تعمیر خانه، وکیل ما هستی در تعمیر خانه، برو خانهات را تعمیر کن با این هشت ملیونی که به شما می دهیم. در واقع عمل بانک که تعمیر خانه است با تسبیب و توکیل انجام شد، خود صاحب خانه وکیل بانک شد در انجام تعمیرات، بانک هم هشت ملیون به او داد گفت برو با این هشت ملیون خانهات را تعمیر کن. بعد اقساط که ده ملیون به بانک می دهی بر چه اساس است؟ بر اساس این است که بانک جعاله بسته بود با شما که به بانک گفته بودی که تعمیر کن خانه من را و لک علیّ عشر ملایین بطور اقساط دو ساله، بانک هم می گوید به چشم اما شما وکیل ما هستی که بروی تعمیر کنی خانه را، مبلغش هم هشت ملیون به شما می دهیم. عملاً شما هشت ملیون را می گیری خیلی آدم تابع قانون باشی بروی این هشت ملیون را خرج تعمیر خانهات کنی، نه این که بروی با آن سکه بخری، او که دیگه حسابش با کرام الکاتبین است، نه، فرض کنید شما اصلاً رفتی با این هشت ملیون تعمیر کردید خانهتان را.

اما ما همچون جعاله ای نه در شرع داریم نه در بین عقلاء که جاعل خودش قیام بکند به عمل. جاعل کیه؟ جاعل خود صاحب خانه است و خود صاحب خانه دارد تعمیر می کند خانه اش را، بانک چه کرد این وسط؟ هشت ملیون داد، کار دیگری نکرد. کسانی هم که حیل ربا را قبول دارند این کار را قبول ندارند مثل آقای سیستمانی. آنهایی که حیل ربا را قبول ندارند مثل امام قدس سره، می گویند هرگاه غرض شخصی فرد این باشد که بخواهد قرض ربوی بدهد ولی چون حرام است عقد دیگری را جایگزین آن می کند، این حيله ربا و حرام است، انصافاً این وام جعاله از آن قبیل است. یا کسانی مثل مرحوم آقای صدر می گویند اگر غرض نوعی معاملی در یک عقدی همان غرض نوعی معاملی در قرض ربوی باشد، این حرام است، خب انصافاً غرض نوعی معاملی در این نوع جعاله همان قرض ربوی است.

بنده عرض می کنم حتی کسانی که حیل ربا را جایز می دانند مثل آقای سیستمانی مشکل ندارد با حیل ربا، اگر هم بعضی ها اشکال می کند اشکال صغروی می کند، مثلاً مثال بزمن در پرائنتز: آقای سیستمانی می گویند که اجاره محاباتی به شرط قرض، خانه ای که یک ملیون اجرتش است پنجاه هزار تومان کرایه

می‌دهد به شرط قرض، آقای سیستانی می‌گویند این اشکال دارد. نه این‌که چون حیل ربا را قبول ندارد، چون معتقد است که اصلاً این قرض مشروط است، شرط لازم نیست فرع باشد، ممکن است شرط اصل باشد در قرارداد. شرط یعنی التزام مرتبط، حالا این التزام مرتبط به شکل قرض به شرط اجاره باشد که التزام مرتبطی است که اجاره محاباتیه فرع شده و اصل قرض شده که همه می‌گویند حرام است یا بشود اجاره محاباتیه به شرط قرض، این هم شرط القرض است، التزام مرتبط به قرض است. کسانی هم که مثل آقای سیستانی حیل ربا را جایز می‌دانند مگر جاهایی که اشکال صغروی دارد مثل این مثال اجاره محاباتیه به شرط قرض و یا مثال‌های دیگری که بعداً عرض می‌کنیم ولی با کل حیل ربا مشکل ندارند، این وام جعاله را اشکال می‌کنند. آخه این چه جعاله‌ای است؟

[سؤال: ... جواب:] اشکال شرعیش این است که شما به من می‌گویید ان رددت ضالتي فلک علی الف درهم، ماشین‌تان گم شده، می‌گویید آقا! اگر شما ماشین من را پیدا کنی هزار مثلاً درهم به تو می‌دهم. چون ماشین پیدا کردن هزینه می‌خواهی، باید بروی این طرف آن طرف هزینه کنی. من می‌گویم من قبول کردم ماشینت را پیدا کنم ولی وقت گشتن و این‌ها ندارم بیا این هشتصد درهم را بگیر، تو به جای من برو بگرد ماشینت را پیدا کن. همچون جعاله‌ای عقلایی نیست. یعنی عملاً شما از من هشتصد درهم گرفتید دارید هزار درهم اقساطی می‌دهید و الا من کار دیگری نکردم. ... حیل ربا باید درست باشد، این همچون جعاله‌ای ما نداریم. شخص دیگری را وکیل کنی حرفی نیست ولی خود جاعل را داری عامل قرار می‌دهی. اگر بانک به پیمانکارش بگوید برو خانه این آقا را تعمیر کن، عملاً کار بانک است، عقلایی هم هست. ... اصلاً همه کارها را دارد این صاحب‌خانه انجام می‌دهد، کل تعمیر به عهده صاحب‌خانه می‌شود. ... عقلایی است که بانک یا عامل بطور کلی وکیل بگیرد، کارگر بگیرد، اما خود جاعل بخواهد بشود عامل، دلیل‌تان بر نفوذ همچون جعاله‌ای چیست؟ ... پس همه‌اش پول است، همه‌اش این است که بانک دارد هشت میلیون به شما می‌دهد، مشکل پول شما را حل می‌کند، بعد در ظرف دو سال طبق اقساط ده میلیون از شما می‌گیرد. ... جعاله دلیلش سیره عقلاییه است که قاصر است از شمول نسبت به همچون فرضی. ... بالاخره دارد صاحب‌خانه کارها را انجام می‌دهد، همچون جعاله در بین عقلاء ثابت نیست.

..... حساب

118 سرمایه گذاری

بخشی از این معاملات بانکی هم، می‌خواهم تقریب کنم این وجه اخیر را که گفته می‌شود ما می‌دانیم بانک‌ها قرارداد شرعی سودآور یا نمی‌بندند یا پایبند به آن نیست، بخشی از آن قانونش مشکل دارد بخشی از آن هم در مقام اجراء مشکل دارد یعنی قانون مشکل ندارد اما در مقام اجراء اصلاً بانک‌ها قانون را اجراء نمی‌کنند. یک پرونده می‌آورد مثلاً شما وام مسکن می‌خواهید بگیرید، خب حقیقت وام مسکن دو جور می‌تواند باشد: یا این است که بانک خانه را از فروشند می‌خرد نقد، حالا کلش را یا بعضش را، به اندازه وام، بعد به شما می‌فروشد. خب این اشکالی ندارد. بانک می‌گوید فروشنده را بیاور اینجا، شما فروشنده را می‌بری بانک. بانک می‌گوید که آقا! ما به اندازه وامی که می‌دهیم این خانه قیمت گذاری شده دویست ملیون، ما فرض کنید صد ملیون وام می‌دهیم، یک دوم این خانه را از شما می‌خریم نقد. بعد به خریدار می‌گویید و به شما این یک دوم خانه را می‌فروشیم به مثلاً صد و پنجاه ملیون در ظرف اقساط مثلاً پنج‌ساله. این که مشکلی ندارد. آن جریمه دیرکردش هم تازه آقای صدر گفت مشکلی ندارد. حالا او بماند. این مشکل ندارد. ولی عملاً این کار انجام نمی‌شود. چرا؟

برای این که شما می‌روی خانه را می‌خرید، قولنامه‌تان هم با فروشنده می‌نویسید، کارها را هم می‌کنید، بعد آخرش موقع سندزدن، می‌آیید از بانک پول بگیرید، چه بسا اصلاً خبر هم ندارید بانک چه کار دارد می‌کند، بانک می‌گوید اینجا را امضاء کن، اینجا را امضاء کن، اینجا را امضاء کن، شما هم همین‌جوری امضاء می‌کنی، نه کارمند می‌داند چه می‌کند، نه شما می‌دانی چه می‌کند. قانون باید اجراء بشود دیگه. باید بانک تفهیم کند به فروشنده که من هنوز این خانه ملک شما است، حالا اگر هم قبلاً فروختی به این آقا اقاله کن. این حرف‌ها چیه، تا اقاله کن خانه گران شده، فروشنده بر می‌دارد برای خودش، می‌گوید برای چی بدهم به بانک. همه‌اش صوری است.

[سؤال: ... جواب:] کی از طرف بانک می‌خرد؟ قبلاً رفته خرید کرده این آپارتمان را، بعد رفته وام تهیه کرده، کدام خریداری وقتی آپارتمان می‌خرد به وکالت از بانک می‌خرد؟ برای خودش می‌خرد. بعد می‌رود بانک، بانک می‌گوید سندش را بیاور به شما وام بدهیم. حالا در قراردادش ممکن است نوشته شده باشد که ما از فروشنده این مقدار می‌خریم و به خریدار اقساطی می‌فروشیم اما عملاً این جور نیست که.

این یک راه. یک راه مشارکت است. بانک به این مشتری بگوید من کار به فروشنده تو ندارم، من در این خانه تو شریک می‌شوم، خانه دویست ملیون یا هر چی خریدی، برای من مهم نیست، ما ارزش‌گذاری کردیم این خانه را، ما با تو شریک می‌شویم، صد ملیون به تو می‌دهیم شریک می‌شویم با شما در این آپارتمانی که خریدی، بعد که با شما شریک شدیم به شما اقساطی می‌فروشیم. اول شریک او می‌شود، طبعا معنایش همان، روحش به همان بیع العینة بر می‌گردد یعنی جنسی را از این آقایی که متقاضی وام مسکن است، آن جنس عبارت از خود همین مسکن. منتها تعبیر خریدن هم نکند مهم نیست، بگوید تشریک، تشریک هم یک نوع عقدی است. تشریک یعنی شمای بانک بیا شریک من بشو در این خانه، صد هزار تومان به من بده. بعد بانک اقساطی می‌فروشد به این متقاضی وام مسکن.

این هم اولاً در خارج اجراء نمی‌شود چون تفهیم نمی‌شود به متقاضی وام این مطلب. ثانیاً شرط بیع العینة این است که شرط نکنند در قرارداد اول انجام قرارداد دوم را.

[سؤال: ... جواب:] راه دوم این است که بانک می‌گوید من تو را می‌شناسم، کار ندارم. راه اول این است که بانک وام را به فروشنده می‌دهد، می‌گوید من از او خریدم. این راه دوم وام مشارکت می‌شود یعنی می‌آید به خود مشتری صد ملیون می‌دهد می‌گوید من با تو شریک شدم در این خانه.

اگر بانک شریک شما بشود در این خانه، صد ملیون به شما بخواهد بدهد بعد بگویند آقا! من دیگه اقساطی از شما نمی‌خرم، ان شاء باع و ان شاء لم یبع، ان شاء اشتري و ان شاء لم یشتري، اگر این‌طوری باشد جایز است و الا حرام است و باطل است، من هیچ الزامی ندارم این خانه را از شما اقساطی بخرم به صد و پنجاه ملیون، بانک اصلاً تا آخر قرارداد را امضاء نکنی و تضمین نشود پول به شما نمی‌دهد. و الا اگر واقعا آن مَرّ قرارداد شرعی اجراء بشود اشکال ندارد، این وام مسکن اشکال ندارد ولی عملاً اجراء نمی‌شود.

و لذا آقای سیستانی گاهی تعبیر می‌کنند می‌گویند من می‌دانم قراردادهای بانک‌ها شرعی نیست ولی واجب نیست من به مکلفین این را بیان بکنم. و بعضی از بزرگان در خود ایران هم که عرض کردم نقش هم دارند در نظام، آن‌ها هم می‌گویند این قراردادها شرعی نیست. ولی خود این مربوط به خود مکلف می‌شود. یک بخشی از آن شبهه حکمیه است، مربوط می‌شود به فقهاء مثل همان وام جعله، مثل همان مضاربه‌ای که

..... حساب

120 سرمایه گذاری

سیزده درصد سود علی الحساب بحث بود که ببینیم شرعی هست یا شرعی نیست، این شبهه حکمیه است، فقهاء باید نظر بدهند. اما این بخش دیگر که گفته می شود ما می دانیم بانک ها عملاً پایبند نیستند، یکی می گوید من نمی دانم، من چه می دانم، من اینقدر بدبین نیستم به بانک های جمهوری اسلامی یا می گوید به این مدیر بانک که با من آشنا است و متدین است با این می روم قرارداد می بندم و اصلاً تمام ریزه کاری های مسأله را هم با او حل می کنم، اشکال ندارد.

[سؤال: ... جواب:] وثوق نوعی اگر پیدا بشود به این که بانک ها معاملات شرعی نمی کنند یا پایبند آن نیستند و لو عقد ببندند اما عملاً پایبند آن نیستند، آن وقت مشکل می شود کار. اما کسی می گوید وثوق نوعی حاصل نمی شود، وثوق شخصی هم حاصل نمی شود مشکل حل است.

برویم سراغ بخش دوم، سودهایی که بانک از مردم می گیرد، طبق قراردادهایی که با مردم می بندند به اسماء مختلف. ما در ابتداء این بخش باید یک بحث اساسی بکنیم: خب این سودهایی که بانک می گیرد مشکل ربا دارد دیگه، برای راه حل شرعی باید برویم یک کاری بکنیم که این معاملات بانکی بشود بدون ربا، سودی که بانک از مردم می گیرد، بر اساس یک معاملات شرعی غیر ربوی باشد. برای این بحث ما یک پیش مقدمه ای بحث باید بکنیم و آن بحث ربای در قرض و حکم حیل ربای در قرض را بیان کنیم بعد برویم سرغ تطبیق آن.

ربا دو قسم است: ربای معاوضی، بیع مکیل و موزون به جنسش مع زیاده، ده من گندم خوب در مقابل بیست من گندم بد، این ربای معاوضی است و حرام است. ربای قرضی بحث می شود که آیا مطلقاً حرام است یا در خصوص درهم و دینار که مکیل و موزون است؟ حالا اسکناس، چه اشکال دارد بگوئید من یک میلیون تومان به شما می دهم یک سال دیگر شما به من یک میلیون و دویست هزار تومان بده، گفته می شود این اشکال ندارد و وجوهی برایش ذکر می شود که اگر این ادعا درست بشود دیگه اصلاً نیازی به حیل ربا نیست، اصلاً می گوید یک میلیون به شما وام می دهیم در طی اقساط دو ساله، یک میلیون و پانصد تومان بده.

یک وجه این است که گفته می شود که دلیل حرمت ربای قرضی برخیش که اطلاق ندارد. مثلاً صحیحه یوسف بن عقیل من اقراض رجلاً ورقاً، ورق یعنی نقره، من اقراض رجلاً ورقاً فلایشترط الا مثلها. گفته می شود

که این اطلاق ندارد، ورق مکیل و موزون است، ورق یعنی درهم. نمی‌شود تعدی کرد به اسکناس که معدود است.

[سؤال: ... جواب:] بحث اول این است که اصلاً دلیل حرمت ربا در وام‌ها ببینیم چیه و این ادعا که گفته می‌شود آقا! چه اشکال دارد، اسکناس یک میلیون بدهیم، یک میلیون و پانصد در ظرف دو سال بگیریم، یک وجه این است که بگوییم اطلاق ندارد حرمت ربای قرضی، قدرمتیقنش در مکیل و موزون است.

[سؤال: ... جواب:] درهم نقره است دیگه. دینار طلا بوده، درهم نقره بوده دیگه. ... بالاخره درهم جزء مکیل و موزون‌ها است، درهم و دینار مکیل و موزون است، درهم و دینار را می‌کشیدند. نمی‌شود تعدی کرد به این اسکناس‌ها. ادعا می‌شود ما اطلاق در ادله حرمت ربای قرضی نداریم که شامل اسکناس‌ها که اوراق نقدی هستند، پول اعتباری هستند بشود.

و اگر هم یک اطلاق پیدا بشود که برخی از روایات ضعیف السند هست که کل قرض جرّ منفعة فهو حرام که روایت مرسله هست، گفته می‌شود که آقا! دلیل حاکم داریم: لاربا الا فیما یکال او یوزن. گفته می‌شود این اطلاق دارد، هم شامل ربای معاوضی می‌شود هم شامل ربای قرضی می‌شود.

این وجه اول است که گفته می‌شود ما یا اطلاق نداریم در ادله حرمت ربای قرضی که شامل قرض اسکناس که نقد اعتباری است، بشود و یا اگر هم برخی از روایات را کسی بگوید منجبر است ضعف سندش به عمل اصحاب مثل این روایت مرسله، کل قرض جرّ منفعة فهو حرام، محکوم این روایات معتبره است که می‌گوید لاربا الا فیما یکال او یوزن.

تأمل بفرمایید این وجه اول هست که باید بحث کنیم.

وجه دوم هم گفته می‌شود که اوراق نقدی مشمول تورم است مخصوصاً پول کشور ما و نوعاً این سودهایی که می‌گیرند جبران تورم اگر بکند، بیش از این نیست. و لذا این هم وجه دوم است، این‌ها را بحث می‌کنیم ان شاء الله در جلسات آینده.
و الحمد لله رب العالمین.

چهارشنبه - ۹۷/۰۴/۲۰

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

عرض کردیم بیشترین سودی که بانکها به مردم می دهند مربوط می شود به حسابهای سپرده گذاری کوتاه مدت، میان مدت، دراز مدت و حکم آن را بیان کردیم. اگر علم پیدا بشود که بانکها طبق قرارداد عمل نمی کنند یا بهتر بگوییم و لو وکالت گرفته اند از صاحبان حسابها در عقود شرعیه سودآور و لکن بدانیم که به این وکالت پایبند نیستند و عقودی که انجام می دهند شرعی نیست، دو راه حل وجود دارد برای گرفتن این سودها: یک راه حل مربوط می شود به بانکهایی که خصوصی هستند یعنی سرمایه بانک ملک اشخاص حقیقی است. در رابطه با سودی که اینها می دهند اگر مطمئن بشویم که اینها راضی هستند به تصرف ما در این سودها، هیچ اجباری در کار نیست، خودشان سود می دهند تا روال بانکشان ادامه پیدا کند، از باب احراز رضای مالک به تصرف در مالش می توان در این اموال تصرف کرد و عادتاً این اطمینان هست، مگر بانکهایی که ورشکسته می شوند و به اجبار سود می دهند. منتها برای این که کار ما شرعی باشد ما نباید پولی که در این بانکها می گذاریم قصد قرض به شرط سود بکنیم، اگر قرض است قصد نکنیم شرط سود را، اگر هم قرض نیست که هیچ، مشکلی نیست، ولی اگر قرض است در نفس مان نیت شرط کردن سود نکنیم.

این راه حل اول است راجع به بانکهای خصوصی. و این راه حل در بانکهای دولتی هم بناء بر نظر این که حکم بانکهای دولتی همان حکم بانکهای خصوصی هست می آید که نظر امام قدس سره همین بود. البته امام یک نظری داشتند و آن این بود می فرمودند اگر قرض بدهند به شخصی اعم از بانک و غیر بانک و شرط سود بکنند، این می شود ربا، بانک و لو راضی باشد به دادن سود، اگر به او بگویند مستحق نیستیم می گوید من راضیم، امام می فرمایند چون این سود مصداق ربا است، رضای مالک این را حلال نمی کند، چون ربا سحت است و لو مالک راضی باشد به این که ما این ربا را بگیریم.

اما این اشکال امام قدس سره که اختصاص دارد به جایی که ما به عنوان قرض بدهیم و بانک به عنوان شرط سود این سود را به ما بدهد، اختصاص به اینجا دارد، این اشکال امام از نظر مشهور پذیرفته نیست. مشهور استظهارشان از ادله حرمت اخذ ربا این است که می‌گویند اگر مالک مستقلا راضی است، می‌گوید و لو مستحق نیستی اما من راضیم شما این پول را بگیری، استظهار مشهور این است که نمی‌شود از ادله حرمت ربا یک حرمت تعبیه فهمید که در این صورت هم گرفتن این پول حرام است، خب مال خودش است و راضی است. امکان دارد که شارع سخت‌گیری کند اما از اطلاقات حرمت اخذ ربا استفاده این حرمت تعبیه مشکل است.

[سؤال: ... جواب:] قرارداد ربوی حرام است اما اگر ربا دهنده می‌گوید آقا! مال خودم است، من راضیم به شما این سود را بدهم، چون اگر به شما این سود را ندهم با قانون کلی بانک من وفق نمی‌دهم، دیگران هم می‌خواهم تشویق بشوند بیایند سرمایه‌گذاری بکنند در بانک، من انضباط بانکیم را حفظ می‌کنم، شرعا هم شما مستحق نباشی به شما این سود را می‌دهم، از دلیل حرمت اخذ ربا استفاده کنیم که حتی اگر مالک راضی است، رضای مستقل دارد یعنی می‌گوید اگر شما مستحق هم نباشید که این سود را بگیرید من راضیم در مال من تصرف کنیم، باز بگوییم رضای او بی‌ارزش است؟ این خلاف ظهور عرفی ادله حرمت اخذ ربا است. ... در همه معاملات حرام این را مشهور می‌گویند. ... امضاء نشده این شرط و لذا نه وجوب وفاء دارد و نه اگر به عنوان وجوب وفاء این زیاده را بدهد مقرض حق دارد این زیاده را بگیرد؟ خیر. اما اگر مقرض می‌گوید بابا مال خودم است راضیم در او تصرف کنید و لو شما مستحق نباشید. آن قرارداد حرام تکلیفی بود اگر واقعا قصد قرض ربوی کردیم اما تصرف شما مقرض در این مال که مالکش رضای مستقل دارد به تصرف شما، ظهور عرفیش این است که می‌گوید چه مستحق باشید چه نباشید من طبق قانون خودم این سود را به شما می‌دهم، به شما این مقدار سود تعلق می‌گیرد حتی اگر بگویید آقا! شرط زیاده در قرض باطل است و من مستحق نیستم، می‌گویی آقا! قانون ما این است، طبق قانون ما سود به شما تعلق می‌گیرد، از جهت ما بلامانع است.

..... حساب

124 سرمایه گذاری

[سؤال: ... جواب:] مالک نیست این شخص، جایز است تصرف کند در این مال از باب این که مالک او اذن داد و راضی بود به تصرف. مهم این است که مبنی نیست این رضای مالک به استحقاق این مقرض نسبت به این سود. می گوید و لو مستحق نباشد این مقرض سود را ولی من راضیم که او این سود را بگیرد. بگوییم نه، لایحل مال امرء مسلم الا بطیبۃ نفسه مشکل ندارد، مشکل این است که ربا سحت است، این معنایش این است که ما از دلیل حرمت ربا یک تعبد خاص بفهمیم، این خلاف ظاهر است. شما می فرمایید این در موارد دیگر هم می آید، اجر المغنیۃ سحت، ثمن المغنیۃ سحت، خب باشد، ملتزم می شویم اگر یک شخصی یک آوازه خوانی را دعوت کرد در مجلس عروسی، یک وقت چانه می زنند آخر کار، به زور دارد پول به او می دهد، اما یک وقت نه، با طیب نفس می آید حتی اگر آن آوازه خوان بگوید ما حقی نداریم، می گوید اصلاً قابل شما را ندارد، اصلاً راضی است به این که او این پول را بگیرد، ظهور عرفی در این موارد این است که این صاحب پول راضی است به گرفتن آن شخص این پول را و لو استحقاق نداشته باشد.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! گاهی از باب استحقاق به او می دهد، استحقاق عرفی، می گوید چون حق شماست من می دهم، این نمی شود. همان اجر المغنیۃ اگر واقعا آن شخصی که مجلس عروسی گرفته بگوید اجرت شماست، اجرت شما را دارم می دهم و لذا اگر بعد بفهمد مغبون شده، این آقا دوبله حساب کرده با او، می رود اعتراض می کند می گوید شما چرا دوبله حساب کردی، دوبرابر حساب کردی، نرخ یک مجلس آواز خواندن این نبود که شما از ما گرفتی، این معلوم می شود که به عنوان اجرت او و استحقاق او این پول را می دهد، خب معلوم است نمی شود گرفت. اما یک وقت نه، می گوید حتی اگر مستحق هم نباشی، من اصلاً گرم شدم در این مجلس عروسی، دوست دارم مال خودم را به شما بدهم، چه اشکالی دارد. این که امام می فرماید این دیگه اجر المغنیۃ شد و اجر المغنیۃ سحت، یعنی ما یک حرمت تعبدیه از این روایات بفهمیم این عرفیت ندارد که و لو مالک راضی است به عنوان مال خودش شما تصرف کنید باز بگوییم حرام است چون عرفاً مصداق اجر المغنیۃ است، عرفاً مصداق ربا است، نه، این شبهه انصراف دارد لاقلاً این ادله حرمت ربا یا حرمت اجر المغنیۃ و امثال آن.

و لذا آقای سیستمی صریحا فرمودند، فرمودند این بانک‌های خصوصی که سود می‌دهند، وثوق هست که این‌ها راضی هستند که شما سودشان را بگیرید و لذا بر شما جایز است تصرف در این سود و لو مالک نمی‌شوید. اگر کسی گفت بانک دولتی هم مثل بانک خصوصی است مشکل او هم حل می‌شود.

راه دوم راجع به بانک‌های دولتی است. اگر ما گفتیم بانک دولتی مجهول المالک است که مرحوم آقای خوئی، مرحوم آقای تبریزی، آقای سیستمی نظرشان این است، فرمودند حتی اگر بدانید این معاملات بانکی نامشروع است، چون این سود مجهول المالک است، دولت که مالک آن نیست، مالکش همان کسی است که این پول را در بانک گذاشت، او هم که معلوم نیست کیست، می‌شود مجهول المالک، امر مجهول المالک به ید حاکم شرع است.

بعضی مثل آقای سیستمی می‌گویند که حاکم شرع اگر مصلحت دید می‌تواند هبه کند و لو به اغنیاء. و لذا ایشان می‌گویند جایزه‌های بانکی همه‌اش حلال است در بانک‌های دولتی، بانک‌های خصوصی که حکمش بیان شد و لو گیرنده جایزه ثروتمند است. سودهای بانکی که در این حساب‌های سرمایه‌گذاری سود می‌دهند، در بانک دولتی به دو شرط حلال است:

شرط اول این است که قرارداد قرض ربوی نبندد با بانک و الا من اذن در تملک این سود نمی‌دهم چون امرش به ید حاکم شرع است، می‌گوید شما رفتی قرارداد قرض ربوی با بانک بستی، پول گذاشتی در بانک و شرط سود کردی من بیایم شما را تشویق کنم بگویم سود را بردار؟! نه، من این کار را نمی‌کنم، کل سود را باید صدقه بدهی. پس شرط اول این است که شرط سود نکنی، صوری امضاء کنی آن قراردادها را.

شرط دوم این است که نصف سود را صدقه بدهید به فقیر متدین. این شرط اذن حاکم شرع است در تصرف و تملک آن نصف دوم سود.

[سؤال: ... جواب:] آن قراردادهای شرعی سودآور را که ایشان گفت مجازند و کل سود را مالک می‌شوند اما اگر بدانند این قراردادها شرعی نیست، می‌توانند سود را تملک کنند به شرط این که اولاً قرارداد حرام امضاء نکنند با بانک، قرض به شرط سود با بانک انشاء نکنند و الا ما اجازه نمی‌کنیم سود را تملک کنند. شرط دوم این است که نصف سود را صدقه بدهند به فقیر متدین، نصف دوم سود را تملک کنند.

..... حساب

126 سرمایه گذاری

این هم شرط اجازه حاکم شرع است و الا مرحوم آقای تبریزی راحت تر می گرفت، می فرمود شرط دوم ما این است که یک پنجم این سود را صدقه بدهند، چهار پنجمش را می توانند تملک کنند.

یکی نگوید من که مقلد آقای تبریزی هستم پس من یک پنجم می دهم، چهار پنجم را می گذارم در جیبم. نه، این که فتوی نبود، این شرط اجازه حاکم شرع بود؛ اجازه حاکم شرع ناشی از ولایتش بود، حاکم وقتی فوت کرد دیگه ولایتش تمام می شود، فتوی نیست که بگویید من باقیم بر تقلید میت. و لذا باید بروید سراغ مرجع زنده، مرجع زنده چه بسا سخت گیری می کند، می گوید نصفش را صدقه بده، نصفش را تملک کن.

بعضی ها گفتند ما لزومی ندارد از مرجع تقلید خودمان اجازه بگیریم، می رویم سراغ یک مجتهدی که دل رحم تر است، آسان گیر هست، به کمتر راضی می شود. نه، فرض این است که مثلاً آقای سیستانی می گویند در این مسأله باید به مرجع اعلم رجوع بکند و کسی که مقلد آقای سیستانی است ایشان را اعلم می داند یا باقی است بر فتوی آقای تبریزی به فتوی آقای سیستانی، ایشان را اعلم احیاء می داند یا بالاخره فرض این است که مساوی می داند و از ایشان تقلید کرده است، ایشان می گوید باید طبق اجازه ما عمل بشود.

البته آن هایی که مصرف مجهول المالک را صدقه بر فقیر می دانند مثلاً آقای تبریزی این جور بود، فرق می کند با آقای سیستانی. آقای سیستانی می فرمایند مصرف مجهول المالک مصارف عامه است به حسب تشخیص حاکم شرع اما کسانی که می گویند مصرف مجهول المالک صدقه بر فقراء است مثل آقای تبریزی می فرمودند شما می روید بانک، ما اجازه می دهیم به شما که این سود را که می گیرید وکالتاً از آن فقرائی که حاکم شرع یا وکیل آنهاست یا ولی آنهاست، از باب این که ولی عنوان فقراء است، اگر در ولایتش هم شبهه کنید، وکالت می گرفتند از عده ای از فقراء، بعد می فرمودند بروید سود را به نیت وکالت از آن ها تملک کنید، آن بخشی را که به شما اجازه می دهیم بردارید، به عنوان جعل بردارید. چرا؟ برای این که اگر شما نمی رفتید این پول را از بانک که به حساب شما آمده بگیرید، آن فقیر اگر می رفت تحصن هم می کرد کنار بانک یک ریال از آن پول به او نمی دادند، ارزش کار شما خیلی بالا است.

فقه البنوک ۱۲۷

[سؤال: ... جواب:] عقلائی نیست؟! شما بروید بگیرید این سود را، ببینید می‌دهند به شما؟ خب این صاحب حساب باید برود آنجا امضاء کند تا این سود را بدهند، این سود را به نیت آن فقراء می‌گیرند، ملک آن‌ها می‌شود، اما از اول طی کرده با آن‌ها یا با وکیل آن‌ها که چهار پنجمش یا نصفش را من به عنوان کارمزد و جعل عمل محترم خودم بر می‌دارم. عمل محترم شما چیه؟ همین امضاء است، اگر این امضاء نبود بانک یک ریال از این سود را به فقراء نمی‌داد.

این اجمال بحث است، دیگه وارد این مبانی ما نمی‌توانیم بشویم، فقط یک ترسیمی از این مبانی می‌خواهم در ذهن‌تان بیاید.

[سؤال: ... جواب:] آقا یک راه حل دیگه‌ای دارند ارائه می‌دهند. می‌فرمایند با این کارت به کارت کردن مشکل حل می‌شود. سود آمد به حساب من، من کارت می‌کشم، می‌روم قبض آب و برق و تلفن و مالیات و این‌ها را می‌دهم، قسط‌های بانکیم را می‌دهم، پول نمی‌گیرم از بانک، خیال‌تان راحت! قبض نمی‌کنم مجهول المالک را تا بعد بگویید نصفش را صدقه بده. جواب می‌دهند می‌گویند که درست است، آقای سیستمی لابد این جور جواب می‌دهد، زبان حالش این است، مطمئناً همین است، ایشان می‌گویند درست است من قبض نمی‌دانم کارت به کارت کردن را اما شما با این کارت دارید ائتلاف می‌کنید این مجهول المالک را عملاً یعنی دیگه این مجهول المالک به دست فقیر نمی‌رسد، برگشت به حساب اداره برق رفت، به حساب اداره آب رفت، به حساب خود بانک برگشت.

[سؤال: ... جواب:] اگر نمی‌رفتی کاری بکنی، مستند به شما نبود اما الان مستند به شماست که رفتی بانک و به عنوان قبض آب و برق از حسابت کم کردند، این مستند به شماست و الا اگر این جوری باشد شما کارت یکی دیگه را، رمزش را هم پیدا کنی، مدام بروی از کارتت پول برداری، بعد بگویند آقا این کارها چیه، می‌گویی این آقا که مالک این یارانه‌هایی که در حسابش نیست، مالک این هدایایی که پدرش ریخته به حسابش نیست، ما که از کارت او به کارت خودمان منتقل کردیم، بعدش هم از کارت خودم منتقل کردیم به این ادارات و این شرکت‌ها، ما که کاری نکردیم. نه، شما ائتلاف کردید مال غیر را و این حرام هست.

..... حساب

128 سرمایه گذاری

[سؤال: ... جواب:] سهم فقراء را باید اول بدهد، بعد هر کاری دوست دارد بکند. راجع به خلاف قانون نمی شود، طبق قانون [باید باشد]. یعنی مقصودتان این است که کارت دیگری را بدهد؟ کارت دیگری که مجاز نیست، اولاً اضرار به غیر است عرفاً و ثانياً اصلاً مجاز نیست، حاکم شرع اذن نمی دهد که بر خلاف قانون شما بروی اموال بانک را جابجا کنید. ... اضرار عرفی به غیر که هست. وانگهی حاکم شرع طبق قانون اجازه می دهد نه مازاد بر قانون.

سرمایه گذاری بانک

این راجع به این بحث. راجع به سودهایی که بانک می گیرد از مردم یعنی بحث را این جور مطرح کنیم که ربایی که بانک می گیرد، قبل از این که به راه های فرار از ربا برسیم، خب این ببینیم راه تصحیح دارد یا نه؟ اولین راه تصحیح این بود که گفته می شد که آقا! اصلاً ربا در مکیل و موزون هست نه در چیز دیگر و این پول های اسکناس، این ها نه مکیل است نه موزون، معدود است. روایت داریم از زرارہ، می گوید امام علیه السلام فرمود لایکون الربا الا فیما یکال او یوزن. خب اصلاً یک میلیون تومان قرض می دهیم، این نه مکیل است نه موزون، ربا در او راه ندارد. این وجه اول است که دیگه مستقیم به جنگ با خدا می رود و ربا را در اسکناس های رائج تجویز می کند.

جواب از این وجه این است که اگر مقصود این هست که ما اطلاعاتی نداریم در حرمت قرض ربوی که شامل قرض معدود بشود، اگر مدعا این است، جوابش این است که نخیر، اطلاعات داریم. غیر از این که عرف از خود آیات ناهیه از ربا یک معنایی می فهمد که شامل ربای در معدودات هم می شود. الذین یا کلون الربا لایقومون الا کما یقوم الذی یتخطبه الشیطان من المس، ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربا و احل الله البیع و حرم الربا، لکم رؤوس اموالکم لاتظلمون و لاتظلمون. عرف صادق می داند ربا را در قرض معدودات به شرط زیاده. روایات مطلقه هم داریم، اختصاص ندارد روایت به صحیحہ یوسف بن عقیل که من اقراض رجلاً ورقاً فلا یشرط الا مثلها تا بگویند ورق یعنی درهم و درهم از معدودات نبود بر خلاف اسکناس، اختصاص ندارد روایات ناهیه از قرض ربوی به صحیحہ یوسف بن عقیل، روایات دیگری داریم آن ها مطلقه است، مثل موثقه

اسحاق بن عمار: قلت لابی ابراهیم علیه السلام الرجل یكون له على الرجل المال قرضا فیطول مکته عند الرجل فینیلہ الرجل الشیء بعد الشیء کراهۃ ان يأخذ ماله أیحل ذلک؟ قال للابس اذا لم یكونا شرطا. آقا! شما قرض دادی به بنده، طول کشیده، من هم نگرانم که قرضتان را پس بگیرد، هر از چند مدتی می‌آیم یک هدیه‌ای برای شما می‌آورم، شما تا لب می‌خواهی بگویی پس پول من چی شد، این پاکتی که رویش نوشته هدیه، دستتان می‌دهم دیگه رویتان نمی‌شود، دیگه راضی می‌شوید به این که فعلا طلبتان را مطالبه نکنید، حضرت فرمود اشکال ندارد، اذا لم یكونا شرطا، اما در فرضی که شرط ضمن القرض نباشد.

الرجل یكون له على الرجل المال، برخی مثل آقای سیستانی فرمودند مال در زمان ائمه منصرف بوده به نقدین، درهم و دینار. و لذا در آن لیس فی مال الیتیم زکاء، ایشان می‌گویند این در مورد زکات درهم و دینار است.

ولی این وجه منشأ تاریخی روشنی ندارد. مال لغتا که اعم است، الان هم که استعمال در اعم می‌شود.

[سؤال: ... جواب:] در عهد ائمه، فرمودند در زمان ائمه مال استعمال می‌شده در درهم و دینار و انصراف داشته به درهم و دینار.

این‌هایی که اصالة عدم النقل قائلند [و یا] استصحاب قهقراپی می‌کنند، خب الان که مال ظهور دارد در اعم. دیگه سیره عقلاییه هم ادعا می‌شود بر این بود که در زمان ائمه هم مال در اعم استعمال می‌شده.

اگر شما سخت بگیرید بگویید بالاخره شبهه انصراف هست، آقای سیستانی هم که مباحث تاریخی را زیاد کار کرده، ایشان ادعا می‌کند لابد یک چیزی هست، خب ما چی عرض کنیم؟ اگر این است خب همان عمومات کافی است دیگه. عرف از آیه قرآن واقعا نمی‌فهمد که خصوصیت دارد، الذین یأکلون الربا اضعافا مضاعفة، این خصوصیت دارد که قرض مکیل و موزون باشد. لاتظلمون و لاتظلمون به عرف بگویند چی می‌گویند؟ می‌گویند چون قرض می‌دادند درهم و دینار زیاده می‌خواستند شرط کند این ظلم است، اما حالا یک میلیون قرض می‌دهد می‌گویند سر سال سه میلیون بده، نه، این‌طور نیست، چرا؟ چون اسکناس است، پول اعتباری است، این عرفی است؟ عرف فرق می‌گذارد؟

..... حساب

130 سرمایه گذاری

[سؤال: ... جواب:] مبنای امام چیه؟ ... نه، او بحث دیگری است، بحث حیل ربا. من می‌خواهم بگویم عرفا

ادله مطلقه حرمت ربا اختصاص به قرض مکیل و موزون ندارد.

اما اگر می‌خواهید بگویید که مقید داریم، مقید چیه؟ صحیحه زراره: لایکون الربا الا فیما یکال او یوزن، دو

تا جواب می‌دهیم:

جواب اول: می‌گوییم عرفا تعبیر ما یکال او یوزن ظهور در فعلیت دارد در جایی که موقع قرارداد کیل می‌کنند، وزن می‌کنند. آقا! کسی که قرض می‌دهد در مقام کیل و وزن نیست، کیل و وزن ظهور دارد در معاوضه، کیل و وزن از راه‌های معاوضه بوده. لایکون الربا الا فیما یکال او یوزن فقهاء از آن ربای معاوضی فهمیدند، شامل ربای قرضی نمی‌شود.

[سؤال: ... جواب:] وقتی تعبیر می‌کنند می‌گویند ربا فقط در مکیل و موزون است، این تعبیر ما یکال او یوزن ذهن را می‌برد به معاوضه، در مقام معاوضه کیل و وزن می‌کنند. تعبیر کیل و وزن انصراف عرفیش به کیل و وزن است. این مطلب که آقای صدر هم اشاره کردند در مباحث‌شان موجب انصراف یا شبهه انصراف می‌شود. این جواب اول است. فهم فقهاء هم همین بوده.

جواب دوم این است که بر فرض اطلاق داشته باشد، عرفا اطلاقش مخالف کتاب است. چرا؟ برای این که از کتاب، عرف حرمت ربای قرضی را که می‌فهمد تفکیک بین مکیل و موزون و معدود خلاف مرتکز عرف است و لذا آیه می‌شود کالئص العرفی. وقتی می‌گوید ربا گرفتن در قرض ظلم است، آن وقت لاربا الا فیما یکال او یوزن بخواهد حاکم باشد بر این، بگوید فقط ربای در قرض مکیل و موزون ظلم است، ارتکاز عرف اباء دارد از قبول این مطلب که نتیجه‌اش این می‌شود در مکیل و موزون ربای قرضی حرام، در غیر آن حلال است. در ربای معاوضی اصلا اصل حرمت ربا در مکیل و موزون هم تعبدی است، عرف احساس ظلم نمی‌کند. ما معتقدیم اطلاقات قرآنی راجع به ربا منصرف به ربای قرضی است، اصلا ربای معاوضی عرف ربا نمی‌داند، آقا! یک من گندم خوب در مقابل دو من گندم بد، عرف این را ربا می‌داند؟ به قیمتش همین است.

[سؤال: ... جواب:] در روایات که ربای معاوضی مطرح شده، در روایات که زیاد مطرح شده اما اطلاقات

حرمت ربا در قرآن به نظر عرف ظاهر در ربای قرضی است، او ظلم است، او اخذ زیاده است و الا یک من

گندم خوب در مقابل دو من گندم بد این زیاده است؟ قیمتش مثل هم است، یک من گندم خوب قیمتش همان دو من گندم بد است.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره ربای قرضی فی الجمله از نظر عرف هم ظلم است، اما ربای معاوضی اصلا ظلم نیست. آقا! قیمتش همین است. من انصاف است بروم یک من گندم خوب بدهم یک من گندم بد بگیرم؟ خب قیمتش با دو من گندم بد برابر است، اما شارع تعبدا فرموده این ربای معاوضی است و حرام است. و لذا آیات ظهور دارد در ربای قرضی و ربای قرضی را می گویند ظلم است و لو توسعه حرمت ربای قرضی تعبدی است. به قول شما درصد کم، ظلم نیست، اما شارع همه این ها را گفت ظلم. و تفکیک بین مکیل و موزون و معدودات هم خلاف ارتکاز عرف است در حرمت ربای قرضی که به ملاک ظلم تحریم شده. و لذا به نظر ما این وجه اول درست نیست. اطلاقات حرمت ربا قرضی شامل قرض در اسکناس که پول اعتباری است می شود.

اما وجه دوم که گفته می شد نوعا این اوراق نقدیه اعتباریه دچار تورم می شود حداقل در کشور ما و این سودها عملا جبران کاهش ارزش پول است و این مصداق شرط فایده نیست، سود نمی کند طرف، ارزش پولش حفظ می شود. که برخی از بزرگان این نظر را قائلند می گویند شرط درصد به مقداری که جبران تورم بکند ربای محرم نیست.

ان شاء الله این را روز شنبه بررسی می کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۱۴

یکشنبه - ۹۷/۰۴/۲۴

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به سودهای بانکی بود. عرض کردیم قبل از این که وارد بحثی که طبعا مختصر خواهد بود راجع به حکم حیل ربا بشویم، اصل بحث ربای در قرض اوراق نقدیه که ماهیتا با قرض در زمان های گذشته

..... حساب

132 سرمایه گذاری

که قرض دراهم و دنانیر بود فرق می کند، برخی از وجوه ممکن است ذکر بشود برای جواز اخذ زیاده در قرض این اوراق نقدیه و پول های اعتباری:

وجه اول عدم اطلاق در ادله حرمت ربا بود و یا حکومت لایکون الربا الا فیما یکال او یوزن بر ادله حرمت ربا که گفته می شد اسکناس نه مکیل است نه موزون، معدود است و لذا خارج از دلیل حرمت ربا است که ما جواب دادیم.

البته برخی در اینجا مطالبی دارند که خارج از هدف بحث هست:

مثلا این که ادعا می کنند ادله حرمت ربا منصرف است به ربای در قرض مصرفی و نه ربای در قرض استثماری. یعنی ادله حرمت ربا بر اساس این هست که ربا ظلم است و چون ربا ظلم است حرام است. ارتکاز عرف در جایی ربا را ظلم می داند که شخص قرض گیرنده برای نیازش قرض می گیرد بعد قرض دهنده سود می خواهد بگیرد، آن هم چه سودی! لا تأکلوا الربا اضعافا مضاعفة و اتقوا الله، اما ربای در قرض استثماری ظلم نیست. آقا قرض می گیرد می رود با آن تجارت می کند، سود می برد، حالا بخشی از سود را هم به صاحب پول بدهد، این که ظلم نیست، خودش به آلف و الوف می رسد یک بخشی از سود را هم بدهد به صاحب این سرمایه. حالا اگر بانک به مردم سود بدهد یا سود بگیرد از مردم کسی احساس نمی کند که ظلم است، می گویند آقا! شما رفتی از بانک وام برای تجارت گرفتی، اگر این وام را بگیری و عمده سود هم برای خودت است، بخشی از سود را به بانک بدهی این ظلم است؟

این یک بیانی است که بعضی ها ممکن است بیان کنند. که این ها به فقه ارتباطی ندارد. ادله حرمت ربا مطلق هست، بلکه روایت در خصوص ربای قرض استثماری داریم که شخصی به دیگری قرض می دهد تجارت کند و سود می گیرد، امام فرمودند که این کار جایز نیست که روایتش را بعدا می خوانیم.

و این که ربا ظلم است، فی الجملة ارتکاز عقلاء بر ظلم بودنش هست نه بالجملة. همان ربای در قرض مصرفی هم سود کم از نظر عقلاء ظلم نیست. می گوید خانه ام را اجاره می دهم، اجاره می گیرم می گوید اشکال ندارد، حالا ما خانه نخریدیم، پول نگهداشتیم، شما از ما پول می گیرید، استفاده می کنید، ما که ملزم نبودیم به شما قرض بدهیم، می خواهید شما قرض بگیرید این مقدار به ما سود بدهید نه این که روز به روز

فقه البنوک ۱۳۳

سود بیشتر بشود یا سودهای وحشتناک، نه، کی عقلاء این را ظلم می‌دانند؟ فی الجملة ربا ارتکاز عقلاء بر ظلم بودنش است. شرع مقدس این را تعمیم داده و از این ارتکاز عقلاء بر ظلم بودن فی الجملة ربا استفاده

کرده برای این که نهی بکند از مطلق ربا. فلکم رؤوس اموالکم، من اقراض رجلا ورقا فلا یشتراط الا مثلها.

[سؤال: ... جواب:] اصل ظلم بودن ربا فی الجملة مطابق با ارتکاز عقلاء بوده و در آن زمان هم فرد متعارف ربا که محل ابتلاء محرومین بوده همین ربای اضعاف مضاعفه بوده که از محرومین می‌گرفتند. ... عرض می‌کنم از نظر شارع توسعه در ظلم داده شده و لکن نمی‌خواهیم بگوییم اصلا ربا ظلم تبعدی است مطلقا، نه، فی الجملة بعض از مراتب ربا ظلم عقلایی هم هست اما شارع از همین مطلب استفاده کرده برای نهی مردم از ربا به شکل مطلق. ... توسعه و تعمیم ظلم بودن ربا تبعدی است. ... ارتکازی بودن این که ربا ظلم است، فی الجملة این منشأ شده و حکمت شده شارع کل ربای در قرض را تحریم کند. عرض می‌کنم روایت هم هست که کسی قرض می‌دهد دراهمی را تا دیگری با او تجارت کند و زیادی می‌گیرد، حضرت فرمود این کار جایز نیست.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! راجع به لاتظلمون و لاتظلمون دو تا تفسیر هست: یک تفسیر همین است که شما می‌فرمایید که آقا! ربا در طول تحریم شارع ظلم هست نه قطع نظر از تحریم شارع. و لذا حيله ربا اصلا فروش اسکناس به اسکناس بیشتر اگر حقیقتش قرض نباشد، امام فرمودند و لکن حيله ربا است و ظلم است. گفته می‌شود که آقا! شارع ربا را تعبدا فرموده ظلم، چون حرام است ظلم است اما فروش یک میلیون به یک میلیون و دویست هزار تومان شش ماهه که شارع تحریم نکرده، احل الله البیع. ربا چون حرام است ظلم است، بیع حلال است ظلم نیست. این خلاف ظاهر است. مبنای دوم که موافق با ظاهر است این است که ظلم بودن علت برای حرمت است نه در طول حرمت. ظلم بودن معلول حرمت نیست تا ما بگوییم دائر مدار حرمت است و اگر جواز حیل ربا طبق قواعد عامه ثابت شد دیگه ظلم هم نیست. این مبنا [اول است و] خلاف ظاهر است. مبنای دوم که به نظر ما (که امام هم استظهار کردند) درست است که ظاهر لکم رؤوس اموالکم لاتظلمون و لاتظلمون این است که چون شرط زیاده و اخذ زیاده طبق شرط یا طبق اجبار ظلم است، ما می‌گوییم فلکم رؤوس اموالکم.

..... حساب

134 سرمایه گذاری

[سؤال: ... جواب:] اتفاقا فان تبتم فلکم رؤوس اموالکم لاتظلمون و لاتظلمون، یعنی چون نباید ظلم کنید و در عین حال ظلم هم نپذیرید، ما منشأ شد حکم کنیم که تنها اصل پول را بگیرید و نه بیشتر. و لذا ظلم بودن علت برای تحریم ربا است اما نه این که هر کجا ارتکاز عقلاء گفت این ربا ظلم است آن وقت بگوییم پس ربا حرام است تا بگوییم علت. ... اصل ظلم بودن مطابق با ارتکاز عقلاء وقتی ظلم شد شارع در تشخیص مصداق ظلم بیشتر از عرف تدقیق کرده. ... هیچ خلاف ظاهر نیست. آیات و روایات دیگر هم مطلق است به آن‌ها تمسک می‌کنیم. آن روایتی که اشاره کردم این است: علی بن جعفر فی کتابه عن اخیه علیه السلام: سألته عن رجل اعطی رجلا مائة درهم يعمل بها، يعمل بها یعنی یتجر بها، علی ان یعطیه خمسة دراهم أو اقل أو اکثر أیحل ذلک؟ قال لا، هذا الربا محضاً، این ربای قرض تجاری و استثماری است. فرموده هذا الربا محضاً.

یک بیان دیگر هم برخی مطرح می‌کنند، او را هم عرض کنیم که از این بیان‌های غیر فقهی بیرون بیایم برویم سراغ آن بیان فقهی که در وجه دوم بحث می‌کردیم. و آن این است که برخی می‌گویند دلیل حرمت ربا شامل ربای بین دولت و ملت نمی‌شود. وجهش این است که گفتند آقا! دولت از ملت سود بگیرد، اصلاً صریحاً بگویند وام می‌گیریم سود می‌گیریم یا ملت از دولت سود بگیرد، این حرام نیست به دو بیان:

یک بیان این است که گفته می‌شود که اصلاً ادله نهی از ربا خطاب به مردم است نه به مردم و دولت. یعنی می‌گوید مردم! از همدیگر ربا نگیرید! اگر توبه نکردید بدانید که خدا به جنگ شما می‌آید، فإذنوا بحرب من الله یعنی إعلموا ان الله یحاربکم. برخی فإذنوا بحرب من الله را معنا می‌کنند یعنی فإذنوا بحرب مع الله. نه، معنایش این نیست که شما اعلام جنگ با خدا می‌کنید، فإذنوا یعنی فإعلموا بحرب من الله، بدانید که جنگ از ناحیه خدا بر علیه شما شروع می‌شود، خدا به جنگ شما می‌آید، پیامبرش به جنگ با شما می‌آید. این خطاب به مردم هست. دولت اگر یک طرف قرارداد بود این از دلیل حرمت ربا خارج است.

وجه دوم این است که گفته می‌شود در روایت یاسین ضریر از حریر از زراره آمده که امام علیه السلام فرمود: لیس بین الرجل و ولده و بینه و بین عبده و لا بین اهله ربا انما الربا فیما بینک و بین ما لاتملک. مفاد این روایت شریفه این است که بین انسان و فرزندش اعم از ذکر یا انثی، پدر با پسر یا دختر، ربا بین‌شان

فقه البنوک ۱۳۵

نیست یعنی ربا بین این‌ها حرام نیست چه ربا بدهد پدر به فرزند چه ربا بگیرد و لا بین اهله، بین زن و شوهر ربا حرام نیست. به لسان حکومت می‌گوید لیس بین الرجل و ولده و بین عبده و لا بین اهله ربا. چرا؟ انما الربا فیما بینک و بین ما لاتملک، ربا بین شما و بین کسی است که در اختیار شما نیست. خب فرزند شما در اختیار شماست، همسر شما در اختیار شماست، حالا از این طرف هم بگوییم شما هم در اختیار فرزندتان هستید، شما هم در اختیار همسرتان هستید.

[سؤال: ... جواب:] حالا در مورد مولی و عبد، عبد در اختیار مولی است.

انما الربا فیما بینک و بین ما لاتملک. دولت و ملت از هم بیگانه نیستند، مال دولت مال ملت است، دولت می‌خواهد کجا ببرد؟ دولت سود می‌گیرد، خب باز سرمایه ملت زیاد می‌شود. بالاخره برای شخصش که سود نمی‌گیرد که حساب شخصیش بالا برود، خزانه مملکت بالا می‌رود. انما الربا فیما بینک و بین ما لاتملک. ملکیت هم ملکیت شرعیه نیست و الا ما که نمی‌توانیم بگوییم پدر مالک فرزندش است یا مالک اموال فرزندش است، شوهر مالک همسرش است یا مالک اموال همسرش هست. یک ملکیت عرفیه به معنای دراختیار داشتن، جیب او جیب این شخص بودن است.

[سؤال: ... جواب:] آخه ولایت هم ندارد پدر بر فرزند. ... ملکیت عرفیه یعنی جیب شما و او ندارد، از این جیب به آن جیب می‌رود، دو تا جیب نیست، از این جیب انسان به آن جیب انسان می‌رود، به این سود نمی‌گویند، به این ربا نمی‌گویند.

این [وجه را] هم که برخی مطرح کردند درست نیست:

اما انصراف ادله حرمت ربا هیچ وجهی ندارد. این مثل این می‌ماند که عموماً معاملات شامل دولت‌ها نمی‌شود، تکالیف متوجه شخصیت حقوقی نمی‌شود، این درست است و لذا در بحث زکات فطره گفتند این سربازهایی که نانخور دولت هستند زکات فطره‌شان به عهده خودشان است. چرا؟ برای این که زکات فطره‌اش به عهده چه کسی می‌خواهد باشد؟ به عهده فرمانده آن پادگان؟ او که از اموال خودش خرج نمی‌کند، به عهده شخصیت حقوقی پادگان؟ او که مکلف نیست تا تکلیف بشود به اداء فطره این سربازها. مفاد روایات این است که رجل یا علیک فطره من تعول. این درست است اما شرائط معاملات مثلاً بیع الخمر باطل است و

..... حساب

136 سرمایه‌گذاری

مجری بیع الخمر هم مرتکب حرام شده، فرق نمی‌کند دولت وارد کند خمر را یا ملت، چه فرقی می‌کند؟ وجهی ندارد انصراف.

[سؤال: ... جواب:] وجه اول این است که ادله حرمت ربا انصراف دارد به ربای بین اشخاص، این وجهی ندارد. یک طرف شخص است یک طرف شخصیت حقوقی دولت است، او را هم اطلاقات حرمت ربا می‌گیرد. اما بیان دوم، روایت یاسین ضریر یک اشکال سندی به آن شده که در جای خودش بحث می‌شود که یاسین ضریر توثیق خاص ندارد. این بحث رجالی است که ما واردش نمی‌شویم. مرحوم آقای تبریزی می‌فرمود از باب تعویض سند، ما این روایت را درست می‌کنیم چون دارد یاسین الضریر عن حریر عن زراره، حریر کسی است که شیخ در فهرستش می‌گوید اخبارنا بجمیع کتبه و روایاته، بعد نام می‌برد واسطه‌های ثقہ را، یکی از روایات حریر همین روایت است. عموم اخبارنا بجمیع کتبه و روایاته ثقہ عن ثقہ، شامل این روایت هم می‌شود. و لذا ایشان در رساله‌شان می‌فرمودند ربا بین پدر و فرزند جایز است، ربا بین شوهر و همسر جایز است. اما مرحوم آقای خوئی می‌فرمودند که نخیر، این روایت سندش ضعیف است. خب یک راه برای تصحیح این سند تعویض سند است که ما در جای خودش بحث کردیم، قبول نکردیم.

یک راه این است که بگوییم قدمات به روایات یاسین ضریر اعتماد می‌کردند. در کافی بعض ابواب هست فقط یک حدیث دارد او هم از یاسین ضریر است و بر طبق او هم فتوی داده. حداقل دو باب فعلا بخاطرم هست که یک حدیث نقل می‌کند در کافی آن هم از همین یاسین ضریر است. آن وقت کافی که اولش می‌گوید من آثار صحیحہ عن الصادقین را نقل می‌کنم، آن وقت عرفی است که این حدیث ضعیف را مطرح کند، حدیث‌های دیگر را که معتبر بوده نقل نکند؟ یا معتبر نبوده آن‌ها را هم مطرح نکند، خصوص این روایت را در این دو باب مطرح کند؟

حالا این یک وجهی است که برخی از فضلاء معاصر به این وجه تمایل دارند.

[سؤال: ... جواب:] در فروع کافی دو باب هست، مراجعه کنید، حداقل دو باب است که از یاسین ضریر نقل می‌کند، یکیش همان طواف بین البیت و المقام، حد مطاف.

فقه البنوک ۱۳۷

[سؤال: ... جواب:] اشکال تعویض سند مفصل است. اجمالش این است که ما یک نقض می‌کنیم و یک حل. نقض می‌کنیم که خود شیخ در فهرست خلاف این نظریه تعویض سند عمل می‌کند. مواردی هست که با تعویض سند حدیث تصحیح می‌شود اما شیخ می‌گوید این حدیث ضعیف است بخاطر این که راویش فلانی است. ... هم در تهذیب هم در استبصار هم در فهرست. در فهرست راجع به روایات یونس به عبدالرحمن نگاه کنید، می‌گوید یونس به عبدالرحمن اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته، خبر داد به ما به جمیع کتب و روایاتش فلان ثقه از فلان ثقه از ابن ولید از فلان ثقه، اسم می‌برد از یونس بن عبدالرحمن. بعد می‌گوید ابن الولید گفت و ما تفرد به محمد بن عیسی عن یونس فلااعمل بروایته، دقت کنید! اولش می‌گوید جمیع روایات یونس بن عبدالرحمن را ثقات از ابن الولید، از یک فرد ثقه که نام می‌برد از یونس نقل کردم، بعد چه جوری می‌شود که بعدش می‌گوید ابن الولید گفت و لکن یک سری روایات هست فقط محمد بن عیسی بن عبید یقطینی نقل می‌کند، ما تفرد به محمد بن عیسی عن یونس فلااعمل به؟ اگر بنا باشد که جمیع روایات یونس بن عبدالرحمن را آن سند اول شامل می‌شود که دارد اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته اصلاً مورد می‌ماند برای ما تفرد به محمد بن عیسی عن یونس؟ مثل این می‌ماند که من می‌گویم تمام مطالب مرحوم آقای خوئی را من از مرحوم آقای تبریزی نقل می‌کنم بعد بیایم بگویم و مطالبی را که فلان آقا، اسم کسی دیگر، منفرداً از آقای خوئی نقل می‌کند من به او اعتماد ندارم، خب شما که گفتی من به تمام مطالب آقای خوئی از طریق آقای تبریزی سند دارد، جا می‌ماند برای این که بگویی بعض مطالب هست که آن نفر دوم غیر از آقای تبریزی نقل می‌کند، من به او اعتماد نمی‌کنم؟

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که شیخ دارد نقل می‌کند، هر دو را هم از ابن الولید. ... کلام در این است که ابن الولید در سند اول گفت جمیع روایات یونس بن عبدالرحمن را من از این آقای زید ثقه نقل می‌کند، شیخ این را خبر داد، بعد می‌گوید ابن الولید گفت و لکن ما یختص به این یونس بن عبدالرحمن من به او اعتماد ندارد. ... هر دو را ابن الولید گفت و شیخ از ابن الولید نقل کرد. ... فهرست را نگاه کنید، در ترجمه یونس بن عبدالرحمن شیخ هر دو را از ابن الولید نقل می‌کند منتها با واسطه، هم حرف اول را ابن الولید نقل می‌کند هم حرف دوم را. خب وقتی شما می‌گویید که جمیع روایات یونس بن عبدالرحمن را ابن

..... حساب

138 سرمایه‌گذاری

الولید گفته من سند دارم از طریق فلان ثقه، جا می‌ماند بعد بگویند و لکن ابن الولید گفته یک سری روایات است که فقط محمد بن عیسی بن عبید نقل کرده از یونس بن عبدالرحمن، من به آن‌ها اعتماد ندارم. نتیجه می‌گیریم که اصلاً خبرنا بجمیع کتبه و روایات جنبه تیمن و تبرک و تشریفاتی داشته. یعنی یونس بن عبدالرحمن اجازه می‌داده به شاگردش که اجزت لک آن تروی عنی جمیع کتبی و روایاتی اما مصداق روایت من کدام است، او دیگه تشخیص با خود آن شاگرد است.

[سؤال: ... جواب:] اجازه‌ها تشریفاتی بوده. ... ما چه می‌دانیم این روایت از چه کتابی بوده، اجازه‌ها تشریفاتی بوده، مثل این اجازه‌هایی که اخیراً دیدید دیگه. امام، اربعین حدیث ایشان را نگاه کنید، می‌گویند حدثنا الشيخ العباس القمی قال حدثنا میرزا حسین نوری، یک صفحه دو صفحه سند ذکر می‌کند تا کلینی، بعد می‌گوید کلینی در سند: مرحبا بقوم قضاوا الجهاد الاصر و بقى عليهم الجهاد الاكبر قيل يا رسول الله و ما الجهاد الاكبر؟ قال جهاد النفس. شما فکر می‌کنید امام این‌ها را از آشیش عباس قمی گرفته؟ نه بابا، امام یک کتابخانه کوچکی داشت، خیلی هم کتاب نداشت، همان اصول کافی که در خانه پدر ما و پدر بزرگ شما بود در خانه امام هم بود، یک سند تشریفاتی است برای این‌که بگویند ما هم جزء روات حدیث هستیم و ثواب روایت حدیث شامل ما می‌شود. این اجمال مطلب است که روایات ظاهرش یعنی روایاتی که واقعا از حریر صادر شده نه روایاتی که یاسین ضریر می‌گوید من حریر شنیدم، خب شاید جعل کرده.

پس عمده آن وجه دوم است که اگر قانع بشوید که بعید نیست روایت تام السند بشود و لکن دلالتش مشکل دارد. انما الربا بینک و بین ما لاتملک، این بیان عرفی است برای این‌که ربا بین پدر و فرزند بگویند جایز است، ربا بین شوهر و همسر جایز است، ربا حرام است بین تو و بین کسی که مالک او نیستی، اختیار مال او را نداری، خب دولت مگه اختیار مال ملت را دارد؟ اشخاص، شخص شما مگه اختیار مال دولت را دارید؟ اتفاقاً ذیل روایت می‌گوید ربا بین مسلمان و ذمی حرام است، چرا؟ برای این‌که شخص شما که مالک ذمی نیستید. اگر شخص شما مالک ذمی بودید، روایت این است: قلت فالمشركون بینی و بینهم ربا قال نعم، یعنی حرام است، قلت فانهم ممالیک، قال انک لست تملکهم، انما تملکهم مع غیرک انت و غیرک فیهم سواء. ربا بین تو و بین کسی که شخص تو اختیاردار او است، جایز است، اما ربا بین دولت و ملت که مشمول

این بیان نیست، چون شخص شما که مالک اموال دولت نیستید، دولت هم که اختیاردار اموال شخصی شما نیست. فوقش ولایت فقیه را بطور مطلق قائل بشویم، در محدوده مصالح عامه فقیه می‌تواند تصرف کند در اموال. در محدوده مصالح عامه و الا فقیه هم اختیاردار اموال شخصی مردم نیست.

این مطلب تمام شد. سه روز آینده را با فضای مجازی مطالب را بگوییم و لذا می‌رویم سراغ آن وجه دوم که وجه فنی است که گفته می‌شود در اسکناس که پول اعتباری است، به مقدار تورم شرط زیاده حلال است. که این نظری است که برخی از فقهاء بالحمل الشایع انتخاب کردند. این فرق می‌کند با آن بحثی که قبلاً راجع به ربا در قرض تجاری و ربای بین دولت و ملت و این‌ها بود که لم نر احدا من الفقهاء بالحمل الشایع إدعاه. بعضی از رفقاء جلسه هم خطور به بال‌شان کرد و الا منافات با مقامات عالی‌شان ندارد.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۱۵

دوشنبه - ۹۷/۰۴/۲۵

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به شرط زیاده در وام‌های بانکی بود. عرض کردیم وجه دوم برای تصحیح این شرط به مقداری که جبران تورم ارزش پول بشود که اینی که گفته می‌شود ربا شرط فایده هست، اگر گرانی ظاهری صدق فایده بر آن بکند، مثلاً شما یک زمینی را خریدید بیست سال قبل یک میلیون، الان شده سی میلیون و لکن این سی میلیون با آن یک میلیون قدرت خریدش یا یکی هست یا کمتر هست از آن، اگر صرف این‌که شما بیست سال قبل یک میلیون داشتید و الان تبدیل شده به سی میلیون صدق فایده بکند، شرط در قرض هم که و لو به مقدار جبران تورم باشد می‌شود ربا و حرام. اما اگر بگوییم کما هو الظاهر که عرف عام با توجه به اختلاف و تورم فاحش صادق نمی‌داند که شما سود کردید، شاهدش هم این است که اگر در یک کشوری دو ارز رائج باشد مثل لبنان، عراق، هم دلار رائج هست هم ارز داخلی مثل لیره لبنان، دینار عراق، دو نفر هر دو رفتند زمینی خریدند مشابه هم، یکی با دینار عراقی یا با لیره لبنانی دیگری با دلار. آنی که با دلار خریده

..... حساب

140 سرمایه‌گذاری

هزار دلار داد این زمین را خرید الان هم همان هزار دلار می‌ارزد این زمین و الان هزار دلار گیرش می‌آید، دوست دیگرش که با لیره با دینار عراقی خرید کرده چون لیره دچار تورم شده، دینار مثلا دچار تورم شده، آن وقت هزار لیره داد الان به او سی هزار لیره می‌دهند. بگویند این آقای که با دلار خریده سود نکرده ولی شمایی که با لیره خریدید سود کردید، گفته می‌شود که این عرفیت ندارد.

و لذا برخی مثل آقای زنجانی دام ظلّه و همینطور برخی از معاصرین در کتاب خمس قائل شدند که مقدار تورم فایده چون نیست، خمس به آن تعلق نمی‌گیرد. و لو این نظر خلاف مشهور بین فقهاء معاصر ما بوده و لو اخیر تمایل علماء جدید به این هست که بگویند تورم فایده نیست و جبران تورم دفع ضرر است. اما فقهاء قبل از این دوره مثل امام قدس سره، مرحوم آقای خوئی، مرحوم آقای گلپایگانی نظرشان این بود که این عرفا فایده است و خمس دارد.

اگر ما این را بپذیریم که تورم عرفا فایده نیست کما لایبعد، گفته می‌شود که شرط جبران تورم هم شرط فایده نیست؛ کل فرض یجر منفعة فهو حرام، اذا كان قرضا یجر شیئا فلا یصلح، یجر شیئا ظاهرش این است که یجر مالا و نفعاً مالیا. و لذا برخی از بزرگان گفته‌اند شرط جبران مقدار تورم در قرض اشکال ندارد.

حالا بحث در این است که آیا این شرط جبران تورم اگر نبود، علی القاعده اگر کسی غصب می‌کرد مال شخص دیگری را، هزار تومان اول انقلاب از زید غصب کرد، شخصی رفت با آن یک ملکی خرید که الان ملکش یک میلیارد ارزش دارد، آیا همان هزار تومان را که غصب کرد و تلف کرد، بیاید برود یک هزار تومان به فقیر صدقه بدهد بعد هم هزار تومان بیاید، خود آن صاحب هزار تومان که از غصه دق کرد و مرد، به ورثه‌اش تقسیم کند هزار تومان را، آیا این رفع ضمان می‌شود از آن؟ وجوهی ذکر می‌شود برای اثبات این که تا تورم را لحاظ نکنند، این برئ الذمه نمی‌شود. و اگر این مطلب ثابت بشود دیگه نیازی به شرط جبران تورم نیست، علی القاعده ضامن، ضامن کاهش ارزش پول هست چه شرط بشود چه شرط نشود. بیان‌هایی ذکر می‌شود برای اثبات ضمان کاهش ارزش پول و لو بدون شرط:

بیان اول این است که گفته می‌شود این اسکناس‌ها که در دست ما است، این‌ها سند آن قدرت خریدی است که این اسکناس حاکی از او است. و الا کاغذی را چاپ کردند، خب این کاغذی که چاپ کردند، بین

این کاغذی که رویش نوشته هزار تومان یا رویش نوشته پانصد یورو، معلوم نیست که این کاغذی که رویش پانصد یورو نوشته بیشتر باشد. این که پانصد یورو قدرت خریدش بالا هست، هزاران برابر این اسکناس هزار تومانی هست این بخاطر آن پشتوانه است و این سندی است برای آن قدرت خرید. و لذا شما هر مقدار اسکناس دارید مالک قدرت خرید آن هستید. قرض هم که به کسی می‌دهید در واقع قدرت خرید با این اسکناس را به او قرض می‌دهید.

مثل این که چک بدهید به یک شخصی. شخصی به شما می‌گوید آقا! به من ده میلیون قرض بدهید، شما می‌گویید من یک چک می‌دهم شما برو با این چک خرید بکن. این هم می‌رود بازار چک شما که امضای شما زیرش هست دیگه اصلاً بازاری‌ها تاملی نمی‌کنند، چک شما را قبول می‌کنند و کالای مورد نیاز آن آقا را به او می‌فروشند. خب این چک خودش که ارزش ده میلیون ندارد، در واقع شما قدرت خرید را به او منتقل کردید، سندش این چک است. آن وقتی که در مثال قرض، شما بیست سال پیش هزار تومان قرض دادید قدرت خرید بیست سال پیش را به او قرض دادید، الان باید حساب کنید قدرت خرید هزار تومان بیست سال پیش چقدر بوده است او را باید مقتضی به شما برگرداند.

این بیان به نظر ما ناتمام است:

اولاً: یک لازمه‌ای دارد که خلاف مرتکز است. و آن این است که حالا اگر دنیا وارونه شد، به جای این که پول ایران دچار تورم بشود و نزول پیدا کند، صعود پیدا کرد که ما شاهد بودیم، بعد از قبول قطعنامه دوبرابر شد ارزش پول، مثلاً اگر هزار تومان، آن وقت قبلش پنج دلار بود بعدش شد معادل ده دلار. لازمه این بیان اول این است که اگر کسی قبل از قبول قطعنامه هزار تومان از کسی قرض گرفت بعد از قبول قطعنامه پانصد به او بدهد کافی باشد. هر چی می‌گوید آقا من هزار تومان به شما قرض دادم، می‌گوید نه، آن موقع قدرت خرید هزار تومان پنج دلار بود، بعد از قبول قطعنامه شد قدرت خرید هزار تومان، ده دلار، پس پانصد که به شما بدهم آن قدرت خرید پنج دلار را به شما برگرداندم. هیچ عرفی قبول نمی‌کند این را. می‌گوید آقا! شما هزار تومان از من قرض گرفتی یا از من به زور برداشتی، خب هزار تومان من را بده.

..... حساب

142 سرمایه‌گذاری

[سؤال: ... جواب:] و لذا یک سری از تجار سخته کردند بخاطر همین دیگه، از ناراحتی، ورشکست شدند.

چون آن‌ها از تورم سود می‌بردند، رفته بودند مثلاً طلا خریده بودند با قیمت گران، طلا شد نصف قیمت.

[سؤال: ... جواب:] [عرف] قطعاً نمی‌پذیرد. ... بیان اول این است که این پول سند است برای آن قدرت

خرید، قوه‌ الشراء. خب قوه‌ الشراء قبل از قطعنامه، قوه‌ شراء هزار تومان پنج دلار بود.

[سؤال: ... جواب:] غصب هم که من کردم قدرت خرید را من غصب کردم. ... اگر شما منزل یک آقای را

غصب کنید، بعد باعث بشوید که آن خانه گران نشود، ضامنید؟ چون معروف شد در آن منطقه که یک

زورگویی آمده و این خانه را به زور گرفته، آن خانه گران نشد. وانگهی من چه کردم؟ من که این کار را

نکردم. یک آفت عمومی بود. حالا آفت شخصی ممکن است بگوید تو باعث شدی. یک آفت عمومی بود. آفت

هم که نبود، ارزش پول ایران دوبرابر شد، این آفت نبود. قدرت خریدی که این آقا هزار تومانش را داشت،

الان پانصد تومان همان قدرت خرید را دارد، بگوییم کافی است پانصد تومان را بگرداند؟

این، نقض. حل مطلب این است که این برداشت از پول بسیار غیر عرفی است که بگوییم پول سند است و

مانند چک است. چک، سند است و لذا خرید و فروش چک بی‌معنا است، آن دینی که این چک حاکی از

اوست را شما می‌فروشید. و لذا گفتند آقایان: فرق است بین چک دوستانه و چک حاکی از بدهی. یک وقت

شما طلبی دارید از شخصی چک به شما می‌دهد یک میلیون، این چک را می‌برید بازار نقدش می‌کنید به

هشتصد هزار تومان. اسمش را می‌گذارند تنزیل الدین باقل نقدا. یا گاهی به خود آن بدهکار می‌گویید آقا!

این چک شما که شش ماه دیگه است تاریخش بیا به ما بفروش به هشتصد تومان، او هم قبول می‌کند. به

این می‌گویند بیع الدین ممن هو علیه. آن فرض اول بیع الدین من شخص ثالث هست، من غیر من هو علیه

هست. که مشهور هر دو فرض را می‌گویند جایز هست. در برخی از استفتائات امام هست که بیع الدین ممن

هو علیه جایز است، بیع الدین به شخص ثالث اشکال دارد. در استفتائات این‌جور آمده. بهر حال این به نظر

مشهور اشکال ندارد.

اما یک وقت نه، شما می‌روید به یک آقای می‌گوید که آقا! پول نداری به ما قرض بدهی؟ می‌گویی الان

ندارم بیا یک چک به شما بدهم ان شاء الله سر برج برو از بانک بگیر. یا کسی به شما هدیه می‌دهد، به جای

این که پول نقد بدهد یک چک به تاریخ یک ماهه دیگه می نویسد، یک میلیون تومان، می گذارد در پاکت، می آید کادوی عروسی شما را می دهد. شما هم خوشحال که همین امروز می روم از بانک می گیرم، نگاه کردید دیدید تاریخش مربوط به یک ماه بعد است، این چه سلیقه ای بود که این آقا به خرج داد! می گویند می روم بازار بفروشم. این جایز نیست. چرا؟ برای این که شما طلب ندارید از کسی. در حقیقت این چک را که نمی فروشید، آن یک میلیون را اگر طلب داشتید از کسی می فروختید، مشکل نبود، به کمتر نقدا، اما اینجا در حقیقت شما می خواهید بروید از آن بازاری هشتصد تومان بگیرید که یک ماه بعد یک میلیون تومان او پس بگیرد، حالا این هشتصد تومان قرض باشد که صریحا قرض ربوی است، خرید و فروش باشد، هشتصد تومان را می خرید به ثمن یک میلیون تومان یک ماه بعد که این را نوعا بعدا خواهیم گفت که فروش اسکناس به اسکناس بیشتر نسیه ایراد گرفتند.

پس چک خودش خرید و فروش نمی شود، سند است. علامتش هم این است که اگر کسی برود ثابت کند که این چک گم شده و یا سوخته، سوخته هایش را نشان بدهد به صاحب چک که بدهکار است، صادر کننده چک بدهکار است به این آقا، صاحب چک باید بدهی اش را بدهد، نمی تواند بگوید من چک دادم به من چه ربطی دارد؟ چک دادی که بروم از بانک طلبم را وصول کنم از شما، این چک سوخته را نگاه کن، مشخص است که این چک نصفش سوخته. اما اگر بدهکار شما به شما پول بدهد و این پول ها بخشیش بسوزد، نمی توانید بروید به بدهکارتان بگویید که آقا! این پول ها سوخت. می گوید من چه کنم، من بدهیم را اداء کردم. یا بروید به بانک بگویید آقای بانک! شما که چاپ کردید این پول ها را، شما به ما سند دادید دیگه، این سند خراب شد و لکن ما مقداری از پشتوانه این پول را در بانک مرکزی مالکیم که معادل این پول هست، بانک می گوید ما این حرف ها در قانون مان نیست. حالا اگر تفضل کند بانک، بیاید دلش بسوزد به حال شما، این پول ها را ابطال می کند معادلش را به شما می دهد، این تفضل است و الا هیچ الزامی بانک ندارد، پولت سوخته می خواستی مواظب باشی نسوزد، به ما چه ربطی دارد، بانک التزامی ندارد.

[سؤال: ... جواب:] تراول از نظر عرف، الان پول است. حالا قانون دولت سند پول می داند. و این ثمره دارد که شما مطرح می فرمایید. بسیاری از بزرگان نظرشان این است که مثلا بدهکار چک بدهد به طلبکار این اداء

..... حساب

144 سرمایه‌گذاری

دین نیست. اداء دین به اداء خود آن مبلغ هست. یا اداء خمس نیست. برود دفتر مرجع تقلید چک یک ماهه بدهد بعد بگوید پول هایم حلال شد، کجا حلال شد؟ شما خمس ندادی، چک دادی. حالا مرجع تقلید ولایت برای خودش قائل است یا شما را برئ الذمه کند یا برخی از دفاتر می‌گویند قبلش بیایید دستگردان بکنید خمس را که از عین مال‌تان به ذمه منتقل بشود بعد از شما چک قبول بکنیم که تصرف‌تان در آن اموال‌تان حلال باشد، او بحث دیگری است. اما صرف دادن چک اداء خمس نیست.

[سؤال: ... جواب:] چک روز هم بدهند همین جور است. چک سند است دیگه. الان مراجعی که کارت به کارت کردن را قبض نمی‌دانند مثل آقای سیستانی همین مشکل را دارند دیگه. می‌روید کارت می‌کشید، آن دفاتری که مسائل شرعی را توجه دارند، می‌گویند این قبض نیست. حالا چه کار باید کرد؟ آمدند می‌گویند قبلش بروید دستگردان بکنید خمس را که از عین مال به ذمه‌تان منتقل بشود بعد حالا کارت به کارت بکنید ما می‌رویم بعدا وصول می‌کنیم و آن وقت ذمه‌تان را برئ می‌کنیم. یا در مقابل این کارت به کارت کردن ما همچون ولایتی داریم که ابراء کنیم ذمه‌تان را. و الا همه این‌ها دچار مشکل می‌شود. قبض وقتی معتبر بود در اداء دین یا اداء خمس، باید پول تحویل طرف مقابل داده بشود.

حالا آنی که فعلا بحث ما این هست این است که فرق است بین پول و سند پول؛ پول خودش مالیت دارد. مثل تمبر می‌ماند. تمبر اوراق بهادار است، یعنی خودش مالیت دارد. بعضی‌ها تعبیر می‌کنند می‌گویند تمر، پول، این‌ها مالیت اعتباریه دارد. [اقول] به یک معنا درست است؛ بالاخره اعتبار وقتی می‌شود مالیت برای این‌ها، مالیت پیدا می‌کند و لکن این حیثیت تعلیلیه است اعتبار مالیت که عرف برای این اوراق بهادار ارزش قائل می‌شود و عرف بذل مال می‌کند به ازاء آن، حاضر است در مقابل دریافت یک بسته اسکناس ده‌هزار تومانی به شما جنس یک ملیونی بدهد چون می‌گوید بسته اسکناس ده‌هزار تومانی یک ملیون هست صدتایش، جنس یک ملیونی به شما می‌دهد. بله، منشأ این‌که عرف این کار را می‌کند اعتبار مالیتی است که دولت برای آن کرده، به این معنا درست است و لکن واقع مالیت این پول همانی است که عرف بذل مال می‌کند در مقابلش، چرا بذل مال می‌کند؟ بخاطر این‌که یک شخصی یا یک جهتی که پشتوانه اجرایی دارد اعتبار مالیت کرده برای این اوراق بهادار.

بعضی‌ها تاریخ گذشته اسکناس را که می‌بینند ذهن‌شان مشوش می‌شود، فکر می‌کنند الان هم این اسکناس‌ها سند است برای آن مقداری از ذخائر طلا و مانند آن در بانک مرکزی. نه، قدیم این جور بود، اوایی که اسکناس رائج شد، در عراق مثلا مطمئنا این جور بود، می‌گفتند شما این اسکناس را که می‌گیرید بخشی از طلای بانک مرکزی را مالک هستید، اما به مرور زمان این مطلب از بین رفت. الان پشتوانه اسکناس فقط طلا نیست، توان اقتصادی یک کشور هست، این که یک کشور بتواند به تعهدات مالی خود عمل کند. این پشتوانه اسکناس است. دیگه الان پشتوانه اسکناس خصوص طلا و این‌ها نیست. و اصلا دیگه لحاظ نمی‌شود این پشتوانه‌ها؛ خود این اسکناس مالیت پیدا کرده و بدهکار وقتی این اسکناس را به طلبکارش می‌دهد اداء کرده دین را نه این که سند اداء دین دست او داده.

پس این بیان اول که این اسکناس سند است و شخصی که صاحب این اسکناس است در واقع صاحب آن پشتوانه است که قدرت خرید است، این درست نیست.

بیان دوم این است که گفته می‌شود که ما قبول داریم که کسی که اسکناس قرض می‌دهد خود اسکناس را قرض می‌دهد نه قدرت خرید آن را که عرفیت ندارد و اسکناس الان مالیت پیدا کرده، اما قدرت خرید وصف ذاتی اسکناس هست؛ اصلا اسکناس بدون قدرت خرید ماهیت خودش را از دست می‌دهد. کسی که مثلا غصب بکند هزار تومان را از صاحب آن، بعد از بیست سال که می‌خواهد هزار تومان را برگرداند و لو عین آن هزار تومان را نگه داشته، یک غاصب کینه‌توز است، اصلا دنبال منافع خودش نیست فقط می‌خواست ضرر بزند به این آقا، هزار تومان این آقا را برداشت از لای کتاب او، مخفی کرد، بعد از بیست سال آمده می‌گوید آن هزار تومان را می‌دانی کجا گذاشتم؟ گذاشتم کنار فلان کتاب، برو بردار. می‌گوید خوش‌انصاف! آن وقت من با این ده هزار تومان می‌خواستم چه‌ها بکنم، الان آمدی می‌گویی اسکناست را گذاشتم داخل فلان کتاب، من با این چه می‌خواهم بکنم. گفته می‌شود که این غاصب این هزار تومان را که می‌دهد وصف ذاتی این هزار تومان که قدرت خرید او است مختل شده، شخصی که ضامن یک عین است ضامن اوصاف آن عین هم هست. حالا این در ضامن غصب است، در ضامن قرض هم همین است. شما وقتی این هزار تومان را بیست سال پیش قرض گرفتید، قرض تملیک مع الضمان است دیگه یا به تعبیر مرحوم

..... حساب

146 سرمایه‌گذاری

آقای صدر التملک بالحیازة و الضمان بالید، شمای مقترض ضامن این هزار تومان هستید، ضامن ذات آن و وصف ذاتی آن هستید، الان بعد از بیست سال هزار تومان را داری می‌دهی اما وصف آن که قدرت خرید آن است مختل شده. و لذا مرحوم آقای صدر در برخی از کلماتش فرموده این مورد ضمان است.

و بتعبیر آخر: اسکناس و لو مثلی است، قیمی نیست، مثل گوسفند نیست که اگر تلف بکنید قیمت آن را ضامنید، اسکناس مثلی است اما هزار تومان امروز مثل هزار تومان بیست سال قبل نیست؛ این اسکناس وصف ذاتی آن اسکناس بیست سال قبل را ندارد.

برخی اشکال کردند، گفتند آقا! آنی که سیره عقلاییه بر طبقش هست، این است که اوصاف عینی مال غیر را غاصب یا ضامن‌های دیگر ضامن هستند، وصف عینی را ضامنند. کسی کنار چاه آب شما فاضلاب کند، باعث شد که آب چاه شما تلخ شد، ضامن است یا شور شد ضامن است. چرا؟ برای این که وصف عینی آب شما را مختل کرد. اما اگر وصف عینی را مختل نکرد، رغبت عقلاییه به آن را کم کرد که دیگر عقلاء نسبت به این مال طبق قانون عرضه و تقاضا چون تقاضای‌شان کم است باعث می‌شود ارزش این مال کم بشود. مثل چی؟ مثل این که عبای شما را آن وقتی که تازه آمده بود اولین بار این عبای ویژه شما آمده بود ایران، به شما هدیه داده بودند، آمد عبای شما را غصب کرد، یک سال بعد آنقدر این عبای شما زیاد وارد شد که دیگر ارزشش کم شده دیگه، چون قانون اقتصاد این است. قانون اقتصاد ارزانی و گرانی تابع میزان عرضه و تقاضا است. حباب هم که می‌گویند معنایش این است که تقاضا می‌رود بالا، عرضه می‌آید پایین، این حباب ایجاد می‌کند، گران می‌شود. کما این که عرضه برود بالا، تقاضا کم بشود ارزان می‌شود. این علم اقتصاد است، حالا اسمش می‌شود حباب. حالا چرا تقاضا زیاد می‌شود؟ ممکن است عوامل روانی داشته باشد، ممکن است ناشی از نیازهای واقعی نباشد، نگرانی‌هایی که دارند از این که پول‌شان از ارزش می‌افتد این منشأ می‌شود تقاضای خرید طلا یا ارز برود بالا، طلا و ارز هم عرضه‌اش به مقدار تقاضا نیست و لذا این باعث می‌شود که طلا و ارز گران بشود.

مستشکل که بزرگانی هستند مثل محقق عراقی، ایشان هم مطرح کرده، فرموده آنی که مورد ضمان هست، اختلال وصف عینی است نه نقصان رغبت عقلاییه به مال. پیش می‌آید، حالا این مثال عبا را ما زدیم.

یک زمانی موبایل کم بود، فقط سرمایه‌دارها موبایل داشتند، دو میلیون تومان پول موبایل بود آن وقت، مقصود آن سیمکارت است، بعد دیگه عرضه زیاد شد، سیمکارت ارزان شد، خب اگر کسی سیمکارت یک آقایی را در آن زمانی که دو میلیون تومان بود ارزشش غصب کرد، بعد از مدتی ارزشش کم شد می‌آید پس می‌دهد، می‌گوید من چه نقصی ایجاد کردم در مال تو؟ بله بخاطر این که عرضه زیاد شده یا حالا عرضه با تقاضا برابری می‌کند یا بیشتر از تقاضا است ارزان شده، من وصف عینی مال را مختل نکردم، این مورد ضمان نیست. مثل این می‌ماند: یک نانوايي در یک محل نزدیک حرم نان می‌پزد مشتری‌هایش صف می‌کشند، شیرینی‌پزی دارد مشتری‌هایش صف می‌کشند، آمدند روبروی مغازه‌اش نانوايي زدند، شیرینی زدند بهتر از او دارند نان می‌پزند، بیشتر از او دارند شیرینی می‌پزند، این باعث شد مشتری‌های آن آقا کم شد و بروند سراغ مغازه‌های دیگر، باعث شد که این رغبت نوعیه به مالش کم شد، اصلا چه بسا مغازه‌اش هم ارزان می‌شود، اجناسش هم ارزان می‌شود چون اجناس بهتری تولید می‌شود با قیمت مناسب‌تر. خب کسی گفته که این‌ها ضامنند؟ نه.

مرحوم آقای صدر فرموده که وصف گاهی عینی تکوینی نیست و لکن منفعت استعمالیه مال مختل می‌شود. یک وقت فقط منفعت تبادلیه است، القیمۃ التبادلیه، که محضا تابع قانون عرضه و تقاضا است، جنس، زیاد تولید شده، باشه، این ضمان ندارد. اما یک وقت ما نقصی در مال غیر ایجاد کردیم نه نقص تکوینی، نقصی که منفعت استعمالیه او مختل شد. مثال می‌زند، می‌گوید رفتیم شایع کردیم که خانه فلانی مسکون جن است، دیگه این بنده خدا به ده تا بنگاه سپرده خانه‌اش فروش برود، هر بنگاهی می‌رود می‌گویند همان خانه‌ای که شب‌ها صر و صدا از او می‌آید همان را می‌گویی؟ می‌گوید کدام سر و صدا؟ می‌گوید آخه می‌گویند اجنه آنجا عروسی می‌گیرند شب‌ها. آقای صدر می‌گوید چه نقص عینی ایجاد کرده در این مال؟ هیچی. اتفاقا آنقدر خانه تمییز، از روز اولش تمییزتر، ولی منفعت استعمالیه خانه سکوت در خانه است با آرامش، خب از بین رفت، این مورد ضمان است. و هکذا اگر بیایند کنار خانه آهنگری بزنند، ساعت دو این می‌خواهد بخوابد، این آهنگر دستگاه بُرش را روشن می‌کند، این منفعت استعمالیه این چه می‌شود؟ یا در همان مثال آب چاه: کنار چاه آب این آقا فاضلاب که درست کرد باعث می‌شود عرف کراحت طبع پیدا کند،

..... حساب

148 سرمایه گذاری

دیگه وقتی که این آب را می خواهند بخورند می گوید این آبی است که یک متریش کذا است، می ریزند زمین، در حالی که بهداشت می گوید هیچ مشکلی ندارد. مثل این که موش بیاید از روی یک ظرف شخصی رد بشود، بهداشت می گوید هیچ اثری از آن موش در این ظرف نیست، ولی حاضرید شما از این ظرف بخورید؟ تا می آید بخورید یاد آن موش می افتید حال تان بد می شود. حالا اگر کسی عمدا بیاید موش بیندازد در ظرف شما، خب ضامن است، منفعت استعمالیه را مختل کرده.

بعد ایشان فرموده منفعت استعمالیه پول، این ظاهر عبارتش است، مقرر محترم هم در پاورقی بحث این را مطرح کردند، گفتند منفعت استعمالیه پول چیه؟ پول را می خواهند برای خوردن یا برای آشامیدن؟! منفعت استعمالیه پول قدرت خریدش است. مثل منفعت استعمالیه خانه که قابلیت سکنی است. کسی که مختل کند این منفعت استعمالیه پول را ضامن است و این ربطی به نقصان قیمت بخاطر زیاد شدن عرضه و کم شدن تقاضا ندارد. او، بله، جنس زیاد وارد بشود، عرضه زیاد بشود، ارزش جنس می آید پایین، منفعت استعمالیه اش که مختل نمی شود. یخ در تابستان منفعت استعمالیه دارد، حالا به جای یک مغازه یخ فروشی صد تا مغازه یخ فروشی، خب یخ ارزان بشود اما منفعت استعمالیه اش که مختل نمی شود. این فرق می کند با این که یخ در تابستان را غصب کند بگذارد یخچال یا نه، اصلا او را مصرف کند، در زمستان یخ بندان می گوید آقا! می خواهی یخت را به شما بدهم؟ می گوید این بدرد خودت می خورد. منفعت استعمالیه یخ این است که در تابستان آب خنک بخوری.

تامل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۱۶

سه شنبه - ۹۷/۰۴/۲۶

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

بحث راجع به سود بانکی بود که وجوهی ذکر شده برای جواز گرفتن و دادن سود بانکی و لو فی الجملة. رسیدیم به وجه دوم که گفته می‌شد به اندازه جبران تورم، دادن یا گرفتن سود بانکی اشکال ندارد. بیان‌هایی برای آن ذکر شد:

بیان اول این بود که اصلاً این اسکناس‌ها سند هستند برای آن مال هر انسانی که عبارت هست از قوه شرائیه و قدرت خرید این شخص. مثل چک می‌ماند این اسکناس‌ها، هر کسی هزار تومان بیست سال پیش داشت، به اندازه فرض بفرمایید ده دلار قدرت خرید را مالک بود، پس الان هم کسی که این هزار تومان را قرض گرفته و یا غصب کرده باید همان قدرت خرید را به این شخص برگرداند.

که ما این را جواب دادیم، عرض کردیم این عرفیت ندارد، سند بودن پول خلاف مرتکز عرفی است و لو در یک زمانی در برخی از کشورها اینگونه بوده. بله، ما منکر نیستیم که گرانی ناشی از کاهش ارزش پول عرفاً فایده نیست، نمی‌گویند سود کرده، می‌گویند پول از ارزش افتاده، ولی این دلیل نمی‌شود که بگوییم این پول موجودیت ندارد و طریقت دارد به آن قدرت خرید.

بیان دوم این بود که می‌پذیرفتند که پول موضوعیت دارد، هزار تومان موضوعیت دارد و لکن منفعت استعمالیه و قیمت استعمالیه پول اولاً و بالذات به همین قدرت خریدش است و اخلال به منفعت استعمالیه مال غیر موجب ضمان است و لو وصف عینی تکوینی مال غیر را تضییع نکند بلکه وصف معنوی آن را تضییع بکند اما مهم این است که منفعت و قیمت استعمالی آن مال مختل اگر بشود در سیره عقلائییه مورد ضمان است. مثل این که کسی چاه آب دارد، همه می‌آیند از او آب شیرین می‌خرند، مدتی بعد می‌بیند مشتری ندارد، می‌فهمد که چند متری او کسی آمده چاه فاضلاب زده، مردم دیگه رغبت نمی‌کنند از این آب شیرین او بخرند با این که می‌گویند به مرکز بهداشت مراجعه کردند می‌گویند هیچ مشکل تکوینی در این آبی که ما داریم نیست ولی عرف می‌پذیرد، خب آن آقای که فاضلاب کند زیان زد به این شخص و ضامن او هست عرفاً. این فرق می‌کند با تضییع منفعت تبادلیه، یعنی هیچ نقصی در مال غیر وارد نکند فقط قانون عرضه و تقاضا را جابجا بکند. مثل آن مثال سیمکارت موبایل که یک زمانی چون کم بود گران بود، الان همان سیمکارت ارزان شده چون زیاد عرضه می‌شود، به اندازه عرضه‌اش تقاضا نیست، این باعث ارزانی

..... حساب

150 سرمایه گذاری

شده. اینجا منفعت و قیمت تبادلیه مختل شده، این در سیره عقلاء مورد ضمان نیست. این در مورد اسکناس هم تطبیق می شود، گفته می شود که منفعت و قیمت استعمالیه اسکناس به قدرت خریدش است و الا چه منفعت و قیمت استعمالیه غیر از قدرت خرید دارد؟ طلا نیست که بخواهند زیورات بسازند، کاغذ است. که این وجهی است که منشأ شده برخی از فقهاء از جمله صاحب کتاب قراءات فقهیه معاصره و لعله تبعاً لمرحوم آقای صدر ملتزم بشوند که آن قدرت خرید پول مورد ضمان است و عرفاً اداء مثل آن مال نیست اگر بخواهیم فقط ارزش اسمی آن را حفظ کنیم. هزار تومان بیست سال قبل را بگوییم هزار تومان پس می دهیم، هزار تومان الان مثل هزار تومان بیست سال قبل نیست عرفاً.

انصافاً این وجه، وجه قابل توجهی است در مورد تورم فاحش. تورم های غیر فاحش عرف عام از او غفلت می کند و عرف عام می گوید این هزار تومان خودت بود، از تو غصب کردم، حالا یا عینش را یا بدلش را به تو پس می دهم اما اگر تورم فاحش باشد، مثل هزار تومان اول انقلاب با هزار تومان الان، تورمش فاحش است. یعنی حدوداً هزار تومان اول انقلاب صد و سی دلار بود، الان بخواهد همان هزار تومان را بدهد، عرف می گوید این هزار تومان همان هزار تومان است؟ و لذا آقای سیستانی فرمودند که اگر تورم فاحش باشد، ایشان فرمودند بیست برابر باشد اداء همان مبلغ سابق کافی نیست.

[سؤال: ... جواب:] آن هم تازه فرمودند احوط مصلحه است در این صورت.

[سؤال: ... جواب:] اگر قدرت خرید بیشتر بشود باز باید همان هزار تومان را پس بدهید. چرا؟ برای این که شما بر خلاف بیان اول که می گفتید موضوعیت ندارد هزار تومان، بیان دوم می گوید هزار تومان موضوعیت دارد ولی هم خود ذات هزار تومان مورد ضمان است و هم وصفش. وصفش هم مورد ضمان است. و لذا شما هم هزار تومان را باید برگردانی و هم قدرت خریدش را، اگر قدرت خرید هزار تومان دوبرابر بشود می خواهید پانصد تومان بدهید، خب هزار تومان را نداید، ذات را برنگردانید. ... شما به او هزار تومان به وصف قدرت خرید ضامنید. ... مثل این که شما گوسفند یکی را گرفتید، غصب کردید نعوذبالله، چاق شد، بعد مرد، ضامن چاقیش نیستید؟ خب ضامن چاقیش هستید، چون ملک او چاق شد، اینجا هم هزار تومان او چاق شد، معنا ندارد که بگویید من کار به چاقیش ندارم، من اصل آن قدرت خرید را که هزار تومان قدرت خریدش دوبرابر

که شده، یعنی شده پانصد به جای هزار تومان سابق بعد از قطعنامه، این که کافی نیست، شما ذات آن هزار تومان را ضامنید، وصفش را هم ضامنید.

این بیان در تورم فاحش انصافا عرفی است.

بیان سوم بیانی است که با تمسک به قاعده لاضرر تبیین می شود. گفته می شود که اگر ما هزار تومان از کسی غصب کنیم، قدرت خریدش کاهش پیدا کند، ما اصل هزار تومان را به او بدهیم و ضامن مقدار زاید بر هزار تومان نباشیم این عرفا ضرر بر آن شخص هست و قاعده لاضرر نفی می کند ضرر را. طبعاً در قرض هم اگر شرط بکند ضمان تورم را این شرط منفعت نیست، شرط فایده نیست، شرط مطابق با قاعده است، یعنی شرطاً یجر منفعة نیست، طبق لاضرر طرف مقابل ضامن این مقدار زاید هست مگر خود مالک اذن بدهد. مثل این که می گوید من یک میلیون به شما قرض می دهم شش ماه بعد این یک میلیون را به من پس بده، یعنی تورمش برام مهم نیست، این خودش راضی شده اما اگر خودش راضی نشود مثل این که بدهکار تاخیر بیندازد، سر سال بدهیش را ندهد یا از اول مقرض شرط می کند می گوید من تورمش را راضی نیستم که جبران نکنی، گفته می شود که این مطابق با قاعده است که این شرط نافذ باشد.

[سؤال: ... جواب:] ربا ظاهرش یعنی شرط فایده مالیه یا شرط چیزی که بالاخره یک غرض مالی در او هست که مقتضای قاعده این هست که بدهکار ضامن او نیست. مقتضای قاعده این هست که ضامن هست شخص مقترض نسبت به این تورم چون اگر غصب می کرد ضامن بود، عدم ضمان او حکم ضرری بود بر این مقرض، مقرض هم که می گوید من شرط که نکردم و نپذیرفتم که تو نسبت به تورم برئ الذمه هستی، مقتضای قاعده این است که این مقترض ضامن باشد نسبت به این مقدار تورم. ... و لو عرفاً صدق بکند که این هزار تومان مثل همان هزار تومان بیست سال قبل هست و لکن بالاخره این مالک متضرر شد. ... طبق قاعده لاضرر گفته می شود که فقط غاصب یا مقترض ضامن مثل نیست.

همان مثال سیمکارت را بزنیم. یک تاجری سیمکارت وارد کرد بفروشد، آمد شخصی مغازه او را پلمپ کرد یا سیمکارت های او را برداشت و برد، گذشت، ماه ها سال ها گذشت، حالا آمده می گوید توبه می کنم، بفرما این ها هم سیمکارت های تو. می گوید مرد حسابی! آن وقتی که ما سیمکارت وارد کردیم، می خواستیم

..... حساب

152 سرمایه گذاری

دانه‌ای دو میلیون تومان به پول آن وقت بفروشیم، برویم با آن چند تا سیمکارت که فروختیم یا حتی یک سیمکارت بدهیم زمین بخریم، حالا همان زمین شده یک میلیارد، خب آن سیمکارت را به من می‌دهی، دو میلیون که سهل است [الان خیلی ارزان شده]. این سیمکارت مثل آن سیمکارت است، فرق که نکرده، اینجا بیان دوم نمی‌آید اما لاضرر می‌آید. حالا اگر این آقا قرض گرفت این سیمکارت را یک روزه، رفت و نداد، از رفیقش قرض گرفت، گفت مشتری دارم به من قرض بده، به او بفروشم، رسم است در بازار، به هم قرض می‌دهند این جوری، جنس قرض می‌دهند، رعایت می‌کنند همدیگر را، او هم سیمکارت این آقا را گرفت و فروخت و نیامد بدهد. یک آقا طلبه‌ای می‌گوید ما شاید بیست و پنج سال قبل به یک شخصی صد هزار تومان که او هم طلبه است قرض دادیم، الان هم هر وقت من را می‌بیند می‌گوید من در فکر هستم که قرض شما را بدهم. این هم همین‌جور، می‌گوید در فکر هستم قرض شما را بدهم. خب این بگوییم همان سیمکارت را پس بدهد، بهر حال ارزش تبادلیش کم شده نه ارزش استعمالیش. گفته می‌شود که قاعده لاضرر اثبات می‌کند ضمان این شخص را چون عدم ضمان این شخص حکم ضرری است، موقف ضرری است از شارع و لاضرر.

[سؤال: ... جواب:] بله، اگر خودش راضی بشود که اقدام بر ضرر کرده، فرض این است که خودش راضی نشده.

اینجا دو اشکال هست جواب دادیم:

اشکال اول: برخی فرمودند لاضرر و لاضرار فی الاسلام، حکم اسلام ضرری نیست اما اگر حکم عقلاء ضرری بود، شارع هم امضاء کرد، ربطی به شارع ندارد. شارع می‌گوید به من چه، خود شما گفتید که این سیمکارت را آن وقتی که دو میلیون می‌ارزید این آقا قرض گرفت، الان هم بیاید سیمکارت بدهد مشابه او کافی است، شما عقلاء این جور گفتید، من هم نخواستم با شما مخالفت کنم، من هم گفتم اشکال ندارد، فرمایش شما عقلاء مورد تایید است. در اسلام ضرر نبود، اسلام منشأ ضرر نشد، عقلائیت شما منشأ ضرر شد.

این اشکالی است که آقای آسید کاظم حائری در یک مقاله‌ای این را مطرح کردند.

انصافاً این خلاف ظاهر است. لاضرر و لاضرار فی الاسلام یا لاضرر و لاضرار، این در اسلام موقف ضرری نیست یعنی در اسلام موقف ضرری نیست و لو موقف ضرری موافق با بناء عقلاء باشد. بالاخره موقف اگر ضرری بود شارع می گوید ما موقف ضرری نداریم، نه تاسیسا نه امضاء. سیره بر ضمان نیست نه این که ارتکاز بر عدم ضمان است. یک وقت ارتکاز بر عدم ضمان است، خب ممکن است بگویند شارع با سکوتش این ارتکاز را تایید کرده. سیره و ارتکاز بر ضمان فوقش نیست یا مشکوک است، ما نمی دانیم که ارتکاز عقلاء چیست، لاضرر می گوید ما اگر بگوییم ضامن نیست این شخص این موقف ضرری است و لاضرر و لاضرار. اشکال دوم این است که گفته می شود حکم به ضمان این آقا خلاف امتنان بر او هست. درست است که شمای صاحب پول ضررت جبران می شود با این که تورم پول شما را او تدارک کند، کاهش ارزش سیمکارت شما را او تدارک بکند ولی این خلاف امتنان بر آن بنده خدا است.

این بیان به این مقدار که ایراد دارد. قاعده لاضرر در او نیامده که باید امتنان بر همه باشد. مگر تطبیق قاعده لاضرر بر قضیه رجل انصاری امتنان بر سمره بن جندب بود؟ خلاف امتنان بر او بود. بله، باید مستلزم ضرر بر او نباشد و الا می شود تزاحم الضررین. قاعده لاضرر اگر خلاف امتنان بر غیر باشد که اشکال ندارد، جاری می شود.

[سؤال: ... جواب:] باید موجب ضرر بر غیر نباشد و الا رفع ضرر نخواهد بود چون نقل می شود ضرر از یک شخص به شخص دیگر، این که لاضرر نیست. امر دائر است که زید متضرر بشود یا عمرو متضرر بشود، هیچوقت لاضرر نمی گوید زید متضرر نشود یعنی عمرو متضرر بشود، این که نقل ضرر من شخص الی شخص آخر است. این مشمول لاضرر نیست، لاضرر نفی می کند ضرر را در جایی که امکان نفیش هست.

اگر این مطلب، مطرح بشود ما می گوییم بله، گاهی آن شخص ضامن عرفاً خودش اقدام بر ضرر کرده و عقلاً لاضرر از او منصرف است، خب این آقا سیمکارت را یک روزه قرض کرد، ده سال نگه داشت، اصلاً لاضرر انصراف دارد که بخواهد رعایت کند نفع و ضرر او را. بله، اگر مقصر نبود، نداشت، معسر بود، و ان کان ذوعسرة فنظره الی میسرة، ده سال گذشت تازه یک مقدار جان گرفته از این ورشکستگی فجیعی که پیدا کرده بود، بله، اینجا قبول داریم، قاعده لاضرر نمی تواند اثبات کند که این آقای ورشکسته ضامن کاهش

..... حساب

154 سرمایه گذاری

ارزش آن سیمکارت‌ها یا آن پولی که قرض گرفته خواهد بود چون ضمان او حکم ضرری بر او هست. اما در جایی که نه، شخص، متعمد است، لاضرر می‌گوید تو خودت اقدام کردی بر ضرر، اما این که یک روزه هزار تومان قرض گرفتی نیامدی بدهی، شد بیست سال، سیمکارت یک روزه قرض گرفتی نیامدی پس بدهی شد ده سال، لاضرر از تو منصرف است. اگر بخواهیم بگوییم تو ضامن کاهش ارزش پول یا این سیمکارت نیستی موقف ضرری است بر مالک و لاضرر.

اما اگر معسر باشد این آقا نه مقصر و متعمد، بیاییم بگوییم این آقا پس هم سیمکارت را پس بدهد هم کاهش ارزشش را، لاضرر نفی ضرر می‌کند نه این که بگوید شما متحمل ضرر بشو به جای صاحب سیمکارت. [سؤال: ... جواب:] بالاخره شما الان بیش از آن هزار تومان دارید از این آقا می‌گیرید. ... اصلاً آیه حکم عقلایی است، و ان كان ذو عسرة فنظره الى ميسرة حكم عقلایی است.

بیان چهارم این است که آقا اگر تورم فاحش باشد پرداخت نکردن مقدار ما به التفاوت ظلم است عقلائاً. هزار تومان پنجاه سال پیش از شخصی غصب کرد، آن وقتی که تازه هزار تومانی چاپ شده بود این آقا از او غصب کرد، رفت با او ویلا خرید، ملک خرید مثلاً، حالا آمده هزار تومان از جیبش در می‌آورد می‌دهد به او یا به ورثه او، اصلاً مردم وحشت می‌کنند، می‌گویند ما را مسخره کردی؟! قانونی که بگوید که فقط هزار تومان بده نه بیشتر می‌گویند اصلاً این قانون ظالمانه است.

در آن کالاهای تجاری که مثل همان سیمکارت، آن هم همین بیان می‌آید که یک وقت شما سیمکارت خریدی استفاده کنی، حالا این آقا محرومیت کرد سال‌ها از آن سیمکارت، خب ضامن اجرة المثل است، اما یک وقت سیمکارت خریدی بفروشی، تجارت کنی، او هم همین است. کل سرمایه‌اش را گذاشت ده تا سیمکارت خرید، آمد بفروشد، این غاصب هم آمد غصب کرد آن بیست تا سیمکارت را، بعد او را از هستی ساقط کرده، حالا بعد از سال‌های متمادی بیاید همان مبلغ گذشته را بدهد، می‌گوید بابا من آن موقع با پول این سیمکارت‌ها می‌خواستم بفروشم چون کارت تجارت است و می‌توانستم با او چندین قطعه زمین بخرم، چقدر طلا بخرم، شما آمدی به من همان مبلغ گذشته را می‌دهی؟! این را ارتکاز عقاء ظلم می‌داند در تورم فاحش.

ما در اینجا یک اشکالی هست باید جواب بدهیم. اشکال در کتاب قراءات فقهیه معاصره مطرح شده و او این است که گفته می‌شود ما به ارتکاز عرف در تشخیص مصادیق مراجعه نمی‌کنیم مگر ارتکازی که معاصر با شارع باشد و الا ارتکازهای مستحدث دلیل بر اعتبار ندارد. شارع می‌گوید ظلم حرام است، مصداق ظلم چیه یا باید از شارع بگیریم یا عرف زمان شارع و الا مدام هر روز نگاه کنیم ببینیم بخاطر تبلیغات رسانه‌ای چه چیزی ظلم می‌شود چه چیزی عدل می‌شود، تعدد زوجات می‌شود ظلم و بی‌توجهی به همسر، و آرایش او و تبرج او می‌شود همسر داری و رعایت عدالت، سخت‌گیری مشروع بر همسر که رعایت حجاب بکند این می‌شود ظلم، مثلاً عرض می‌کنم، یعنی مدام همین جور منتظر باشیم، به قول شما این تهاجم فرهنگی‌ها برای ما مصداق‌های جدیدی از ظلم به وجود بیاورد ما هم بگوییم تسلیم، کبرایش را شارع گفته ظلم حرام است، صغری و مصداق هم دست عرف است، عرف هم دست تبلیغات است.

به نظر ما این اشکال وارد نیست. ما دلیل نداریم بر این که ارتکاز عرف عام در ظلم بودن یک شیء معتبر نباشد؛ عموم تحریم ظلم خطاب به عرف است و اکثر مصادیق ظلم به اعتبار عرف است. وقتی که شارع به مردم خطاب می‌کند که لاتظلموا، ایاک و الظلم، ليقوم الناس بالقسط، ان الله يأمر بالعدل و الإحسان و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی، عرف از او می‌فهمد ما هو البغی عرفاً، ما هو ظلم عرفاً. و الا اگر بگوییم ما هو ظلم شرعاً، این خطاب از تاسیسی بودن می‌افتد. این خطاب می‌شود: آن چیزی که ما حرام کردیم انجام ندهید. اکثر مصادیق ظلم اعتباری است؛ یا اعتبار شرع است یا اعتبار عرف و عقلاء است. آن وقت شما یا باید بگویید که ظلم حرام است یعنی ظلم به اعتبار شارع، این خطاب از تأسیسیت می‌افتد می‌شود ان الله يأمر بالعدل الشرعی و ینهی عن البغی بنظر الشارع؛ این عرفاً این خطاب از تأسیسیت می‌افتد و کالغو می‌شود. فرق می‌کند با این آیه که در مدح خدا می‌گوید و ما ربک بظلام للعبید. خدا به بندگان ظلم نمی‌کند. او در مقام تقنین نیست، پیام برای مردم ندارد که مردم چه نکنند چه نکنند؛ مدح خدا است که مردم! بدانید خدا در قوانینش ظلم نمی‌کند. نمی‌شود به آن آیه استدلال کرد که ما هو ظلم بنظر العرف خدا انجام نمی‌دهد. اما وقتی خدا خطاب می‌کند به مردم، می‌گوید مردم! ستم نکنید! خب این ظهور عرفیش این است که آنی که ستم است به نظر عرف عام او را مرتکب نشوید. ما استظهارمان از آیه این است. و این هم یک مصداق

..... حساب

156 سرمایه گذاری

جدید پیدا کرده. الان به ارتکاز عرف عام کسی بیاید مهریه خانمش که پنجاه سال پیش هزار تومان بوده، همان هزار تومان را بدهد، عرف می گوید بابا این ظلم است، چرا نظر عرف متبع نباشد در تشخیص این مصداق ها؟

[سؤال: ... جواب:] فقیه به عنوان فردی از افراد عرف عام معنا ندارد این را ظلم نداند. اگر می گوید به عنوان متشرع، او باید برود سراغ نظر شارع. ... آخه دقت باید در همان تشخیص موضوع باشد. الان به شما می گویند که اغسل ثوبک بالماء، عرف این آب گل آلود را آب می داند، عرف آب دریاچه ارومیه را آب می داند، به قول آقای زنجانی می فرمود یک کسی از من موقعی که سیل آمده بود و آب گل آلود بود و دیده نمی شد گفت با این آب می شود وضوء گرفت؟ گفتم خود این سؤال شما دلیل بر این است که می شود وضوء گرفت، چون شما می گویی با این آب می شود وضوء گرفت، چون اگر آب مضاف بود که نمی شود به او به قول مطلق گفت آب. همین که می گویی با این آب می شود وضوء گرفت پس معلوم می شود به ارتکاز خودت این آب است. حالا یک شخص دقیقی می گوید آقا! من خودم آب از شیر گرفتم می خواستم بچگی هایم بلال بفروشم، نمک ریختم، مادرم گفت خیلی نمک نریز، به اندازه نمک بریز، وقتی که ذوبش کردم دیدم خیلی هم شور نیست، این آب دریاچه ارومیه یک ذره رفت داخل دهانم مدت ها دهانم می سوخت، چند برابر او نمک دارد، او را می گفتند آب نمک، شما الان می گوید آب دریاچه ارومیه می شود با او وضوء گرفت. می گوییم عرف دنبال این حرف و دقت های شما نیست، آن نمکش طبیعی است عرف او را آب می داند، این نمک غیر طبیعی است عرف این را آب نمک می داند؛ عرف هم اهل استدلال نیست.

[سؤال: ... جواب:] عرف تابع مصداق عرفی است دیگه. ... شما چرا ظلم نمی دانید؟ شما می گوید ظلم عرفی نیست؟ که عرف دارد می گوید ظلم است. شما می آید یک مشت مقارناتی، مشابهاتی مطرح می کنید تشکیک می کنید در ظلم بودنش، مثل همان تشکیک در آب مطلق بودن آب دریاچه ارومیه است؛ اعتبار ندارد.

[سؤال: ... جواب:] من قبول ندارم تعدد زوجات به ارتکاز عام ظلم باشد و اگر هم باشد موردی است که شارع به خصوص ردع کرده. ... شرائط عوض نشده، فرهنگ ها عوض شده و شارع آن فرهنگ سابق را تایید

کرد، ضد او را تایید نکرد، این فرق می‌کند با ضمان کاهش ارزش پول. ضمان کاهش ارزش پول یک چیزی نیست که بگوییم امروز ارتکاز عقلاء بر آن است ولی زمان شارع بر خلاف آن بود و شارع آن ارتکاز مخالف را امضاء کرد، دیگر نمی‌شود این ارتکاز جدید را امضاء کند. این‌طور که نیست. در مثل برده‌داری، تعدد زوجات، اگر شرائط عوض شده ممکن است کسی بگوید با شرائط جدید اگر عرف عام بگوید برده‌داری با شرائط جدید ظلم است الکلام الکلام. اما اگر شرائط همان شرائط قبلی است، دیدگاه‌های مردم عوض شده، شارع آن دیدگاه گذشته را تایید کرده، دیگه معنا ندارد بگوییم دیدگاه جدید مورد تایید شارع است.

و لذا به نظر ما ممکن ان يقال به این‌که تورم فاحش پول مورد ضمان است و شرط جبران آن هم شرط خلاف شرع نیست. منتها این بیان مفید نیست برای هر شرط سودی.

وجه چهارم را هم برای شرط سود بانکی عرض کنم، فردا بحث حیل ربا را بطور کلی و مختصر بیان کنیم. وجه چهارم گفته می‌شود که کارمزد ربا نیست. این نظر امام و برخی از مراجع فعلی هست، می‌گویند این بانک‌ها سود پول نمی‌گیرند، می‌گویند ما کارمند داریم، رئیس بانک مرکزی که نمی‌تواند بیاید کنار حرم دکه بزند وام بزند، خب باید یک تشکیلاتی راه بیندازد، دفتری، دستکی، کارمندی، آبدارچی، بالاخره این‌ها هزینه دارند، یک دکه نیست که گوشه بازار، آقا قبلاً قرض‌الحسنه می‌داد، می‌گفتیم این کارمزد ندارد که، الان تشکیلاتی هست کارها، کارمزد دارد. کارمزد عقلائیش هم سر هم جمع‌بندی می‌کنند یک کارمزد معقول می‌گیرد.

این را ان شاء الله فردا یک توضیحی می‌دهیم و بحث را ان شاء الله و لو تمام نشده و مطالب زیادی باقی هست اما دیگه باید تمام کنیم و لو تیتیر مباحث را با ادله مختصرش ان شاء الله می‌گوییم که راهگشا باشد.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۱۷

چهارشنبه - ۹۷/۰۴/۲۷

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

..... حساب

158 سرمایه گذاری

بحث در آخرین وجه راجع به گرفتن سود بانکی بود که گفته می شد بر اساس کارمزد می توانند سود بگیرند. توجیهش این بود که مقرض بابت قرض و مبلغی که قرض می دهد و مدت تعیین می شود برای پرداخت آن وام و بازپرداخت آن وام، نمی تواند سود بگیرد، اما اگر یک عمل محترمی انجام می دهد که ارزش دارد، چرا نتواند اجرت عملش را بگیرد؟ این آقا که به شما وام می دهد باید ماشین کرایه کند از شهرش بیاید شهر شما و پول را به شما بدهد، نمی تواند بابت این اجرتی که از یک شهر به شهر شما می آید از شما کارمزد دریافت کند؟ این خلاف این که عمل مسلم محترم است خواهد بود.

و لذا برخی از بزرگان مثل امام قدس سره، آقای زنجانی، آقای وحید قائلند کارمزد اشکال ندارد. این فرمایش به نظر ما ناتمام است. هم از جهت کبروی اشکال دارد کارمزد همان طور که آقای سیستانی فرمودند و هم از جهت صغروی و تطبیقی آنچه که الان دریافت می شود کارمزد نیست، سود پول است، اسمش کارمزد می شود.

از جهت کبروی عمل مسلم محترم هست به این شرط که برای شخص آخری کاری بکند که نفعی به او برسد اما این مقرض این کارهایی که انجام می دهد غیر از این وامی که به ما می دهد چه عمل محترمی برای ما انجام می دهد؟ این که باید شعبه بزند، کارمند استخدام کند که ربطی به ما ندارد. به ما دارد این وام را می دهد، این وام که به ما می دهد آن کاری که برای ما می دهد این وامی است که دارد می دهد. مقدمات کار برای ما نیست، مثل این که رفته زحمت کشیده پول تهیه کرده. کارگر ما باشد، کار مفیدی برای ما بکند اجرت دارد اما این بانک که به ما وام می دهد، کارمند دارد، خب کارمندش غیر از این وام دادن کار دیگری نمی کند. این وام دادن ارزشی ندارد غیر از آن مبلغی که به ما پرداخت می شود.

بله، کسانی که جعاله بر قرض را قبول دارند مثل مرحوم آقای خوئی، می فرمایند می شود شما بگویید ان اقرضتی کذا فلک علیّ کذا، بر خود عملیۀ الاقراض جعاله تعیین می شود از قبل، این اشکال ندارد.

و لکن این جعاله بر اقراض درست نیست. چرا؟ برای این که همان طور که آقای صدر در البنك اللارویی مطرح فرموده، اقراض یک عمل محترمی زاید بر آن مبلغی که به شما تملیک می شود نیست. در واقع این پول که شما می گیرید این پول بابت این وام است و الا نفس این کار تکوینی که شخص می گوید اقرضتک

کذا، این که زاید بر آن مبلغی که به شما پرداخت می شود ارزش ندارد. و لذا این جعاله در حقیقت در برابر آن پول یک میلیون که به شما تملیک می شود، شما آن یک میلیون را که بر می گردانید، در مقابل آن یک میلیون می خواهید دویست هزار تومان هم بدهید، این خلاف من اقرض رجلا ورقا فلا یشرط الا مثلها هست. بله، اگر واسطه شخص ثالثی باشد غیر از مقرض و مقترض، این واسطه می گوید من برای وساطتم پول می گیرم، جعل می گیرم او اشکال ندارد چون آن کارش جداست از آن مبلغی که آن مقرض به مقترض می دهد، این واسطه دارد تلاش می کند برای گرفتن قرض از زید و دادن او به عمرو، این اشکال ندارد. اما خود مقرض یک عملیات مالیت دار و محترم زاید بر این که این مبلغ را به ملک مقترض در می آورد، عمل زاید بر آن انجام نمی دهد.

و ان شئت قلت: عرف فرق نمی گذارد بین این که بگویند من به تو قرض می دهم به شرط این که به من دویست هزار تومان بدهی که قطعا ربا است یا بگویند که برای این عملیه الاقراض من دویست هزار تومان می گیرم. این دویست هزار تومان زاید را شرط ضمن قرض قرار بدهد بگوید اقرضتک میلیون بشرط ان تدفع لی مأتین مازاد بر آن میلیون، دویست هزار تومان زاید بر آن بدهی یا بگویند اگر می خواهی به تو قرض بدهم بابت این قرض دادیم دویست هزار تومان باید به من بدهی. عرف بین این ها فرق نمی گذارد که اولی بشود ربای حرام و دومی بشود کارمزد و جعاله حلال.

آقای سیستمی یک مطلبی دارند، مطلب ایشان هم مفید است، عرض کنم. ایشان می فرمایند اصلا این شرط القرض است. شرط در ذهن خیلی ها رفته یعنی فرع بر اصل. نخیر، شرط یعنی التزام مرتبط. شرط القرض یعنی التزام مرتبط به قرض، فرق نمی کند قرض را اصل قرار بدهید آن التزام را فرع، شرط القرض است، آن التزام را اصل قرار بدهید قرض را فرع بر او، باز هم شرط القرض است. شما فرق نمی کنید بگویید به شما قرض می دهم یک میلیون به شرط این که بعدا به من یک میلیون و دویست بدهی، یا بگویید که به من شما دویست تومان بده من در ضمن این هبه ای که به من می کنی یا این حالا جعاله یا هبه ملتزم می شوم به شما یک میلیون قرض می دهم. قرض به شرط هبه آن دویست هزار تومان یا هبه دویست هزار تومان به شرط

..... حساب

160 سرمایه‌گذاری

قرض، هر دو شرط القرض است. جعاله بر قرض هم شرط القرض است. برای این که در عقد القرض دارد این وقتی دارد قرض می‌دهد، مرتبط با این قرض می‌گوید باید دویست هزار تومان بابت جعاله به من بدهی.

و لذا این که آقای سیستمی می‌فرمایند اجاره به شرط قرض اشکال دارد جهتش همین است دیگه. می‌گویند چه قرض به شرط اجاره چه اجاره به شرط قرض، هر دو شرط القرض است و فرض این است که این شرط متضمن فایده است چون اجاره، اجاره به کمتر از اجرة المثل است، خانه‌ای که یک میلیون اجاره‌اش است داری ماهی صد هزار تومان اجاره می‌کنی منتها به شرط این که شما سی میلیون قرض بدهی به صاحب‌خانه، خب این اجاره محاباتی است به شرط قرض. این شرط القرض دارد، چه فرق می‌کند با قرض به شرط اجاره محاباتی؟

من اقراض رجلا ورقا فلایشترط الا مثلها، نهی از شرط کرده در کنار قرض، چه این قرض فرع بر آن شرط باشد، چه بر عکس، اطلاق دارد. اتفاقا یک روایت صحیحه هست، ظاهرش این است که قرض شرط شده در ضمن آن عقد محاباتی. صحیحه یعقوب بن شعیب عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سألته عن الرجل یسلم فی تمر عشرین دینارا و یقرض صاحب السلم عشرةً دنانیر قال لایصلح اذا کان قرضا یجرّ شیئا فلا یصلح. ظاهر این روایت این است که شخصی بیع سلم انجام می‌دهد، پیش‌خرید می‌کند، آن وقت آن فروشنده می‌بیند که جنس را ارزان فروخته، می‌گوید باید قرض هم به من بدهی. مثلا فرض کنید خرما شش ماه بعد را الان فروخته به این آقا به قیمت کمتر از ثمن المثل و طبعا فروشنده باید انگیزه پیدا کند که این بیع محاباتی را انجام بدهد، خریدار می‌گوید که من به شما فلان مبلغ هم قرض می‌دهم، یعنی بیع محاباتی به شرط قرض. امام فرمود اذا کان قرضا یجر شیئا فلا یصلح.

این اشکال کبروی کارمزد هست.

اشکال صغروی این است که عمل اقراض چه فرق می‌کند که شما صد میلیون قرض بدهی با ده میلیون، کار همان کار است، دفترچه همان دفترچه است، وقتی که کارمند می‌گذارد همان است، چه جور شد کارمزد ده میلیون وام شد مثلا چهارصد هزار تومان ولی کارمزد صد میلیون وام شد چهار میلیون؟ این کارمزد عرفی نیست. این در حقیقت اسم همان ربا را شد کارمزد.

[سؤال: ... جواب:] اصلاً عقلانی نیست. شما دارید پول بیشتر چون می‌دهید سود بیشتر می‌گیرید و مدت پرداخت اقساطش بیشتر است از او بیشتر کارمزد می‌گیرید. شما اگر یک کارگری فرض کنید که برای یکی سبزی می‌آورد در خانه، برای یکی روغن حیوانی می‌آورد در خانه، برای یکی روغن نباتی می‌آورد در خانه، بعد بر اساس ارزش این اجناس پول حمل و نقل می‌گیرد نه بر اساس سنگینی بار، می‌گوید چون این سبزی است و لو ده کیلو سبزی، می‌گوید شما پنج هزار تومان بدهی کافی است، ولی آنی که روغن حیوانی می‌آورد برایش یک کیلو، می‌گوید تو نه، باید ده هزار تومان بدهی. غیر از این است که بابت نوع آن جنس دارد پول می‌گیرد؟ ... مگر محل را برای من اجاره کرده؟ آنی که من انتفاع می‌برم آن وامی است که به من می‌دهد و الا بانک این جا را اجاره کرده یا خریده، می‌خواهد به کارمندانش وام بدهد، می‌خواهد حقوق کارمندانش را بالا ببرد، این‌ها چه ربطی به وامی که به من می‌دهد دارد؟

خلاصه: عرف از حرمت شرط زیاده در قرض حرمت همه این‌ها را می‌فهمد.

[سؤال: ... جواب:] واسطه اشکال ندارد. ... این که توافق می‌کنند با بانک که هر چی کارمزد گرفتی برای خودت بعداً باید بیایی به بانک بدهی، به آن مقرض اصلی بدهی، این فوقش به قول شما می‌شود حيله ربا اما صورت مسأله اشکال فنی ندارد و لذا آقای سیستانی قبول کرده. اما فرض این است که اگر این واسطه برای خودش پول بگیرد، اصلاً می‌رود وام جور می‌کند خودش پول می‌گیرد، می‌گذارد در جیب خودش، او که قطعاً اشکال ندارد. فرق می‌کند که خود مقرض بخواهد کارمزد بگیرد.

آخرین بحثی که دیگه نمی‌توانیم خیلی دنبال کنیم راجع به راه‌های گریز از ربا هست. مشهور قائلند که هیچ اشکالی در حیل ربا نیست و در روایات هم وارد شده. هم علی القاعده صحیح است هم روایاتی داریم، من برخی از این روایات را می‌خوانم:

روایت اول صحیح محمد بن اسحاق بن عمار هست: قلت لابی الحسن علیه السلام یكون لی علی الرجل دراهم فیقول آخرنی بها و أنا اربحک فأبیعه جبهً تقوّم علیّ بألف درهم بعشره ألف درهم أو بعشرين ألفاً و أخره قال للباس. در شرع اگر مقرض بیاید به مقترض بگوید آقا! قرضت سر رسیدش آمده، وقتیش رسیده، او می‌گوید نمی‌شود تاخیر بیندازی؟ می‌گوید تاخیر می‌اندازم به من مثلاً یک میلیون تومان که امروز باید بدهی

..... حساب

162 سرمایه گذاری

شش ماه دیگه یک میلیون و دویست بده. قطعاً حرام است، بلا اشکال، ربای محض است. تعبیر می کنند از او به ربای نسیه، رباً نسیئاً. اصلاً اضعاف مضاعفه همین بود، مدام تاخیر می انداخت مقترض، حالا یا نداشت یا نمی خواست پرداخت کند، مقرض می آمد می گفت که اگر ندهی باید شش ماه بعد بیشتر بدهی، شش ماه بعد هم نداشت یا نمی خواست بدهد می گفت اگر باز تاخیر بیندازی شش ماه دیگر بیشتر بده، می شد اضعاف مضاعفه، ربای جاهلی. او را هم که می گفتند انما البیع مثل الربا همین را می گفتند دیگه، می گفتند بیع النسیئاً با ربا النسیئاً چه فرق می کند؟ من الان این فرش را به شما یک ساله می فروشم به دوازده میلیون مثلاً، خب اشکال ندارد، بیع النسیئاً است. حالا من این فرش را نقداً به شما می فروشم ده میلیون می گویم اگر نیاوردی بدهی، یک سال دیگر دادی شما مثل این آقا که فرش نسیه از ما خرید دو میلیون بگذرد روی آن ده میلیون بیاور، خدا برکت بدهد. اسلام گفته بیع نسیه جایز، ربا النسیئاً، ربای نسیه حرام است. مشرکین اقتصادی حرف می زدند، می گفتند انما البیع مثل الربا، یعنی چی؟ یعنی بیع نسیه مثل ربای نسیه است، چه فرق می کند؟ خدا هم نفرموده از جهت اقتصادی فرق می کند، فرمود که احل الله البیع و حرم الربا، بیع نسیه حلال است، ربای نسیه حرام است. چون ربای نسیه می رود در مقوله قرض ربوی و منشأ مفاسد است در جامعه.

[سؤال: ... جواب:] بابت تاخیر سود می کشد که در صحیحه محمد بن مسلم هم داشت که تاخیر اشکال ندارد که می گوید بعداً بیاور بده، مثلاً یک میلیون بدهکارید، می گوید پانصد تومانش را زودتر از موعد بیاور بده، آن پانصد دوم بگذار شش ماه بعد از موعد بیا بده، امام فرمود عیب ندارد، ما لم یزد علی رأس ماله، يقول الله تعالى فلکم رؤوس أموالکم لاتظلمون و لاتظلمون.

محمد بن اسحاق بن عمار گفت من چپه می کنم قرارداد را، چه می کنم؟ می آیم مثلاً یک لباسی که هزار درهم ارزش دارد، می فروشم به آن مقترضی که وقت قرضش رسیده به ده هزار درهم و در ضمن این بیع به اکثر از ثمن المثل ملتزم می شوم که آن قرضش شش ماه تاخیر بیفتد. به جای اخذ زیاده به ازاء امهال، بیع به زیاده به اکثر از ثمن المثل می کند با شرط امهال. امام فرمود اشکال ندارد، قال علیه السلام للابأس.

گفتند این حيله ربا است دیگه. این یک روایت.

فقه البنوک ۱۶۳

[سؤال: ... جواب:] بیع یا هبه فرق نمی‌کند. حالا محمد بن اسحاق بن عمار اگر به جای بیع می‌گفت هبه، به این شکل که مقرض بیاورد بگوید آقا! وقت پس دادنت رسیده آقای مقترض، او هم گفت می‌شود حالا ندهم؟ می‌گوید شما به من مثلاً صد هزار تومان ببخش، من در ضمن این هبه ملتزم می‌شوم که آن یک ملیونت شش ماه تاخیر بیفتد مثلاً، هبه به شرط امهال.

[سؤال: ... جواب:] محمد بن الحسن باسناده عن احمد بن محمد عن ابن ابی عمیر عن محمد بن اسحاق بن عمار. ... محمد بن اسحاق بن عمار هم شیخ مفید در ارشاد توثیقش کرده. نجاشی هم توثیقش کرده، نجاشی می‌گوید محمد بن اسحاق بن عمار ثقة عین.

روایت دوم روایت مسعدة بن صدقه هست. این هم همین را می‌گوید، می‌گوید که ایبیعه لؤلؤا یسوی مأه درهم بألف درهم و یؤخره؟ یک لؤلؤیی که صد درهم می‌ارزد مقرض به مقترض می‌فروشد به هزار درهم و در ضمن این بیع ملتزم می‌شود امهال بکند آن قرض را که وقتش رسیده. اینجا هم دارد که للباس، امام فرمود للباس بذلک، قد فعل ذلک ابي عليه السلام و أمرني ان أفعل ذلک فی شيء کان علیه.

حالا این دو روایت را جواب بدهیم. یک روایت عبدالملک بن عتبة هست یا عتبة، او ضعیف است بخاطر این که عبدالملک بن عتبة مردد است بین ثقة و غیر ثقة.

امام قدس سره فرموده من حیل ربا را قبول ندارم. چرا؟ برای این که عرفا ظلم بودن ربا با عوض کردن شکلش عوض نمی‌شود. ظلم، ظلم است. عرف می‌گوید بابا ربای در قرض ظلم که بود، اعلان این بود که خدا به جنگ رباخوار می‌آید، پیامبر به مشرکین پیام داد یا دست از ربا بردارید یا با شما می‌جنگم. بعد با آسان‌ترین راه حلال بشود؟! این از ظلم بودن خارج می‌شود؟! آن وقت پیامبری که نبی الرحمة است به جای این که اعلان جنگ بکند با مردم، راه چرا نشان نداد؟ مثل این که در بحث زنا و متعه راه نشان دادند، مردم! چرا می‌روید زنا می‌کنید، متعه بکنید. خب اینجا چرا راه نشان ندادند؟ مردم! چرا می‌روید قرض به شرط زیاده انجام می‌دهید؟ چرا قرض به شرط هبه مبلغ زاید انجام می‌دهید؟ هبه به شرط قرض الحسنه بکنید، چپش بکنید درست می‌شود. چرا می‌روید می‌گویید که پول زیادتر می‌گیرم مهلت می‌دهم؟ یعنی به ازاء امهال. اسمش را بگذارید هبه به شرط امهال، بیع محاباتی به شرط امهال، درستش کنید.

..... حساب

164 سرمایه گذاری

بعد امام فرمودند اصلاً بالاتر من بگویم: این روایات حيله ربا نیست. به قول برادران اوباش، اند ربا است، محض ربا است، ربای محض است. چرا؟ خوب دقت کنید! نکته جالبی ایشان فرموده. شما مثلاً به جای این که بیایید مثلاً قرض بدهید یک میلیون به شرط بیع محاباتی، به شرط این که فلانی جنسی را که مثلاً پانصد هزار تومان می‌ارزد به شما بفروشد مقتضی به دویست هزار تومان که همه می‌گویند ربا است، حالا اگر برعکس بکنید، بگویید آقا! بیا این جنس پانصد هزار تومانی را به من بفروش به دویست هزار تومان، من در ضمنش ملتزم می‌شوم این که به شما یک میلیون قرض بدهم. امام فرمودند این قرض هم مشروط است به این که آن بیع نافذ باشد. یعنی فقط این جور نیست که در قرض به شرط بیع محاباتی بیع محاباتی شرط قرض باشد، بر عکسش هم بکنید، بیع محاباتی به شرط قرض هم این قرض للبشرط نیست. و لذا اگر بعد از این که شما قرض دادید این مبلغی را که مورد نظر بود به بایع، بعد فهمیدید که بیع محاباتی ایراد داشته، حالا یا غریبی بوده یا بیع مال غیر بوده، آن وقت می‌گویید دیگه کار از کار گذشت؟ دیگه قرض نداریم کار تمام شد؟

الان در این مثال اجاره به شرط قرض، خب مالک می‌آید می‌گوید آقا! من این خانه را اجاره می‌دهم به ده هزار تومان، خانه‌ای که یک میلیون اجاره‌اش است، به شرط قرض الحسنه‌ای که مثلاً سی میلیون. قرض الحسنه را گرفت گذاشت این ماجر در جیبش. مستأجر بعد فهمید که بابا این رفته خانه مردم را اجاره داده، اصلاً اجاره‌اش مشکل دارد، سریع نمی‌گوید پولم را پس بده؟ آن سی میلیون را پس بده. او می‌تواند بگوید شما که قرض الحسنه دادی؟ می‌گوید مرد حسابی! من به بابایم قرض نمی‌دهم، سی میلیون را به تو قرض دادم، همه می‌فهمند برای چی هست. امام فرمودند و نکته دقیقی هم هست، فرمودند در این موارد وقتی می‌گویید که مثلاً بیع محاباتی به شرط قرض، اجاره محاباتی به شرط قرض یا همین مثال صحیحه محمد بن اسحاق بن عمار که یک جبه‌ای که هزار درهم می‌ارزید به ده هزار درهم یا بیست هزار درهم دارد می‌فروشد به آن مقتضی در ضمنش شرط امهال بشود، آن امهالش هم مشروط به صحت این بیع است.

و الا اگر این بایع بعد، محمد بن اسحاق بن عمار بایع بود، بعد بفهمد جبه غصبی را فروخته، صاحب جبه آمد گفت آقا! چیه جبه من را فروختی به بیست هزار درهم؟ نگاه کرد این آقا دید آره، این جبه مال خودش

نیست، مال دیگری است، بیعش باطل است. به آن مقتضی چی می‌گوید؟ می‌گوید بابا من اشتباه کردم، لباسی که ملک غیر بود، هزار درهم می‌ارزید، آوردم به تو گفتم به بیست هزار درهم می‌فروشم به شرط امهال. پس دیگه امهال من هم هیچ می‌شود، بیع که باطل شد، امهالم هم هیچ می‌شود. پس در ضمن امهال هم شرط نفوذ این بیع شده، یعنی امهالم مشروط است به این که این بیع نافذ باشد.

پس این ربای محض است و این دو روایت را به هیچ وجه نمی‌شود توجیه کرد.

و لذا ما یک اشکالی که به امام قدس سره داریم این است که پس چرا در فتاوی‌تان فرمودید بیع محاباتی به شرط قرض اگر به قصد فرار از ربا نباشد، صحیح است؟ در تحریر هست، البیع المحاباتی بشرط القرض اذا لم یکن بغرض الفرار من الربا جائزاً.

[سؤال: ... جواب:] اصلاً خود ایشان می‌گفتند البیع المحاباتی بشرط القرض، شما می‌گویید شرط نیست. ... برای چی بیع محاباتی می‌کند؟ یعنی اگر او هم قرض ندهد بیع محاباتی می‌کند؟ پس شرط نیست اصلاً. یعنی پدری به فرزندش خانه یک میلیاردی را می‌فروشد ده ملیون، بعد می‌گوید پسر! شرط که نمی‌کنم اما همین جور بیا آن پول‌هایی که داری، یک صد ملیون به ما قرض بده یک ساله. این که شرط نیست اصلاً. اصلاً بیع محاباتی به شرط قرض در ذاتی فرار از ربا نهفته است.

علاوه بر این که خود شما در کتاب بیع فرمودید هذا الربا محضاً. چرا؟ برای این که بیع محاباتی به شرط قرض یا همین اجاره محاباتی به شرط قرض فقط قرض شرط در آن، بیع محاباتی یا اجاره محاباتی نیست بلکه قرض هم به شرط شیء است، قرض هم مشروط به این است که آن بیع محاباتی نافذ باشد، مستقر باشد، آن اجاره محاباتی نافذ باشد، مستقر باشد.

اصل فرمایش امام انصافاً فرمایش متینی است. منتها ما چند تا نکته است عرض کنیم:

نکته اول این است که چرا امام قدس سره فقط به همین یکی دو روایت بسنده کرد؟ جمعیت مخالف را کم کرد و فرمود این‌ها مخالف قرآن است این روایات و قرآن می‌گوید ربا ظلم است، این‌ها می‌گویند ربا بگیر پس ولش کن. روایات عدیده‌ای راجع به بیع العینة داریم، خیلی روایت هست، تجویز کرده بیع العینة را.

..... حساب

166 سرمایه گذاری

خود امام هم در کتاب تحریر الوسیله فرمودند بیع العینة جایز است اگر به قصد فرار از ربا نباشد. بیع العینة چیه؟ در روایات آمده. صوری دارد بیع العینة، یک صورتش را اول می گویم:

مقترض وقت قرضش رسیده، مقرض می گوید قرض را پس بده! می گوید نمی شود حالا یک مقدار صبر کنی؟ می گوید ببینم چه می شود. بیا این ماشین ما را اقساطی بخر یک ساله به مثلاً چهل میلیون، می گوید مقترض خریدم اقساطی به چهل میلیون، بعد می گوید یا برو بفروش بازار نقد به سی میلیون بیا قرض سی میلیونی ما را الان بده یا به خودم بفروش، به خودم بفروش نقداً سی میلیون. این هم درست است دیگه. چرا؟ برای این که وقتی فروخت سی میلیون تهاتر می شود، سی میلیون بدهکار بود این مقترض به این صاحب ماشین، حالا صاحب ماشین هم نقداً سی میلیون ماشین خرید، تهاتر شد. ولی یک چکی داده آن مقترض به این صاحب ماشین، چک یک ساله به مبلغ چهل میلیون.

یک راه این است. گاهی هم نه، ماشین مال خود مقترض است، این مقرض می گوید من ماشینت را می خرم نقداً سی میلیون، بعد اقساطی به خودت می فروشم یک ساله چهل میلیون. نقداً از او ماشینش را می خرد به سی میلیون. بعد می تواند تهاتر هم بشود، بگوید آن سی میلیون که من از شما ماشین خریدم نقداً، معادلش شما سی میلیون به من بدهکاری دیگه، تهاتر می شود. بعد می فروشد به آن آقای مقترض ماشین خود آن مقترض را که از او نقداً خرید به چهل میلیون یک ساله، از او چک می گیرد.

همین جوری سر سال می رسد آن بنده خدا باز هم مشکل دارد، می گوید باز هم دومرتبه همان ماشینت را بیاور، خدا پدر آن ماشینت را بیاور که وسیله حيله ربا شده، همین جوری آنوقت می کند پنجاه میلیون، شصت میلیون، همین جور.

این روایات متعددی داریم.

امام در یک روایت هست، امام علیه السلام فرمود للباس اذا لم یشرطاً، این اشکال ندارد ولی نباید در ضمن آن بیع اول بیع دوم شرط بشود. در صحیحه علی بن جعفر هست. در تحریر الوسیله امام قدس سره فرمودند بیع العینة اشکال ندارد مگر به غرض فرار از ربا باشد. خب ما سؤال مان این است: می شود غرض فرار از ربا نباشد؟ می شود؟ چه جوری می شود؟ مگر مردم بیکارند نقد بخرند دومرتبه نسبه بفروشد به همان

طرف مقابل؟ برای چی این کارها را می‌کند؟ غیر از این است که می‌خواهد سود پول را بگیرد؟ اصل فرض دیگر دارد؟ بعد شما در کتاب البیع چرا روایات بیع العینة را مطرح نکردید؟ آخه جواب این روایات را که متعدد هست، باید داده بشود دیگه، آن وقت اگر بفرمایید اگر همه این‌ها مخالف قرآن است چون حيله ربا را تجویز می‌کند، این یک مقدار تو ذوق می‌زند، این همه روایات مخالف قرآن؟!

و لذا من نتیجه نهایی بحث را بگویم:

به نظر ما نباید آن نکته‌ای که امام فرمودند مطرح کنیم که بگوییم غرض حيله ربا باشد، نه، غرض را ما کار نداریم، غرض شخصی مهم نیست. قبلا رباخور بود، انقلاب که شد حالا یا توبه کرد یا توبه کردندش، ولی کار بلد نیست، می‌گوید کار جدیدتر. چه کار می‌کنی؟ جنس نسیه می‌فروشیم، یک مقدار حالا اگر دلار باشد دلار، دلار نباشد ممنوع باشد، سکه، سکه نباشد یک چیز دیگر. نسیه می‌فروشد، تضمین هم می‌گیرد. بعد مثلاً سکه‌ای که دو میلیون و هشتصد هست، یک ساله می‌فروشد به چهار میلیون. برای چی این کار را می‌کند؟ برای این که می‌گوید پولم بگذار به کار بیفتد، من نیاز هم که ندارم فوراً به من پول برگردد، همین جوری دارم سود می‌کنم از همین. هیچ کسی اشکال نمی‌کند با این که اگر امروز اعلام کنند که فروش پول به پول بیشتر جایز است می‌گوید او هم بد نیست، یک میلیون می‌فروشم به یک میلیون و پانصد هزار تومان یک ساله. اگر بگویند اصل ربا هم حلال است که دیگه هیچی، همان راه قبل از انقلاب را می‌رویم. این قطعاً اشکال ندارد.

مهم غرض معاملی است. مهم این است که نتیجه معاملیه این قرارداد عرفاً همان نتیجه معاملی قرض ربوی باشد. بیع العینة اگر شرط نشود، خب طرف هیچ الزامی ندارد، ماشین نقد خرید اما نمی‌خواهد نسیه بفروشد.

[سؤال: ... جواب:] آن دیگه غرض شخصی شد. قرارداد مشکل ندارد. ما چه کار به اغراض شخصیه داریم، قرارداد مشکل ندارد.

نوع قرارداد اگر شبیه قرارداد قرض ربوی باشد انصافاً متفاهم عرفی همان‌طور که مرحوم آقای صدر بیان کرده از ادله حرمت ربا و ظلم بودن ربا این است که کل عقد کانت نتیجتاً المعاملية نتیجة القرض الربوی ما

..... حساب

168 سرمایه‌گذاری

از ادله استفاده می‌کنیم که این حرام است و این روایات بیع العینة هم مؤید ماست چون می‌گوید اذا اشترطا فلايجوز، شرط بکنند می‌شود قرارداد قراردادی که نتیجه معاملیه‌اش نتیجه قرض ربوی است. قرارداد نکنند که نتیجه معاملیه این نمی‌شود، غرض شخصی می‌شود رسیدن به سود پول.

و اما آن دو روایت، ما به نظرمان معارض دارد، معارضش همان صحیحه یعقوب بن شعیب است، اذا کان قرضا یجر شیئا فلا یصلح، بیع محاباتی به شرط قرض بود دیگه، امام فرمود اذا کان قرضا یجر شیئا فلا یصلح. صحیحه محمد بن مسلم مخالف این دو روایتی است که خواندیم، چون صحیحه محمد بن مسلم متفاهم عرفی این است که نباید مقرض بابت امهال پول اضافی بگیرد و عرف می‌گوید بیع محاباتی مثل جبه‌ای که هزار درهم می‌ارزد به بیست هزار درهم بفروشند، شرط امهال پول گرفتن به ازاء امهال است عرفا. و لذا این روایات هم متعارضند.

ترجیح هم می‌دهیم این روایات متعارضه با آن صحیحه محمد بن اسحاق بن عمار و روایت مسعده بن صدقه را به موافقت با کتاب. عرفا از دلیل تحریم ربای قرضی یک معنای اوسعی می‌فهمد. وقتی می‌گوید در مقابل امهال سود نگیرید، عرف می‌فهمد که بروید بگویی هدیه هم به من بده من شرط می‌کنم امهال را، این هم سود گرفتن به ازاء امهال است، عرف این جور می‌فهمد. و لذا ترجیح با روایات مانعه است.

این محصل عرض ما است و لکن بحث خیلی مفصل‌تر از این است. ما فرصت نشد وارد این بحث بشویم. همه شما را به خدا می‌سپاریم. اگر یک مجال دیگری بود، این روایات را و فرمایشات امام را بیشتر بررسی می‌کنیم، فرمایشات آقای صدر را هم جا داشت که بررسی کنیم در این بحث. و دیگه فرصت نشد.

و الحمد لله رب العالمین.